



پیشکش بہ تبرستان
www.tabarestan.info

ایران در آئینہ سیاست خارجے چین

نویسنده: محمد حسین دھقانیان



موسسہ انٹرنیشنل اسلامیات
اور تحریکات دین اہلسنت
ایگزوماسٹریٹ
۲۱۸۸ ۵۰۰ ۲۵۲
www.tisrj.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.tabarestan.info

پیشکش بہ نبرستان
www.tabarestan.info

ایران در آینه سیاست خارجی چین

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تألیف:

محمدحسین دهقانیان

مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات

بین‌المللی ابرار معاصر تهران

۱۳۹۷

سرشناسه	دعقانیان، محمدحسین، ۱۳۵۱-
عنوان و نام پدیدآور	ایران در آینه سیاست خارجی چین / تألیف محمدحسین دعقانیان؛ ویراستار فریدالدین کلانتری
مشخصات نشر	تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۲۱۶ص. - مصور (رنگی). - جدول، نمودار
فروست	مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۴۳۱.
شابک	978-964-526-258-5
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: ایران - روابط خارجی - چین
موضوع	: Iran - Foreign relations - China
موضوع	: چین - روابط خارجی - ایران
موضوع	: China - Foreign relations - Iran
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ / ۹۰۹ ج / ۱۶۰۶ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۳۳۷/۵۵۰۰۵۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۱۶۲۲۹۴

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۴۳۱

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ - ۱۵۸۷۵، تلفن: ۷ - ۸۸۷۵۶۲۰۳، شماره: ۸۸۵۰۰۲۵۰

نشانی اینترنت: www.tisri.org پست الکترونیک: info@tisri.org

ایران در آینه سیاست خارجی چین

نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تألیف: محمدحسین دعقانیان

ویراستار: فریدالدین کلانتری

صفحه‌آرا: منصوره سعادت

نمونه‌خوان: سمانه ضرابی‌نژاد

چاپ نخست: اردیبهشت ماه ۱۳۹۷

کد بازیابی در کتابخانه دیجیتال: ODD52B2

شابک: ۵ - ۲۵۸ - ۵۲۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

همه حقوق محفوظ است.

پیشگفتار

نگارش کتاب حاضر با این هدف صورت گرفته است که الگویی برای تبیین سیاست خارجی چین و تطبیق آن با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران فراهم کند و یا آنکه دست کم گام کوچکی باشد به سوی تبیین نظری روابط ایران و چین؛ به گونه‌ای که بتواند از پیچیدگی‌ها و ابهامات در این زمینه بکاهد و همچون منشوری باشد که از طریق آن درک و نگاه بهتری در مورد سیاست خارجی ایران و چین امکان پذیر شود. یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که غالباً در مورد روابط ایران و چین مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان این دو کشور را متحد راهبردی یکدیگر تلقی کرد؟ آیا سیاست خارجی نگاه به شرق از سوی جمهوری اسلامی ایران با اتکا بر روسیه و چین می‌تواند مقدمه‌ای برای اتحاد راهبردی با این دو کشور باشد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها و موارد مشابه می‌توان دلایلی در رد یا قبول آنها ارائه کرد؛ اما باز هم ابهام‌ها بر جای خود باقی خواهد ماند؛ زیرا نتوانسته‌ایم چهارچوبی بنا کنیم که با استفاده از آن به سنجش دلایل ارائه شده در پاسخ به این پرسش‌ها بپردازیم. نگارنده در کتاب حاضر گام کوچکی در این جهت برداشته و امیدوار است که بتواند از این دست ابهام‌ها تا اندازه‌ای بکاهد.

سیاست خارجی چین را می‌توان از دیدگاه‌های نظری گوناگونی مورد بررسی قرار داد و تاکنون از نظریه‌های مختلفی در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در این جهت استفاده شده است. از یک منظر، بخش قابل توجهی از مقالات و کتاب‌ها به بررسی نظری روابط چین و آمریکا اختصاص یافته و

تلاش شده است از منظر نظریه‌هایی همچون واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی، نظریه چرخه‌های هژمونیک، نظریه‌های تصمیم‌گیری و لیبرالیسم به این حوزه توجه شود. این پرسش که آیا چین به‌عنوان یک قدرت در حال خیزش و آمریکا به‌عنوان یک قدرت رو به افول برپایه تجربیات تاریخی و نیز چرخش قدرت سرانجام با یکدیگر وارد جنگ خواهند شد یا خیر بسیار مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است. گراهام آلیسون، در کتاب اخیر خود با یک بررسی تاریخی به شانزده مورد اشاره می‌کند که دو قدرت روبه‌افول و در حال خیزش در برابر هم قرار گرفته‌اند. در دوازده مورد جنگ تعیین‌کننده سرنوشت آنها بوده است. در کتاب حاضر تلاش شده است که به‌جای توجه به این جنبه از حوزه مطالعاتی چین، چهارچوبی ارائه شود که به ما درک بهتری در مورد سیاست خارجی ایران فراهم کند و از سیاست خارجی چین همچون آینه‌ای برای نگرستن به سیاست خارجی ایران بهره بگیرد.

در پایان لازم می‌دانم سپاس خود را از دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، ریاست مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، و به‌ویژه جناب آقای دکتر احمدی، معاون محترم پژوهشی مؤسسه، ابراز کنم. همچنین لازم می‌دانم از سرکار خانم ضرابی‌نژاد و سایر عزیزانی که زحمت زیادی بابت آماده‌سازی این کتاب کشیدند سپاسگزاری کنم. مسلماً بدون یاری و کمک این عزیزان نگارش این کتاب میسر نمی‌شد. امید است که این کتاب بتواند پرتوی هرچند ضعیف بر روی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیفکند و راهی بگشاید که به تأمین بهتر منافع ملی کشور عزیزمان ایران کمک کند.

محمدحسین دهقانیان

اردیبهشت ۹۷

مقدمه.....	۱۱
فصل اول: چهارچوب مفهومی - نظری جایگاه ایران	
در سیاست خارجی چین.....	۱۷
تجدید نظر طلبی ایران و چین و تفاوت‌ها.....	۲۳
لزوم تعریف سیاست خارجی چین بر پایه سطوح تحلیل	
و جایگاه ایران در این میان.....	۲۹
مفاهیم کلیدی در سیاست خارجی چین.....	۳۲
ژئواکونومیک محور بودن سیاست خارجی چین.....	۳۵
آمریکا و تنگنای رویکرد ژئواکونومیک چین در سیاست خارجی.....	۴۱
فصل دوم: الگوی روابط ایران و چین در بستر تاریخ.....	
مقدمه.....	۵۱
روابط ایران و چین در دوره قبل از انقلاب (از سال ۱۳۵۰).....	۵۵
روابط ایران و چین در دوره پس از انقلاب اسلامی.....	۵۷
الگوی روابط ایران و چین با اتکا بر تاریخ روابط دو کشور.....	۷۲
فصل سوم: الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین.....	
مقدمه.....	۸۱
مبادلات تجاری ایران و چین.....	۸۳

۹۱	اندیشه‌های اقتصادی رهبری چین.....
۹۵	گردشگری و راه ابریشم؛ فرصت‌های نوین اقتصادی.....
۱۰۰	انرژی کانون مبادلات تجاری ایران - چین.....
۱۰۶	نتیجه‌گیری.....
۱۱۳	فصل چهارم: ایران و راهبرد راه ابریشم نوین چین.....
۱۱۳	مقدمه.....
۱۱۵	رویکرد ژنو کالجر ایران به جاده ابریشم.....
۱۱۹	الگوی نظری برای راه ابریشم نوین.....
۱۲۴	چرایی احیای راه ابریشم؟.....
۱۲۵	راه ابریشم و ایران فرهنگی.....
۱۲۵	الف) ایران باستان.....
۱۲۷	ب) اسلام.....
۱۲۹	افول جاده ابریشم.....
۱۳۰	میراث فرهنگی ایران در آسیای مرکزی.....
۱۳۳	چین و اهمیت راه ابریشم.....
۱۳۸	جاده ابریشم و بستر مناسب برای احیای آن.....
۱۴۰	راه ابریشم و گردشگری.....
۱۴۲	نتیجه‌گیری.....

فصل پنجم: راهبرد منطقه‌ای چین در آسیای غربی

۱۴۹	و جایگاه ایران در آن.....
۱۴۹	مقدمه.....
۱۵۲	نخست: سیاست چین در خاورمیانه.....
۱۶۰	دوم: راهبرد چین در آسیای مرکزی.....
۱۷۳	رویکرد امنیتی چین به آسیای غربی.....

فهرست مطالب ۹

۱۷۸.....	اهمیت سین‌کیانگ برای چین
	سوم: روابط چین و پاکستان و پیامدهای آن برای
۱۸۱.....	جمهوری اسلامی ایران
۱۸۲.....	منافع متقابل چین و پاکستان در روابط دوجانبه
۱۸۵.....	رهیافت چین در افغانستان و اتکا بر پاکستان
۱۹۰.....	پیامدها برای جمهوری اسلامی ایران
۱۹۹.....	نتیجه‌گیری
۲۰۹.....	نتیجه‌گیری

پیشکش به نبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

روابط و پیوندهای ایران و چین قدمتی چندهزار ساله دارد و هر دو کشور مهد تمدن‌های بزرگی بوده‌اند. در تاریخ دو کشور به رویدادهای مشابهی برمی‌خوریم و هر دوی آنها در دوره‌هایی نه تنها با شکوه دوران اوج تمدنی خود فاصله گرفته بودند، بلکه بقای خود را در معرض خطر می‌دیدند؛ اما دوباره قنوس وار از خاکستر حضيض و درماندگی سر برافراشته‌اند. با این حال، اکنون چین چنان خیز بلندی در عرصه بین‌المللی برداشته است که قابل مقایسه با گذشته نیست و این کشور را هم‌تراز قدرتی همچون آمریکا قرار داده است و به یک قدرت جهانی تبدیل کرده است. اگرچه براساس بسیاری از پیش‌بینی‌ها، چین در دهه آینده قطعاً جایگزین آمریکا به عنوان قدرت نخست جهانی خواهد شد، برنامه‌ریزی خود چینی‌ها بازه زمانی طولانی‌تری را تعیین کرده و برای تبدیل شدن به یک قدرت پیشرفته جهانی، میانه سده حاضر را در نظر گرفته است. با این حال، ایران در مقایسه با چین مسیر بسیار متفاوتی را طی کرده و اگرچه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای بسیار مهم در غرب آسیا شناخته می‌شود، به لحاظ قدرت اقتصادی نتوانسته چشم‌انداز روشنی همچون چین برای خود ترسیم کند. بررسی جایگاه ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در سیاست خارجی چین و متقابلاً جایگاه چین به عنوان یک قدرت جهانی در سیاست خارجی ایران، درون‌مایه اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد.

از آنجاکه چین به‌گونه فزاینده‌ای از اهمیت وافری در سیاست خارجی ایران برخوردار شده است و نزدیک به یک دهه است که به شریک نخست تجاری کشورمان تبدیل شده است، درک اهمیت و جایگاه واقعی ایران در سیاست خارجی چین می‌تواند به تصمیم‌گیران ایرانی کمک کند در طراحی سیاست خود در برابر چین واقع‌بینانه عمل کنند. در واقع، آگاهی از محدودیت‌ها در روابط دوجانبه با چین برای پرهیز از اشتباهات راهبردی بسیار حیاتی است و در همین راستا، در کتاب حاضر تلاش شده است چهارچوبی نظری و مفهومی برای درک بهتر سیاست خارجی چین طراحی شود. این ساختار نظری از شش مفهوم تشکیل شده است که عبارتند از: ژئواکونومیک در برابر ژئوپلیتیک، سطح تحلیل (منطقه‌ای و بین‌المللی)، تجدیدنظرطلبی (انقلابی، رادیکال، و ارتدوکس)، موازنه‌سازی، تنوع‌بخشی و منافع موازی، متعارض و متضاد.

بررسی دقیق هر یک از این مفاهیم می‌تواند به ما کمک کند سیاست خارجی چین در مورد ایران را بهتر درک و تبیین کنیم. در این میان مهم‌ترین مفهومی که به درک سیاست خارجی چین به‌طور کل کمک کند مفهوم ژئواکونومیک است. پایه و اساس سیاست خارجی چین استفاده از ابزارهای اقتصادی برای اهداف ملی است. این اصل از زمان اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ سرلوحه سیاست چین در عرصه بین‌المللی بوده است و همچنان به قوت پیگیری می‌شود. در مقابل، سیاست خارجی ایران عمدتاً ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک محور بوده است. به‌لحاظ سطح تحلیل، باید توجه شود که نگاه ایران به چین بیشتر در سطح بین‌المللی و با هدف موازنه‌بخشی در برابر آمریکا است، حال آنکه چین غالباً به ایران در سطح منطقه‌ای اهمیت می‌دهد. سیاست نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران نشان‌دهنده همین مسئله است. در مقابل، چین در راهبرد کلان سیاست خارجی خود به‌هیچ‌وجه بر روی ایران حساب باز نمی‌کند. دو

مفهوم موازنه‌سازی و تنوع‌بخشی هم که سرلوحه سیاست منطقه‌ای چین به‌ویژه در غرب آسیا بوده در سیاست خارجی ایران کمتر بازتاب داشته است. این امر تا حد زیادی از ایدئولوژیک‌محور بودن سیاست خارجی ایران ناشی می‌شود، حال آنکه در مورد چین صدق نمی‌کند. این مفاهیم در مجموع چهارچوبی فراهم می‌کنند که با کمک آن می‌توانیم بسیاری از کلیات‌های چین در منطقه و جهان را درک کنیم و به محدودیت‌های رابطه با چین پی ببریم.

بررسی سیر تاریخی روابط ایران و چین در دوره معاصر و آن زمان برقراری روابط رسمی میان دو کشور در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) نیز به ما کمک می‌کند الگویی از روابط دوجانبه را ترسیم کنیم و با استفاده از این الگو می‌توان به تبیین رفتارها و سیاست‌های چین پرداخت. البته پیشینه تاریخی روابط ایران و چین از قدمت چند هزار ساله برخوردار است. اهمیت ایران برای چین به دوران طلایی جاده ابریشم بازمی‌گردد که چینی‌ها برای ارسال کالاهای خود، به‌ویژه ابریشم راهی جز مسیر ایران را در پیش روی خود نمی‌دیدند. جالب اینجاست که با گذشت بیش از هزار سال از آن دوره طلایی، باز هم چین در تلاش برای احیاء جاده ابریشم سهم بزرگی را حداقل به لحاظ نظری و بر روی نقشه برای ایران قائل شده است. به‌هر حال، بررسی تاریخی روابط دو کشور از یک‌سو نشان‌دهنده یک سیر تکاملی است و از سوی دیگر، متأثر از نوع روابط چین با آمریکا بوده است؛ برای مثال از سال ۱۹۷۲ که روابط چین و آمریکا از سر گرفته شد تا سال ۱۹۹۱ می‌توان نوع روابط بین چین و آمریکا را راهبردی و با هدف مقابله با شوروی خواند. از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۶ ماهیت روابط چین و آمریکا غالباً اقتصادی بود و چین اولویت خود را پیوستن به سازمان تجارت جهانی (۱۹۹۵) و تعامل با جهان قرار داده بود. در یک دهه اخیر همچین در سیاست خارجی خود با جسارت بیشتری عمل کرده است. با این حال، چین

همچنان به اصول مبنایی سیاست خارجی خود که به دوره دنگ شیائوپینگ باز می‌گردد، وفادار مانده است و می‌کوشد تا زمانی که به یک قدرت مسلم تبدیل نشده است شکیبا بماند. این سه دوره در روابط چین و آمریکا تا اندازه‌ای بر روی روابط ایران و چین هم اثرگذار بوده است.

در حوزه اقتصادی، چین بزرگ‌ترین شریک تجاری و یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران در ایران است و منابع انرژی ایران در نگاه چینی‌ها همچون دارایی‌ای راهبردی است. در جریان سفر رئیس‌جمهور چین به ایران در سال ۱۳۹۴ دو کشور توافق کردند که در یک بازه زمانی ده ساله سطح مبادلات تجاری خود را به ششصد میلیارد دلار افزایش دهند که هدف کاملاً بلندپروازانه‌ای محسوب می‌شود.^۱ روند افزایش سریع مبادلات تجاری میان ایران و چین در دو دهه گذشته به موازات رشد مبادلات تجاری چین با جهان بوده است و بنابراین پدیده شگرفی نیست؛ زیرا چین شریک نخست تجاری حدود ۱۴۰ کشور جهان است. با این حال، این رابطه اقتصادی متوازن و متعادل نبوده است و توسعه نیافتگی اقتصاد ایران به علاوه مشکلات موجود در حوزه سیاست خارجی به وابستگی چشمگیر ایران به اقتصاد چین منجر شده است.

چین برای ایران اهمیت بی‌بدیلی دارد و نمی‌توان جایگاهش را در سیاست خارجی ایران نادیده گرفت. جمهوری اسلامی ایران که راه مقاومت در برابر استیلای جهانی و منطقه‌ای آمریکا را در دوره پس از جنگ سرد در پیش گرفته است، همواره به چین به مثابه قدرتی متحد در برابر هژمونی آمریکا نگرسته است. به علاوه، در دورانی که تحریم‌های آمریکا و جهانی برضد کشورمان شدت گرفته بود، چین مسیر برون‌رفتی از بن‌بست به‌شمار می‌رفت. منافع

۱. در این زمینه کافی است بدانیم که کل مبادلات تجاری چین و آمریکا به‌عنوان دو قدرت برتر اقتصاد جهانی در همین حدود ششصد میلیارد دلار است.

اقتصادی متقابل، الزامات نوسازی و توسعه، اهمیت چین در تأمین بخشی از نیازهای تسلیحاتی جمهوری اسلامی ایران، جلب حمایت چین به عنوان ابرقدرتی در حال ظهور و عضو دائم شورای امنیت با حق وتو، به‌ویژه نیاز روزافزون اقتصاد پویای چین به منابع انرژی، دولتمردان دو کشور را به تنظیم خط‌مشی‌های واقع‌بینانه و گسترش روابط دوجانبه سوق داده است. با مطرح شدن پروژه «ابتکار کمربند و جاده» از سوی چین یک‌پارچه دیگر ایران به اهمیت موقعیت ژئوپلیتیک خود پی برده است و می‌کوشد که شریک مناسبی برای چین در این طرح باشد. بنابراین، ایران انتظار دارد که با قدرت گرفتن هر چه بیشتر چین در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی بتواند از آن به عنوان عاملی توازن‌بخش در روابط خود با غرب بهره بگیرد و زیرساخت‌های ترابری خود را به شبکه‌های موردنظر چین پیوند بزند. در این میان، تردیدهای مربوط به تنش‌های بین ایران و آمریکا و تشدید آن در دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ همچنان موجب شده‌اند که چینی‌ها در مراودات خود با ایران محتاط باشند.

با این حال، در ابعاد استراتژیک و امنیتی، چین ملاحظاتی جدی در مورد همراهی و همکاری با ایران دارد و انتظارات از این کشور برای دفع فشار آمریکا به جمهوری اسلامی ایران باید واقع‌بینانه و با در نظر گرفتن معادلات بین چین و آمریکا باشد. هدف چین از توسعه روابط با ایران مقابله با قدرت‌های بزرگ (به‌ویژه ایالات متحده) نبوده است. اصولاً چین در منطقه خاورمیانه به دنبال اصطکاک سیاسی یا درگیری با آمریکا نیست. آنچه برای دولتمردان پکن اهمیت اساسی دارد، پیشبرد منافع اقتصادی و به‌ویژه تأمین نیازهای روزافزون انرژی است.

تاکنون روابط ایران و چین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی در قالب مقالات، کتاب و پایان‌نامه‌های دانشجویی مورد

بررسی قرار گرفته است، اما نبود الگویی نظری و مبتنی بر واقعیات تاریخی موجب شده است که برداشت نادرستی از انگیزه‌ها و سیاست‌های چین داشته باشیم و بر همین اساس سیاست‌های نادرستی نیز تنظیم و به اجرا درآید. بروز تحولاتی در عرصه بین‌المللی همچون: سایه افکندن دژون‌گرایی بر اقتصادهای بزرگی همچون آمریکا و انگلیس و درست در نقطه مقابل آن، بیرون‌گرایی در اقتصاد چین؛ کاهش اهمیت راهبردی منابع انرژی فسیلی، با تداوم رکود اقتصاد جهانی و کاهش وابستگی آمریکا به منابع خارجی به برکت کشف نفت و گاز شیل؛ پیامدهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ابتکار کمربند و جاده چین که به‌ویژه منطقه غرب آسیا را با وضعیت نوینی روبه‌رو می‌سازد؛ تحول در اقتصاد خود چین با کاهش رشد اقتصادی و دگرگونی در آن و تغییرات ساختاری در اقتصاد چین؛ و تشدید تضادهای منطقه‌ای در غرب آسیا با دخالت‌های دولت آمریکا به رهبری ترامپ با هدف مقابله با نفوذ ایران، طراحی یک الگوی مناسب برای تحلیل سیاست خارجی چین را به یک ضرورت تبدیل کرده است.

فصل اول

چهار چوب مفهومی – نظری

جایگاه ایران در سیاست خارجی چین

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین از بسیاری جهات شباهت‌ها و در همان حال، تفاوت‌های آشکاری با هم دارند که در هرگونه تجزیه و تحلیلی از رابطه این دو کشور باید مورد توجه قرار داشته باشد. در این فصل هدف این است که به‌لحاظ مفهومی و نظری حد و حدود روابط دو کشور را مورد بررسی قرار دهیم تا به‌این‌ترتیب بتوانیم رفتارها و سیاست‌های دو کشور در قبال یکدیگر را در چهارچوب نظری مشخصی قرار دهیم. این مسئله برای فصول پیش رو اهمیت وافری دارد؛ زیرا مشخص می‌کند که در چه جاهایی می‌توان انتظار داشت که روابط دو کشور روبه‌بیشرفت باشد و در چه جاهایی انتظارات موجود از رابطه با چین غیرواقع‌بینانه است. این امر به‌ویژه در حوزه سیاست‌گذاری اهمیت والایی دارد؛ زیرا در مواقعی مشاهده کرده‌ایم که دولتمردان ایرانی بر این گمان بوده‌اند که می‌توانند در رویارویی خود با ایالات متحده بر روی چین حساب کنند؛ حال آنکه در رویدادهای بعدی نادرستی این گمان روشن شده است.

در جهت تبیین نظری جایگاه ایران در سیاست خارجی چین باید در مورد چند حوزه مفهومی و نظری به ژرف‌اندیشی روی آورد. این حوزه‌ها عبارتند از: تجدیدنظرطلبی و تفاوت در آن در سیاست خارجی ایران و چین؛ سیاست خارجی ژئواکونومیک‌محور چین در برابر سیاست خارجی ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک‌محور ایران، مسئله سطوح تحلیل و برداشت و جایگاه متفاوت چین و ایران در این زمینه، مفاهیم موازنه‌سازی و تنوع بخشیدن در سیاست خارجی و بحث منافع موازی، اختلاف‌زا و متضاد. با تشریح هر شش حوزه به خوبی می‌توان به حد و حدود رابطه ایران و چین و جایگاه واقع‌بینانه ایران در سیاست خارجی چین پی برد. در این فصل این شش حوزه نظری به ترتیب مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.

با توجه به آنکه در این کتاب تلاش می‌شود که به جایگاه ایران در سیاست خارجی چین توجه شود، در آغاز کار به چهارچوبی نظری و مفهومی نیاز است تا بتواند راهنمای ما در فصول دیگر کتاب باشد. به نظر می‌رسد که نبود چنین چهارچوبی موجب شده است که در بررسی روابط ایران با چین دچار نوعی سردرگمی شویم و نتوانیم الگوی مشخصی از روابط خود با آن کشور ترسیم کنیم. مفاهیمی که در این فصل ارائه می‌شوند و نیز بررسی تاریخی روابط ایران و چین تا اندازه‌ای می‌تواند چهارچوبی ارائه دهد که با استفاده از آن هم در تحلیل رویدادها در روابط دو جانبه مورد استفاده قرار دهیم و هم اینکه انتظارات غیرواقعی از چین در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی نداشته باشیم.

الگوی مفهومی ارائه شده در این فصل چهارچوب تحلیلی مناسبی به دست می‌دهد. اولین مفهوم مورد نظر ما تجدیدنظرطلبی است. ایران و چین هر دو کشورهایی تجدیدنظرطلب هستند؛ با این تفاوت آشکار که از دو گونه متفاوت تجدیدنظرطلبی پیروی می‌کنند، به این ترتیب که تجدیدنظرطلبی ایران از نوع

انقلابی و تجدیدنظرطلبی چین از نوع ارتدوکس است. در این زمینه توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد. بحث تفاوت در تجدیدنظرطلبی ایران و چین که یکی انقلابی و دیگری ارتدوکس است، باید به این صورت مورد بررسی بیشتر قرار گیرد که هر زمان ایران به انقلابی‌گری روی آورده وابستگی بیشتری به چین پیدا کرده است که نمونه بارز آن در دوره ریاست جمهوری آقای محمود احمدی‌نژاد رخ داد. این وابستگی هرگز نمی‌توانست به تجادوی راهبردی تبدیل شود. به عبارت دیگر، در این دوره‌ها چین از اهمیت بیشتری برای ایران برخوردار شد، اما در مورد چین این مسئله ضرورتاً صادق نبوده است. عکس آن را می‌توان در دوره‌های تجدیدنظرطلبی ارتدوکس در سیاست خارجی ایران شاهد بود که به مهم‌تر شدن ایران برای چین منجر شده است.

به علاوه، راهبرد و ذهنیت کلان رهبری چین در قالب مفهوم ژئواکونومیک، بهتر قابل تحلیل است، حال آنکه این مسئله در مورد ایران در قالب ژئوپلیتیک و ایدئولوژی تحلیل پذیر است. به عبارت دیگر، نگاه رهبران چین در سیاست خارجی غالباً از منشور منافع اقتصادی و توسعه و ژئواکونومیک صورت می‌گیرد؛ حال آنکه رهبران ایران تاکنون غالباً دیدگاهی ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک محور داشته‌اند.

به لحاظ سطح تحلیل هم نگاه ایران به چین، نگاهی امیدوارانه برای ایجاد وزنه متقابلی در برابر آمریکا و کاهش فشارهای سیستمی بر سیاست خارجی ایران است، حال آنکه ایران اساساً در راهبرد کلان چین در نظام بین‌المللی جایگاه والایی ندارد و صرفاً می‌توان نوعی همبستگی نمادین را میان دو کشور در این سطح مشاهده کرد. اما در سطح منطقه‌ای و در غرب آسیا، ایران اهمیت وافری برای چین دارد، اما در اینجا هم موازنه‌سازی و تنوع‌بخشی در سیاست خارجی چین موجب شده است که محدودیت‌هایی در توسعه روابط دو کشور

بروز کند. به علاوه، چین نشان داده است که در مواقعی که میان منافعش در این سطح با منافعش در عرصه بین‌المللی تعارضی ایجاد شده است، اولی قربانی شده است.

برای چین، سیاست موازنه‌سازی در سیاست خارجی بسیار کارگشا بوده است و این مسئله به‌ویژه در روابط با کشورهای آسیایی که در نظام با هم قرار داشته‌اند فوق‌العاده مؤثر بوده است؛ از جمله اینگونه کشورهای متخاصم می‌توان به ایران و رژیم صهیونیستی، ایران و آمریکا، ایران و عربستان، هند و پاکستان و موارد دیگر اشاره کرد. سیاست موازنه‌سازی و راهبرد ژئواکونومیک محور چین موجب شده است که با همه این کشورها روابط پربار اقتصادی داشته باشد. رهبری چین در سفر به خلیج فارس به هر دو کشور ایران و عربستان سفر می‌کند و توافق‌نامه‌های بسیار بزرگی را با هر دو کشور منعقد می‌کند. چین بیشترین سطح مبادلات تجاری را در خلیج فارس به ترتیب با عربستان و ایران دارد. در واقع، سیاست چین به گونه‌ای است که نباید هیچ دشمنی برای خود در این منطقه ایجاد کند؛ سیاستی که می‌توان از آن با عنوان دشمنی صفر یاد کرد. چین هدف راهبردی‌اش را توسعه روابط با ایران قرار داده است؛ بدون آنکه نیازی به آسیب رساندن به رابطه خود با آمریکا باشد و درست به همین منظور بر روی روابط مبتنی بر پیشینه تمدنی تأکید کرده است. شاید برپایه همین سیاست بوده است که سطح مبادلات تجاری چین با هند به عنوان رقیب دیرپای خود در مقایسه با مبادلات تجاری با پاکستان به عنوان تنها متحد واقعی چین بیشتر بوده است.

مفهوم تنوع‌سازی در روابط خارجی از دیگر مفاهیمی است که در دستور کار مقام‌های چینی قرار داشته است. این مفهوم از دیرباز توسط کشورها استفاده شده و در حال حاضر هم در صدر اولویت‌های بسیاری از کشورهای

جهان است. هدف اساسی از کاربرد این مفهوم جلوگیری از وابسته شدن به یک منبع یا کشور و یا هر موجودیت دیگری است که می‌تواند به محدود شدن گزینه‌های پیش روی یک کشور بینجامد. در واقع، تنوع‌سازی راهی برای فرار از وابستگی است. این مفهوم به‌ویژه در حوزه انرژی و بازارهای خارجی نمود پیدا می‌کند و چین در این زمینه بسیار موفق بوده است. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران اساساً توجه لازم را به این مفهوم و نقش اساسی آن در جلوگیری از وابستگی یک‌سویه به برخی از بازارها و کشورها نداشته است.

مفهوم دیگری که باز در روابط تهران با پکن می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، مفهوم منافع همگرا، اختلاف‌زا و متضاد است. در تبیین روابط بسیاری از کشورها می‌توان از این مفهوم استفاده کرد. با استفاده از این مفهوم می‌توانیم دریابیم که برتری روابط همگرا بر متضاد می‌تواند به روابط دوستانه میان کشورها و برعکس، برتری روابط متضاد به دشمنی میان آنها بینجامد. در روابط ایران و چین تاکنون منافع همگرا بر روابط اختلاف‌زا و متضاد برتری داشته است و یک عامل مهم در این زمینه سیاست چین در دشمنی صفر بوده است. چین در روابط با همه کشورها کوشیده است به‌جای منافع متضاد بر روی منافع همگرا تأکید داشته باشد و مانع از دخالت ایدئولوژی در تأثیرگذاری در این زمینه شود. در نقطه مقابل چین، در سیاست خارجی ایران بارها برجسته‌سازی منافع اختلاف‌زا و متضاد به‌جای منافع همگرا در دستور کار قرار گرفته است و ایدئولوژی هم نقش بسیار پررنگی در این زمینه بازی کرده است.

به باور نویسنده، این الگوی مفهومی در تحلیل روابط ایران و چین و جایگاه ایران در سیاست خارجی چهارچوب بهتری در مقایسه با الگوهای نظری فراهم می‌کند. به‌لحاظ نظری می‌توان سیاست خارجی چین را در قالب نظریه‌های واقع‌گرای، لیبرالی و تصمیم‌گیری تجزیه‌وتحلیل کرد و یا آن را از

نگاه نظریه ثبات هژمونیک یا چرخش و انتقال قدرت مورد بررسی قرار داد؛ اما هیچ کدام از این نظریه‌ها نمی‌تواند الگویی برای تحلیل رویدادها در روابط با ایران به دست دهد و هریک تنها به جنبه‌ای از سیاست خارجی چین می‌پردازند. در نظریه واقع‌گرایی، به‌ویژه نوواقع‌گرایی عمدتاً بر بحث تجدیدنظرطلب بودن چین و برخورد ناگزیر این کشور با ایالات متحده در منطقه شرق آسیا توجه می‌شود که در این زمینه دیدگاه‌های جان میرشایمر مورد توجه قرار می‌گیرد. دیدگاه رابرت کاپلان یک نمونه از دیدگاه‌های واقع‌گرایانه و بدبینانه در مورد خیزش چین و دیدگاه محض ژئوپلیتیک است که همچون سایر واقع‌گرایان، مخصوصاً نوواقع‌گرایان تهاجمی معتقد است که خیزش چین نمی‌تواند مسالمت‌آمیز باشد و هم‌اکنون در آسیای شرقی همان وضعیتی را مشاهده می‌کنیم که در سده‌های گذشته در اروپا وجود داشت. به عبارت دیگر، چین می‌کوشد به موازات افزایش قدرت نظامی و اقتصادی خود به استیلا در شرق آسیا دست یابد و این استیلاجویی نمی‌تواند مسالمت‌آمیز باشد. تأکید این دسته از نظریه‌پرازان و تحلیلگران این است که تاریخ به‌خوبی می‌تواند راهنمای ما در پیش‌بینی آینده خیزش چین باشد (Kaplan, March 20, 2104).

با این حال، نظریه واقع‌گرایی نمی‌تواند در تحلیل تعامل چین با غرب تحلیل قانع‌کننده‌ای ارائه دهد. در نظریه لیبرالی نیز چین درست برخلاف واقع‌گرایی، یک قدرت یکسره طرفدار وضع موجود ترسیم می‌شود که در نظام جهانی ادغام شده است و از نظم موجود راضی است. این نظریه هم با وجود تبیین بخشی از رفتارهای چین نمی‌تواند بخشی از سیاست خارجی آن کشور را توضیح دهد که به‌ویژه برای آمریکا نگران‌کننده بوده است. در نظریه تصمیم‌گیری هم می‌توانیم به مبانی داخلی رفتار پکن در سیاست خارجی پی ببریم و دریابیم که آیا سیاست خارجی چین بیشتر با استفاده از متغیرهای داخلی قابل تبیین است

یا متغیرهای خارجی. هرچند همه این نظریه‌ها تا اندازه‌ای برخی از ابعاد سیاست خارجی چین را روشن می‌کنند، اما در مورد اینکه آیا می‌توان از دل آنها به چهارچوبی برای تبیین جایگاه ایران در سیاست خارجی چین دست یافت، تردیدهایی جدی وجود دارد.

تجدیدنظرطلبی ایران و چین و تفاوت‌ها

ایران و چین در دوره پس از جنگ سرد در دو مسیر متفاوت حرکت کردند؛ به طوری که اولی راه تقابل با آمریکا را با وجود پایان نظام دو قطبی ادامه داد و دومی برعکس، به خوبی توانست خود را با ساختار جدید جهانی سازگار کند و با پیروی از قواعد موجود جهانی راه خیزش مسالمت‌آمیز را بپیماید. البته پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی تأثیر متفاوتی بر روی سیاست خارجی ایران و چین برجای گذاشت. در مورد ایران با فروپاشی شوروی و تغییر ساختار توزیع قدرت جهانی از دو قطبی به تک قطبی فشار مضاعفی بر جمهوری اسلامی ایران تحمیل شد و امکان در برابر هم قرار دادن دو ابرقدرت آن زمان و ایجاد فضای مانور محدودی برای خود منتفی شد. در واقع، آمریکا دیگر نگران واکنش شوروی به ماجراجویی‌های سیاست خارجی‌اش نبود؛ با این حال، این مسئله موجب چرخش در سیاست خارجی ایران نشد و سطح دشمنی میان تهران و واشینگتن همچنان بر جای خود باقی ماند. همین امر موجب شد که ایران هزینه‌های گزافی بابت خصومت با ایالات متحده بپردازد و رقبای منطقه‌ای آن کشور از این وضعیت به نفع خود بهره‌برداری کنند (Hunter, 2010). در مقابل، چین که در دوره جنگ سرد اتحادی مصلحتی با آمریکا در برابر اتحاد شوروی تشکیل داده بود، با فروپاشی آن رژیم تداوم این اتحاد را ناممکن می‌دید و با رشد سریع اقتصادی در مقام یک رقیب نوظهور در برابر آمریکا پدیدار می‌شد.

با این حال، چین اولویت خود را در ادامه اصلاحات اقتصادی و پیوستن به اقتصاد جهانی می‌دید و همواره می‌کوشید که از خصومت با آمریکا بپرهیزد. در مورد اینکه ایران و چین را باید در زمره کشورهای تجدیدنظرطلب قرار داد یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. بنا بر یک دیدگاه، چون هر دو کشور در زمره قدرت‌های تجدیدنظرطلب قرار دارند و بنابراین با ساختار کنونی جهانی موافق نبوده و در پی تغییر در آن هستند، به‌طور خودکار متحد بالقوه یکدیگر محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، براساس این دیدگاه بیان می‌شود که مناسبات چین و ایران از ابعاد تاکتیکی فراتر رفته و به سطح راهبردی رسیده است. دو کشور نیازمند یکدیگر هستند و دارای نظرات متحد در مورد نظم بین‌المللی هستند و می‌کوشند که با همکاری روسیه نظامی چندقطبی در جهان ایجاد کنند. متأسفانه این دیدگاه در میان سیاستمداران شورمان هم رواج دارد و این تصور اشتباه را دامن زده است که چون هر دو کشور با نظم موجود جهانی مشکل دارند، متحد راهبردی یکدیگر تلقی می‌شوند. برای تبیین نادرستی این دیدگاه باید مفهوم تجدیدنظرطلبی و انواع آن را مورد بررسی قرار دهیم.

کشورها را به لحاظ نوع واکنش آنها به نظم موجود جهانی می‌توان در دو دسته کلی کشورهای طرفدار وضع موجود و کشورهای تجدیدنظرطلب قرار داد. راهبردهای تجدیدنظرطلبانه خود به سه دسته تجدیدنظرطلب انقلابی، رادیکال و ارتدوکس تقسیم می‌شوند؛ اولی در پی برهم زدن قواعد و سلسله‌مراتب قدرت در ساختار جهانی است. دومی به دنبال برهم زدن قواعد است، اما در چهارچوب سلسله‌مراتب موجود عمل می‌کند و سومی از قواعد موجود راضی است، اما در پی برهم زدن سلسله‌مراتب است. چین در دسته تجدیدنظرطلب قرار دارد؛ اما در دوره مائو تجدیدنظرطلبی انقلابی و در دوره خیزش و توسعه مسالمت‌آمیز تجدیدنظرطلبی ارتدوکس است. در واقع، چین

قدرتی طرفدار وضع موجود نیست (Buzan, 2014: 387). به عبارت دیگر، چین قدرت تجدیدنظرطلبی است که می‌کوشد با استفاده از قواعد موجود بین‌المللی و با بازی در چهارچوب این قواعد به جایگاهی دست یابد که در نهایت به تغییر ساختار کنونی جهانی منجر شود. اگر بخواهیم روشن‌تر بگوییم می‌توانیم چین را به شطرنج‌بازی تعبیر کنیم که برای پیروزی حاضر است از قواعد بازی پیروی کند؛ حال آنکه یک قدرت تجدیدنظرطلب انقلابی همواره در پی بهره‌م زدن کل بازی است و قواعد آن را هم رعایت نمی‌کند.

درمقابل این دیدگاه، نظر دیگری وجود دارد که درست عکس آن را بیان می‌کند و چین را قدرتی طرفدار وضع موجود تعریف می‌کند. همان‌گونه که گفته شد، اشتباه این دیدگاه در این است که پیروی چین از قواعد جهانی را به معنای طرفداری این کشور از وضع موجود تعریف می‌کند. ریشه این دیدگاه را می‌توان در باور لیبرالی به خیزش چین و تعریف سیاست خارجی چین در قالب مفهوم «تعامل»^۱ یافت. به عبارت دیگر، از آنجاکه چین با وجود حفظ نظام کمونیستی در داخل کشور به اقتصاد بازار آزاد و سرمایه‌داری روی آورده است و تعامل با نظام جهانی را در دستور کار خود قرار داده است، قدرتی طرفدار وضع موجود تلقی می‌شود. نادرست بودن این دیدگاه را باید با مقایسه سیاست خارجی چین و ژاپن به نمایش گذاشت. رشد خیره‌کننده اقتصاد ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم و رسیدن به مرتبه دومین اقتصاد بزرگ جهان (پیش از آنکه چین در سال ۲۰۱۰ از آن پیشی بگیرد) هرگز موجب نشد که در نگاه ایالات متحده به چشم یک تهدید نگریسته شود؛ زیرا ژاپن یک قدرت طرفدار وضع موجود است. این مسئله در مورد چین صدق نمی‌کند و به محض آنکه خیزش اقتصادی این کشور به واقعیت کتمان‌ناپذیری تبدیل شد، به تدریج

همچون تهدیدی جدی برای آمریکا به شمار رفت. با این حال، حتی اگر بپذیریم که پکن قدرتی طرفدار وضع موجود است، باز هم می‌توان به تعارض در سیاست خارجی این کشور با ایران پی برد. چین در حوزه اقتصادی قدرتی طرفدار حفظ وضع موجود است و به عبارت دیگر، حاضر نیست وارد ماجراجویی‌هایی شود که موجب بی‌ثباتی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود.

اهداف محوری چین در چهارچوب راهبرد کلان خود از زمان دنگ تاکنون، عبارت بوده است از یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی، صلح با هژمونی جهانی آمریکا و توسعه اقتصادی. چین هم رونق و هم قدرت را مدنظر داشته است و برخلاف ژاپن صرفاً بر روی رونق متمرکز نبوده است. توسعه اقتصادی برای تحقق دو هدف قبلی شرط ضروری تلقی شد. پکن در پی افزودن بر قدرت، جایگاه و نفوذ خود در عرصه جهانی و منطقه‌ای است.

بسیاری از تحلیلگران تصور می‌کنند که چین تنها در پی تقویت اقتصاد خود است؛ درحالی‌که اگر چنین می‌بود باید یک ژاپن دیگر پدید می‌آمد که صرفاً افزایش رونق اقتصادی را دنبال می‌کرد و در پی تبدیل شدن به قدرتی بزرگ نمی‌بود. این کشور آشکارا می‌خواهد به قدرتی بزرگ تبدیل شود. پکن خواهان جهانی چندقطبی‌تر و مناطق مستقل‌تری بوده است (Ibid, 388).

در مورد تفاوت تجدیدنظرطلبی ایران و چین و تأثیر آن بر روابط دو کشور باید به طبقه‌بندی اشاره‌شده در بالا بازگردیم؛ همان‌گونه که ذکر شد، چین یک قدرت تجدیدنظرطلب ارتدوکس محسوب می‌شود. این کشور با استفاده و پیروی از قواعد بازی در عرصه بین‌المللی می‌کوشد که ساختار نظام جهانی و توزیع قدرت در آن را متحول سازد و آن را از تک‌قطبی به چندقطبی تبدیل کند. انسجام و اجماع نخبگان چینی موجب شده است که در این زمینه شاهد رفتارها و دیدگاه‌های متناقضی از سوی رهبران آن کشور نباشیم. چین در

دوره مائو یک حکومت تجدیدنظرطلب انقلابی و از آن به بعد یک قدرت تجدیدنظرطلب ارتدوکس بوده است که پیوستگی در این زمینه به خوبی مشهود بوده است. در مقابل، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی چنین یکدستی و انسجامی را مشاهده نکرده‌ایم. ایران عمدتاً یک کشور تجدیدنظرطلب انقلابی بوده، ولی در این مورد پیوستگی نداشته و در مواقعی تجدیدنظرطلبی انقلابی و ارتدوکس را با هم داشته است. به عبارت دیگر، در حالی که جزئی از حکومت ایران همواره تجدیدنظرطلب انقلابی بوده، در بخش دیگر در مواقعی گرایش به تجدیدنظرطلبی ارتدوکس وجود داشته است. با این حال، جمهوری اسلامی ایران تاکنون غالباً یک قدرت تجدیدنظرطلب انقلابی و رادیکال بوده است تا ارتدوکس.

حال می‌توان بیان کرد که چرا ایران در سیاست خارجی چنین به‌عنوان متحدی در عرصه جهانی در نظر گرفته نمی‌شود. پکن برای آنکه بتواند ساختار نظام جهانی را متحول سازد با پیروی از قواعد بازی و تعامل در اقتصاد جهانی می‌کوشد تهدیدی تلقی نشود و خیزش مسالمت‌آمیزی به معنای واقعی را تجربه کند. به این ترتیب، موازنه‌سازی در برابر خود را به حداقل می‌رساند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران واهمه‌ای نداشته است که در عرصه بین‌المللی همچون تهدیدی تلقی شود و همواره از ظالمانه بودن قواعد بازی شکوه داشته است. ایران نتوانسته است با اقتصاد جهانی تعامل روبه‌توسعه‌ای داشته باشد و همچنان بزرگ‌ترین اقتصاد در جهان به‌شمار می‌رود که خارج از سازمان تجارت جهانی باقی مانده است. اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی پیوند نظام‌مندی ندارد و هنوز نظام بانکی ایران با نظام بانکی جهانی پیوند نخورده است. همه این عوامل موجب شده است که چین همواره مراقب باشد که روابط خود را با ایران به‌گونه‌ای مدیریت کند که هزینه‌ای در عرصه بین‌المللی به پکن تحمیل

نکند. این تفاوت بینش میان ایران و چین موجب شده است که در داخل کشورمان این تصور نادرست شکل بگیرد که می‌توان از وزنه چین برای رویارویی با آمریکا استفاده کرد. همراهی چین با آمریکا در تحریم‌های وضع‌شده در شورای امنیت بر همین اساس قابل تبیین است.

همان‌گونه که گفته شد، نبود یک رویکرد ژئواکونومیک محور در سیاست خارجی ایران را به‌خوبی می‌توان در عدم عضویت این کشور در سازمان تجارت جهانی مشاهده کرد. در شرایطی که اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان به عضویت این سازمان درآمده‌اند، تهران خارج از آن باقی مانده است و این امر هزینه‌های گزافی بر اقتصاد کشور تحمیل می‌کند. در همین زمینه می‌توان به اظهارات آقای محمدرضا حریری، نایب رئیس اتاق بازرگانی ایران و چین اشاره کرد که به‌صراحت می‌گوید، اراده‌ای برای حضور در بازارهای جهانی در میان مقام‌های ایرانی مشاهده نمی‌شود؛ بنابر اظهارات او، با توجه به وضعیت اقتصادی، هیچ آمادگی و رغبتی از سوی مسئولان و فعالان اقتصادی برای عضویت در سازمان تجارت جهانی وجود ندارد. تنها اقتصاد قدرتمندی که پشت در این بزرگ‌ترین سازمان اقتصادی جهان با ۱۶۴ عضو مانده و به عضویت آن درنیامده، ایران است. او می‌افزاید که البته نباید تصور کرد که پروسه الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی با سرعت پیش خواهد رفت. با این حال، میانگین زمان مذاکرات کشورهای مختلف برای الحاق به آن سازمان حدود هفت سال بوده است. در واقع ساختار سازمان تجارت جهانی بدین‌گونه است که برای ورود عضو جدید، به اجماع در سازمان نیاز است و مخالفت‌های پیدا و پنهان آمریکا باعث عدم عضویت ایران در این سازمان اقتصادی شده است. به‌دلیل عدم حضور ایران در سازمان تجارت جهانی کالاهای ایرانی برای صادرات با تعرفه‌های بیست درصدی مواجه می‌شوند؛

این درحالی است که کشورهای عضو این سازمان، بدون وضع این تعرفه‌ها تجارت و کالای خود را با قیمت مناسب‌تری به بازارهای جهانی ارائه می‌کنند (عصر ایران، ۱۷ آذر ۱۳۹۶).



Source:

https://en.wikipedia.org/wiki/World_Trade_Organization#/media/File:WTO_members_and_observers.svg

لزوم تعریف سیاست خارجی چین بر پایه سطوح تحلیل و جایگاه ایران در این میان

ایران در چهارچوب سیاست خارجی چین بیشتر در سطح میانی و منطقه‌ای تعریف می‌شود. به عبارت دیگر، جایگاه ایران را در منظومه سیاست خارجی چین باید در چهارچوب سیاست پکن در غرب آسیا تعریف کرد. اگر بخواهیم عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی چین را براساس سطوح تحلیل تجزیه و تحلیل کنیم، اهمیت ایران برای چین در سطح میانی قرار می‌گیرد. چین در سطح داخلی سه هدف غایی را دنبال کرده که تأثیر فراوانی بر سیاست خارجی این

کشور برجای گذاشته است؛ این اهداف عبارتند از: شکل‌گیری، مشروعیت‌سازی، و بقای دولت. به باور برخی تحلیلگران، این عوامل داخلی بیشترین تأثیر را بر سیاست خارجی چین بر جای گذاشته‌اند؛ برای مثال، جان گارور^۱ معتقد است که هرچند اهداف خارجی همواره در ذهن رهبران چین سایه افکنده است، نگرانی‌های داخلی غالب بوده است و تأثیر ژرفی بر مناسبات خارجی چین داشته است. البته به مرور زمان عوامل داخلی متفاوتی اثرگذار بوده‌اند و هرکدام از سه عامل داخلی بالا در سه مرحله متفاوت از تاریخ چین کمونیست تعیین‌کننده نوع سیاست خارجی چین بوده‌اند (Garver, 2006: 9). از سوی دیگر، چین برای تحقق رؤیای خود در تبدیل شدن به یک کشور پیشرفته و توسعه‌یافته نیازمند محیط پیرامونی آرام و مسالمت‌آمیزی بوده و این نکته را در اسناد بالادستی خود مورد اشاره قرار داده است (State Council Information Office, 1998). این محیط پیرامونی آرام هم برای دستیابی به منابع انرژی و هم برای توسعه زیرساخت‌های ارتباطی و نیز جلوگیری از شکل‌گیری ائتلاف‌های ضدچینی اهمیت وافری داشته است. در سطح جهانی هم چین نگاه ویژه‌ای به رقابت با آمریکا دوخته است و به‌دقت می‌کوشد که روند افزایش قدرت خود را به گونه‌ای هموار کند که کمترین نگرانی‌ای را در جهان درمورد مقاصدش برنیزد. پکن مراقب است در موقعیتی قرار نگیرد که ناچار شود هزینه ژئوپلیتیکی سنگینی به خود تحمیل کرده و روند توسعه شتابانش را با خطر روبه‌رو کند. این کشور همچنان خود را نیازمند فناوری‌های پیشرفته و بازارهای سودآور اروپا و آمریکا می‌بیند و کمترین انگیزه را برای به خطر انداختن این منافع دارد.

حال از میان عوامل و سطوح تحلیل مورد اشاره باید دید که ایران چه

1. John Garver

جایگاهی در منظومه سیاست خارجی چین دارد. تعارض میان اهمیت ایران در دو سطح میانی و بین‌المللی موجب شده است که چین در روابط خود با ایران همواره جانب احتیاط را حفظ کند. این کشور به هیچ وجه مایل نیست معادله جهانی روابط خود با غرب را بر سر پشتیبانی با ایران به مخاطره اندازد. این را می‌توان در مواضع چین در مورد مسئله هسته‌ای ایران، جنگ سوریه و نیز جنگ یمن مشاهده کرد: بنابراین، با توجه به حجم مراودات تجاری چین و آمریکا و اهمیت جلوگیری از تشکیل اتحادی فراگیر برضد خود، پکن به سوی محدودیت روابط با ایران متمایل شده است. اساساً اهمیت روابط با ایران برای چین در سطح بین‌المللی، بیشتر نمادین و نوعی نمایش استقلال در سیاست خارجی است. در واقع، راهبرد ژئواکونومیک محور پکن چنین سیاستی را توجیه کرده است. از سوی دیگر، در سطح میانی هم که اهمیت ایران به لحاظ منابع انرژی و حفظ ثبات منطقه‌ای و مبارزه با تروریسم، به علاوه موقعیت کم‌نظیر جغرافیایی در منظر سیاست خارجی چین افزایش می‌یابد، لزوم حفظ توازن با رقبای منطقه‌ای ایران همچون عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی باز هم محدودیت دیگری بر روابط با ایران می‌افزاید. چین همچون یک طناب‌باز زبردست می‌کوشد که از فرو غلطیدن در رقابت‌های منطقه‌ای ایران و دو کشور دیگر پرهیز کند.

مفهوم دیگری که در کتاب حاضر تبیین‌کننده سیاست خارجی چین است و بی‌ارتباط با مسئله سطح تحلیل نیست، راهبرد «حرکت به سوی غرب» است که ابتکار آن به دیدگاه‌های وانگ جیسی، پژوهشگر برجسته چینی، بازمی‌گردد. غرب در اینجا به معنای مناطق پیرامونی چین در غرب آسیاست. وانگ جیسی راهبرد موردنظر خود را اینگونه خلاصه می‌کند: «تثبیت در سمت شرق و

حرکت به سوی غرب»^۱. او معتقد است که این مفهوم با چهار مشخصه مهم موقعیت جهانی چین مرتبط است: اول، چین یک نظام سیاسی سوسیالیستی است. دوم، این کشور از نظم سیاسی و اقتصادی جهان بهره می‌برد، در آن مشارکت و آن را اصلاح می‌کند. سوم، چین پر قدرتمندترین کشور نوظهور است و چهارم، پکن برحسب ویژگی جغرافیایی خود هنوز یک قدرت آسیایی است. وانگ، این کشور را کشوری میانه به معنای واقعی و پل برای پر کردن شکاف شمال - جنوب تلقی می‌کند. چین باید از موقعیت ژئواستراتژیک خود برای پیوند زدن شرق و غرب و شمال و جنوب بهره بگیرد و برای بهبود روابط خود با سایر کشورهای توسعه یافته محیطی امن و شکوفا در پیرامون خود ایجاد کند (Binhong, 2014: 5). از آنجاکه راهبرد «حرکت به سوی غرب» را می‌توان زیربنای نظری «ابتکار کمربند و جاده» دانست، جایگاه ایران در سیاست منطقه‌ای چین مشخص می‌شود.

مفاهیم کلیدی در سیاست خارجی چین

چین در سیاست خارجی خود سه اصل اساسی و در نتیجه، سه هدف اساسی را دنبال می‌کند. این اصول عبارتند از: ۱. پذیرش بین‌المللی به عنوان قدرت بزرگ و مسئول در جهان چندقطبی؛ ۲. حمایت از حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور داخلی؛ و ۳. دموکراتیک‌سازی نظام بین‌الملل از طریق اجماع در محیط‌ها و نهادهای چندجانبه. اهداف کلی سیاست خارجی این کشور نیز عبارتند از: دسترسی به منابع اقتصادی و سیاسی؛ جلب اطمینان به مقاصد چین به عنوان مقاصد صلح‌آمیز و پذیرش این کشور به عنوان قدرت بزرگ نوظهور (MacDonald, 2015: 172). به علاوه، چهار نیروی اساسی وجود دارند که

1. Stabilize Eastward, March Westward

دیدگاه‌های چین را در روابط خارجی و اقدامات این کشور در جهان شکل می‌دهند؛ این نیروها عبارتند از: سیاست‌ورزی و سایر الزامات داخلی؛ وابستگی متقابل جهانی؛ اندیشه‌های واقع‌گرایانه در سیاست خارجی؛ و رقابت در حوزه فناوری (Lampton, 2014: 109).

در دوران پسمائو، مشروعیت در این کشور به‌گونه‌ای تعریف شده است که از سه رکن برخوردار است: توانایی حزب برای حفظ ثبات اجتماعی - سیاسی و رشد پایدار اقتصادی؛ پاسداری از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی؛ و نمایندگی و دفاع از منافع ملی در عرصه بین‌المللی. ارکان اشاره‌شده به یکدیگر پیوند خورده و ثابت باقی مانده‌اند (Kroeber, March 11, 2014: 25).
باین‌حال، اینکه گستره منافع ملی تا کجا قابل تفسیر است و یا تأکید بر منافع ملی به چه شکل خواهد بود، همواره در نوسان است و با افزایش قدرت چین تفسیر موسعی از آن صورت گرفته است. طبق سند ۲۰۱۱ درخصوص توسعه مسالمت‌آمیز، منافع ملی اصلی چین عبارتند از: حاکمیت و امنیت ملی، تمامیت سرزمینی و اتحاد دوباره ملی، نظام سیاسی و ثبات اجتماعی، و تضمین توسعه پایدار اقتصادی و اجتماعی (State Council of the People's Republic of China, Sep. 6, 2011).

نکته دیگری که می‌تواند حد و حدود هم‌نوایی با چین در سیاست خارجی را نشان دهد، حاکمیت واقع‌گرایی بر آن و عدم باور به اخلاقیات جهان‌شمول است. به عبارت دیگر، چینی‌ها برخلاف ما که به اصول مطلق اخلاقی باور داریم، به نسبی‌گرایی در این زمینه گرایش دارند. در سنت سیاست خارجی اندیشه‌ورزی واقع‌گرایانه، اخلاقیات وضعیتی^۱ (در برابر اصول اخلاقی جهان‌شمول) یک حس جافتاده است و این کشور در مواجهه با زورگویی قدرت‌های خارجی از

سیاست پایداری برخوردار بوده است (Lampton, 2014: 136). بینش حاکم بر سیاست خارجی این کشور، مبتنی بر مشی عمل‌گرایانه است و می‌کوشد که منافع کشور را در محیط جهانی همواره در حال تغییر و به هم مرتبط به حداکثر برساند. در واقع، پکن در عرصه جهانی، بر اساس اخلاقیات وضعیتی عمل می‌کند و بر ارزش‌های مطلق متکی نیست. چینی‌ها در سیاست خارجی خود به جای ارزش‌های مطلق اخلاقی بر اصولی همچون نفع متقابل، احترام متقابل، و عدم مداخله تأکید می‌کنند و سیاست خارجی در مقام عمل بر مبنای بستر موجود و منافع خاص خود اجرا می‌شود (Ibid, 110).

از میان مفاهیمی که چین در سیاست خارجی خود مطرح کرده است چند مفهوم می‌تواند گویای نوع جهت‌گیری چین در عرصه بین‌المللی باشد. از میان این مفاهیم سه مفهوم «کم‌فروغ ماندن»^۱، «جامعه هم‌سرنوشت»^۲ و «نوع جدیدی از روابط قدرت‌های بزرگ»^۳ قابل توجه است. پیشینه مفهوم کم‌فروغ ماندن به آیین و آموزه‌های دنگ شیائوپینگ باز می‌گردد و بر اساس آن چینی‌ها کوشیده‌اند توان واقعی خود را پوشیده بدارند تا آنکه زمان مناسب فرا برسد.^۴ این مفهوم البته به تدریج و با قدرت گرفتن چین کم‌رنگ شده است، اما همچنان در دستور کار این کشور باقی مانده است. مفهوم جامعه هم‌سرنوشت که بسیار مورد علاقه شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین است گویای سیاست خارجی ژئواکونومیک‌محور چین است که به لزوم توجه به نقاط اشتراک و پیوندهای مشترک تأکید دارد. این مفهوم را می‌توان مبنای نظری راهبرد جاده ابریشم نوین چین موسوم به «ابتکار جاده و کمربند» دانست. سرانجام مفهوم «نوع جدیدی از

-
1. Keeping Low Profile
 2. Shared Destiny Community
 3. New Type of Great Power Relations
 4. Hide Your Brightness, Bide Your Time

روابط قدرت‌های بزرگ» حاکی از دستیابی چین به چنان حدی از اعتماد به نفس و قدرت بین‌المللی است که خواهان مدیریت روابط خود با آمریکا در قالب دو قدرت بزرگ جهانی شده است. این مفهوم را می‌توان زیربنای نظری سیاست خارجی جسورانه چین دانست.

پیشکش به نبرستان
www.abarestan.info

ژئواکونومیک محور بودن سیاست خارجی چین

راهبرد کلان چین در عرصه سیاست خارجی بر مبنای یک رویکرد عمدتاً ژئواکونومیک محور است. این امر با یک دیدگاه لیبرالی از سیاست خارجی چین فرق می‌کند و در همان حال، با دیدگاه کاملاً واقع‌گرایانه هم متفاوت است. اهمیت الوی رویکرد ژئواکونومیک در سیاست خارجی چین به این معناست که چین برای رسیدن به جایگاه یک قدرت بزرگ از ابزارهای عمدتاً اقتصادی بهره می‌برد. به‌طور مشخص، ژئواکونومیک را می‌توان اینگونه تعریف کرد: «استفاده از ابزارهای اقتصادی برای ارتقا و دفاع از منافع ملی و برای دستیابی به نتایج سودمند ژئوپلیتیکی؛ و اثرات اقدامات اقتصادی سایر کشورها بر روی اهداف ژئوپلیتیکی یک کشور» (Binhong, 2014: 5). این مسئله را باید در برابر رویکرد ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک محور ایران قرار داد تا به حد و حدود رابطه چین و ایران پی برد. چین از دوره مانو به بعد و با آغاز فرایند اصلاحات گسترده اقتصادی با هدف جذب سرمایه‌گذاری کلان خارجی و پیوستن به اقتصاد بازار آزاد با تمام توان کوشید که مانع از هرگونه مداخله ایدئولوژی حکومتی مبتنی بر آموزه‌های کمونیستی در سیاست خارجی‌اش شود تا بدین گونه، از شکل‌گیری هرگونه محیط خارجی خصمانه بر ضد خود پرهیز کند. به این ترتیب، چین حتی برای متحد نزدیکی همچون پاکستان و یا کره شمالی به خوبی روشن کرده است که منافع پایدار اقتصادی‌اش در عرصه

بین‌المللی خط قمرزش است و بنابراین، نباید انتظار داشته باشند با به خطر انداختن ثبات منطقه‌ای و جهانی که بی‌تردید بر منافع اقتصادی چین اثرگذار خواهد بود، از پشتیبانی پایدار چین هم برخوردار باشند. درمقابل این رویکرد باید به رویکرد جمهوری اسلامی ایران توجه کرد که در سلسله‌مراتب خود در سیاست خارجی پیوستن به اقتصاد جهانی و بهره بردن از ابزارهای اقتصادی در سیاست خارجی را در جایگاه پایین‌تری در مقایسه با ابزارهای ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک قرار داده است.

برای چین، پایدار بودن رشد اقتصادی اهمیتی حیاتی دارد و هدف از طرح مفاهیمی همچون خیزش و توسعه مسالمت‌آمیز نیز ایجاد بستر مساعد برای تداوم این رشد بوده است. اصطلاح «خیزش مسالمت‌آمیز» را ژنگ بی‌جیان^۱، مشاور سیاسی برجسته رهبری وقت چین ابداع کرد. هدف از طرح آن، برطرف کردن نگرانی کشورهای دیگر در مورد قدرت گرفتن چین بود؛ در واقع، چینی‌ها با این مفهوم می‌خواستند نشان دهند که آنچه به‌عنوان جنگ حتمی هژمونیک تلقی می‌شود، ضرورتاً اینگونه نخواهد بود و پکن می‌تواند ثابت کند که این پیش‌بینی خلاف واقع است. بی‌جیان در مفهوم‌پردازی خود، بر این مسئله تأکید می‌کند که چین تا چند دهه آینده همچنان تمرکز خود را بر رشد اقتصادی خواهد گذاشت تا بتواند در ۲۰۵۰ به قدرتی توسعه‌یافته تبدیل شود (Bijian, 2005: 18-24).

بنابراین، می‌توان چین را دارای یک راهبرد کلان جهانی تلقی کرد که شالوده آن را باور راسخ به ژئواکونومیک تشکیل می‌دهد. چین راهبرد کلانی دارد؛ اما حساب‌شده و محتاطانه گام برمی‌دارد تا مبادا به موازنه‌سازی دامن بزند. چین مایل نیست که در توزیع قدرت موجود اختلال اساسی‌ای ایجاد کند. آنچه موجب شد که چین به اجرای راهبرد کلان جهانی خود شتاب دهد، بروز

1. Zheng Bijian

بحران اقتصادی از سال ۲۰۰۸ بود که به روند افول آمریکا شتاب بیشتری بخشید. راهبرد کلان چین را می‌توان همان خیزش و توسعه مسالمت‌آمیز خواند (MacDonald, 2015: 172). چین در راستای راهبرد خیزش مسالمت‌آمیز خود تعریف نوینی از خود و تهدیدهای موجود به دست داده و تهدید اصلی را ضعف اقتصاد و توسعه‌نیافتگی تعریف کرد. برای رسیدن به توسعه هم نیاز به داشتن محیطی باثبات در عرصه منطقه‌ای و جهانی احساس می‌شود. به این ترتیب بود که چین صلح و توسعه را به هم پیوند زد. میدان‌دار نبودن یا کم‌فروغ بودن چین درست به همین دلیل بود که توسعه را در اولویت قرار می‌داد (Lampton, 2014: 109). در نگاه رهبری چین بین امنیت حزب کمونیست چین و حفظ توسعه اقتصادی یک پیوند دوسویه برقرار است. این رابطه بین امنیت رژیم و توسعه اقتصادی به عرصه بین‌المللی هم کشیده شده است. دسترسی پایدار به منابع و بازارهای خارجی برای چین یک ضرورت است (Kroeber, March 11, 2014: 25).

رهبران چین به خوبی این نکته را فراگرفته‌اند که تاریخ با کشورهایی که اجازه داده‌اند برای مدتی طولانی مسئولیت‌های ژئوپلیتیکی آنها بر توانایی اقتصادی‌شان سایه افکند مهربان نبوده است. نمونه واضح و روشن چنین کشوری اتحاد شوروی بود که در پایان، کارش به فروپاشی کشید. چرا شوروی از غرب عقب افتاد که برای جبران آن ناچار به انجام اصلاحاتی باشد که در حکم نوشدارو پس از مرگ سهراب بود؟ نخست، اختصاص همه منابع به حوزه صنعتی - نظامی بود. در شوروی ارتش عملاً دانش پیشرفته صنعتی را به دست خود گرفت. در واقع، هزینه سنگینی که پرداخت شد، این بود که کالاهای مصرفی، مسکن و خدمات جای خود را به کالاهای سرمایه‌ای و صنایع استخراجی دادند تا هرچه سریع‌تر سوسیالیسم خودکفا شود. کشاورزی هم در

خدمات صنعت قرار گرفت. خود صنایع سنگین هم در خدمت تولید صنایع نظامی قرار گرفت و ارتش هدف غایی رژیم بود. ضرب‌آهنگ توسعه فناوری در اتحاد شوروی براساس رویه‌های تهیه و تدارک ارتش و یک اقتصاد دستوری تعیین می‌شد که کمیت را بر کیفیت اولی می‌دانست. دوم اینکه در اتحاد شوروی میزان عرضه سرمایه و منابع از رویه به جمهوری‌ها بیش از عکس آن بود (PRC State Council, September 6, 2017). به عبارت دیگر شوروی برای تحقق اهداف ژئوپلیتیک خود در رقابت با آمریکا در یک ساختار دوقطبی ابزارهای اقتصادی را قربانی اهداف ژئوپلیتیک کرد و رهبران چین از این تجربه به‌خوبی درس‌اندوزی کردند.

البته در تمایز قائل شدن میان دو مفهوم ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک پیچیدگی‌های خاصی وجود دارد. ژئوپلیتیک را روشی از تحلیل سیاست خارجی می‌دانند که در پی فهم، تبیین و پیش‌بینی رفتار سیاسی بین‌المللی در درجه نخست بر حسب متغیرهای جغرافیایی (سرزمین، جمعیت، منابع طبیعی، قابلیت‌های نظامی و غیره) است؛ درحالی‌که در ژئوپلیتیک بر روی ابزارهای جغرافیایی و نظامی - امنیتی تأکید می‌شود، در ژئواکونومیک ابزارهای اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند. به‌همین دلیل این نکته بیان می‌شود که در ژئوپلیتیک بازی با حاصل جمع صفر است؛ حال آنکه در ژئواکونومیک بازی با حاصل جمع مثبت است (Lampton, 2014: 136). بااین‌حال، در خود تعریف ژئواکونومیک بیان می‌شود که از ابزارهای اقتصادی برای اهداف ژئوپلیتیک بهره‌برداری می‌شود. بنابراین، از یک نظر می‌توان آن را زیرشاخه ژئوپلیتیک دانست؛ چنان‌که ژئوکالچر به‌معنای استفاده از ابزارهای فرهنگی برای رسیدن به اهداف ژئوپلیتیک را می‌توان زیرشاخه ژئوپلیتیک به‌شمار آورد. برای رفع این تعارض باید به ماهیت و جوهره این مفاهیم توجه کرد. جوهره ژئوپلیتیک را قدرت،

جوهره ژئواکونومیک را ثروت، و جوهره ژئوکالچر را فرهنگ تشکیل می‌دهد. مفهوم ژئواکونومیک در دوران ما عمدتاً به سه دلیل اصلی در حال تبدیل شدن به راهبرد اولویت‌دار بسیاری از قدرت‌های جهانی است. نخست آنکه قدرت‌های در حال خیزش امروز به‌گونه فزاینده‌ای از ابزارهای اقتصادی به‌عنوان وسایل اصلی موردنظر خود در اعمال نفوذ و دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی‌شان استفاده می‌کنند (Ibid, 110). نمونه بارز چنین قدرتی چین است که آشکارا قواعد بازی بین‌المللی را از بازی قدرت دوران جنگ سرد به بازی ثروت امروز تبدیل کرده است. همین مسئله موجب شده که دولت آمریکا در برابر چین دچار نوعی سرگردانی راهبردی شود؛ زیرا رها شدن از تفکرات دوران جنگ سرد برای مقابله با چین کار آسانی نبوده است. دومین عامل اهمیت یافتن ژئواکونومیک این است که قدرت‌های در حال خیزش جهانی در مقایسه با دوره‌های گذشته تاریخی از منابع بیشتری برخوردارند. این مسئله را می‌توان به بازگشت سرمایه‌داری دولتی متناسب کرد (Blackwill, 2016: 20). به‌عبارت‌دیگر، آن شکاف قدرتی که به‌عنوان بستر اصلی نظم بین‌المللی مرکز - پیرامون عمل می‌کرد، در حال بسته شدن است و یک نظم بی‌مرکزیت در حال شکل‌گیری است که در آن هیچ قدرت واحدی چیرگی نخواهد داشت (Bijian, 2005: 18-24). بری بوزان معتقد است که ما در حال حاضر، در دورانی هستیم که چهار نوع سرمایه‌داری بر جهان سایه افکنده که عبارتند از: سرمایه‌داری دموکراتیک حاکم بر آمریکا و اروپا که خود به دو گونه لیبرالی و سوسیالی تقسیم می‌شود؛ و سرمایه‌داری دولتی حاکم بر برخی از کشورها مانند روسیه و چین که خود به دو نوع اقتدارگرایانه دولتی و کمونیستی تقسیم می‌شود (Buzan, 2014: 382). به‌علاوه، نقش و سهم شرکت‌های دولتی در اقتصاد جهانی روبه‌افزایش گذاشته است (Ibid, 386). سومین عامل خیزش

ژئواکونومیک هم تغییرات در خود بازارهای جهانی است. امروزه بازارها تأثیر بیشتری بر گزینه‌ها و پیامدهای سیاست خارجی کشورها دارند و آنها را وادار می‌کنند که بیش‌ازپیش به نیروهای اقتصادی توجه داشته باشند.

شاید مهم‌ترین رویدادی که موجب شد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از بار ایدئولوژیک خود به نفع ژئواکونومیک بکاهد، بحث تحریم‌های شدید بین‌المللی بود که در پی تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت، برکشورمان تحمیل شد و کار را به جایی رساند که بازگشت نوعی نگاه ژئواکونومیک محور بر سیاست خارجی کشور را موجب شد. همراهی کشورهایی مانند چین و روسیه با تصویب تحریم‌های سازمان ملل به‌خوبی نشان‌دهنده محدودیت‌های روابط با این قدرت‌ها و به‌ویژه چین است. تعارض میان راهبرد ژئواکونومیک محور چین و راهبرد ایدئولوژیک محور ایران در هیچ کجا به اندازه پرونده هسته‌ای ایران مشهود نبوده است. با وجود آنکه روابط اقتصادی ایران و چین در دوران تشدید تحریم‌های بین‌المللی با کاهش شدیدی روبه‌رو نشده بود، چینی‌ها حاضر به استفاده از حق وتوی خود به نفع ایران نشدند تا نشان دهند که در راهبرد جهانی آنها تعارض ایدئولوژیک با ایالات متحده عملاً اجازه جلوه‌گری نمی‌یابد. این محدودیت روابط در رابطه میان چین و پاکستان هم وجود داشته است. در میان کشورهای جهان شاید تنها کشوری که خود را متحد دیرپای چین می‌داند پاکستان باشد و روابط این دو از سوی رهبرانشان روابطی بلندتر از مرتفع‌ترین کوه‌ها توصیف شده است. چینی‌ها بارها در روابط خود با پاکستان نشان داده‌اند که حد و حدود همیاری‌شان با پاکستان تا جایی است که به منافع اقتصادی این کشور ضربه نزنند. چین حتی در مدیریت روابط خود با هند و پاکستان از یک راهبرد ژئواکونومیک محور سود می‌برد و حجم مرادات اقتصادی‌اش با هند بیش از روابط با پاکستان است. به‌علاوه، چین

حاضر نیست کاری کند که رهبران پاکستان گمان کنند که می‌توانند برای رهایی از مداخله آمریکا در امور داخلی خود از وابستگی به کمک‌های مالی آمریکا رها شوند (Ibid, 390).

آمریکا و تنگنای رویکرد ژئواکونومیک چین در سیاست خارجی

در پاییز ۲۰۱۱، هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت آمریکا در مقاله‌ای با عنوان «سده اقیانوسیه آمریکا»^۱ به تشریح راهبردی نوین در سیاست خارجی آمریکا پرداخت که بعداً به راهبرد «چرخش به آسیا»^۲ مشهور شد و حاکی از این بود که ایالات متحده به دلیل تهدید جدی ناشی از خیزش چین و جسور شدن بیش‌ازپیش این کشور در شرق آسیا و پشتیبانی از متحدان خود در این منطقه قصد دارد که به لحاظ نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک حضوری پررنگ‌تر در منطقه شرق آسیا داشته باشد تا بلکه از حرکت چین به سوی استیلای منطقه‌ای در شرق آسیا جلوگیری کند. با توجه به آنکه تهدید پکن به عنوان بزرگ‌ترین رقیب واشینگتن در چرخش قدرت در ساختار نظام جهانی همچنان به قوت خود باقی است، ایالات متحده همچنان خواهد کوشید که به سیاست مهار چین ادامه دهد. با این حال، برای آنکه بتوانیم چشم‌انداز بهتری درمورد آینده مناسبات چین و آمریکا داشته باشیم به شناخت و درک بهتری از رویکرد ژئواکونومیک چین نیاز داریم؛ زیرا به نظر می‌رسد که این مفهوم بسیار مهم، به کلیدواژه‌ای تبدیل شده است که شناخت دقیقی از آن وجود ندارد.

ایالات متحده بین سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۹۱۳؛ یعنی زمانی که با پیشی گرفتن از بریتانیا به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شد، دارای رشد متوسط سالانه چهار

1. America's Pacific Century
2. Pivot to Asia

درصد بود؛ این درحالی است که اقتصاد چین از سال ۱۹۸۰ به‌طور میانگین، رشد سالیانه ده درصدی را تجربه کرده است؛ به‌طوری که تولید ناخالص داخلی چین که در سال ۱۹۸۰ کمتر از سیصد میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۱۵ به یازده تریلیون دلار رسید و این کشور را به دومین اقتصاد بزرگ جهان براساس نرخ ارز تبدیل کرد. در سال ۱۹۸۰ تجارت چین با جهان خارج کمتر از چهل میلیارد دلار بود و این رقم در سال ۲۰۱۵ بیش از یکصد برابری افزایش یافته و به چهار تریلیون دلار رسید. از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو، میزان افزایش رشد تولید ناخالص داخلی این کشور در هر دو سال از کل اقتصاد هند بیشتر بوده است. اقتصاد چین حتی با وجود کاهش رشد در سال ۲۰۱۵ در هر شش هفته، اقتصادی به بزرگی یونان و در هر ۲۵ هفته، اقتصادی به بزرگی رژیم صهیونیستی ایجاد کرده است. امروزه میزان بهره‌وری کارگران چینی در حدود یک چهارم کارگران آمریکایی است. اگر میزان بهره‌وری کارگران چینی طی یکی دو دهه آینده به نصف بهره‌وری آمریکایی‌ها برسد، اقتصاد چین دو برابر اقتصاد آمریکا خواهد شد و اگر در بهره‌وری با آمریکایی‌ها برابر شود اقتصاد چین چهار برابر اقتصاد آمریکا خواهد شد (Castells, 2011, 11-33).

در سال ۲۰۱۴ که صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد آمریکا دیگر اقتصاد شماره یک جهان نیست، طوفانی برپا شد و این برای بسیاری از آمریکایی‌ها قابل باور نبود. طبق گزارش این صندوق در سال ۲۰۱۴ اندازه اقتصاد آمریکا ۱۷/۴ تریلیون دلار و اندازه اقتصاد چین ۱۷/۶ تریلیون دلار بود؛ درحالی‌که در سال ۲۰۰۵ اندازه اقتصاد چین نصف اندازه اقتصاد آمریکا بود. پیش‌بینی IMF این بود که در سال ۲۰۱۹ اقتصاد چین بیست درصد بزرگ‌تر از اقتصاد آمریکا خواهد بود. بنابراین، چین درحال حاضر حدود هیجده درصد اقتصاد جهانی را

به خود اختصاص داده است؛ حال آنکه در سال ۱۹۸۰ تنها دو درصد اقتصاد جهانی بود (Blackwill, 2016: 24).

از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ کاهش نرخ رشد به کلیدواژه رایج در رسانه‌های غربی در اشاره به اقتصاد چین تبدیل شد و در مقابل، در اشاره به اقتصاد آمریکا عمدتاً از ترمیم و بهبود رشد اقتصادی سخن به میان می‌آید. کاهش نرخ رشد اقتصادی چین یک واقعیت است و در حالی که این کشور در یک دهه پیش از سال ۲۰۰۸ نرخ رشد ده درصدی را تجربه می‌کرده، این رقم در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ به شش تا هفت درصد رسید؛ اما باید توجه داشت که اگرچه رشد اقتصادی چین در مقایسه با رشد پیش از بحران، یک سوم کاهش یافته است، رشد اقتصاد جهانی به نصف کاهش یافته است. بهبود اقتصادی آمریکا به معنای رشد ۲/۱ درصدی است. این رقم در مورد اروپا ۱/۳ و در مورد ژاپن ۱/۲ بوده است. جالب این است که بدانیم از زمان وقوع رکود بزرگ از سال ۲۰۰۸ تاکنون، چهل درصد کل رشد اقتصادی جهانی تنها در کشور چین رخ داده است (Ibid).

حال می‌توان این نکات را در مورد چرخش موازنه آمریکا به شرق آسیا به کار برد. همان‌گونه که گفته شد، سیاست چرخش آمریکا به شرق در سال ۲۰۱۱ و با شور و شوق فراوان از سوی هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت آمریکا اعلام شد و هدف آن چرخش در تخصیص توجه و منابع از خاورمیانه به شرق آسیا بود. باراک اوباما وعده داده بود که بر حضور دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی آمریکا در منطقه آسیا - اقیانوسیه بیفزاید. با این حال، آمار و ارقام چرخشی را نشان نمی‌دادند و همچنان هشتاد درصد نشست‌های اصلی شورای امنیت ملی آمریکا بر روی خاورمیانه متمرکز بود. با این حال، حتی اگر کاخ سفید توجه خود را به خاورمیانه معطوف نکند باز هم اقتصاد و قوانین اقتصادی

تعیین‌کننده‌اند. در شرایطی که آمریکایی‌ها در این فکر بوده‌اند که آیا باید وزن بیشتری بر روی یک پای خود در خاورمیانه بگذارند، یا وزن پای دیگر خود در آسیای شرقی را سنگین‌تر کنند، پکن همچنان به رشد سه برابری خود در مقایسه با واشینگتن ادامه داده است و معادله بین دو طرف چنان برهم خورده است که به‌زودی ایالات متحده هر دو پای خود را معلق خواهد دید. در سال ۲۰۰۴ تولید ناخالص داخلی چین براساس معیار برابری قدرت خرید^۱ معادل ۵۷۶۰ میلیارد دلار و همین رقم در مورد آمریکا معادل ۱۲۲۷۵ میلیارد دلار بود. در سال ۲۰۱۴ GDP چین به بیش از هیجده تریلیون دلار و آمریکا به بیش از هفده تریلیون دلار رسید و پیش‌بینی می‌شود که در سال ۲۰۲۴ GDP چین به بیش از ۳۵ تریلیون دلار و آمریکا به بیش از ۲۵ تریلیون دلار برسد و به این ترتیب، پکن به لحاظ اقتصادی برتری کاملی بر واشینگتن به دست آورد. جالب آنکه هنوز بسیاری تصور می‌کنند که آمریکا همچنان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است؛ حال آنکه چین هم‌اکنون جای آمریکا را در صدر گرفته است و به عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده کشتی، فولاد، آلومینیوم، اسباب و لوازم خانه، پوشاک، نساجی، تلفن همراه و رایانه به کانون تولید جهانی تبدیل شده است. به علاوه، چین به بزرگ‌ترین مصرف‌کننده اکثر محصولات تبدیل شده است. هم‌اکنون چین به بزرگ‌ترین تولیدکننده و بزرگ‌ترین مصرف‌کننده خودرو در جهان تبدیل شده است. با این آمار و ارقام، بعید است که دولت ترامپ بتواند در چهارچوب سیاست «نخست آمریکا»ی خود، این کشور را در رأس سلسله مراتب قدرت جهانی حفظ کند.

همان‌گونه که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، تفاوت دیدگاه‌ها در سیاست خارجی ایران و چین در سه حوزه پیش‌گفته به نمایش درآمده است. برآیند این

تفاوت‌ها و اختلاف دیدگاه ایران و چین را می‌توان در روابط دو کشور مشاهده کرد. در ادامه، دو جدول دیگر ارائه شده است که در آنها برپایه الگوی سوات به تحلیل روابط ایران و چین می‌پردازیم. در الگوی سوات به نقاط قوت و ضعف، فرصت‌ها و تهدیدها و تأثیر این عوامل توجه می‌شود.

جدول ۱. چهارچوب مفهومی در تبیین روابط ایران و چین

محورها	ایران	چین
تجدید نظر طلبی	تجدید نظر طلبی انقلابی (در مواقعی هم انقلابی و ارتدوکس بوده است)	تجدید نظر طلبی انقلابی در زمان مائو و ارتدوکس بعد از مائو
راهبرد کلان سیاست خارجی	راهبرد ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک محور	راهبرد ژئواکونومیک محور
سطوح تحلیل	اهمیت رابطه با چین در سطح بین‌المللی	اهمیت رابطه با ایران در سطح منطقه‌ای
موازنه‌سازی	اصلی مغفول در سطح منطقه‌ای و جهانی	پیروی از آن به‌ویژه در سطح منطقه‌ای
تنوع‌بخشی	اصلی کمتر مورد توجه در سیاست خارجی	سرلوحه بسیاری از سیاست‌های چین و از جمله در روابط با ایران
منافع موازی، متعارض و متضاد	برجسته‌سازی منافع متعارض و متضاد	تأکید بر روی منافع مشترک و سرپوش گذاشتن بر منافع متعارض و متضاد

جدول ۲. تحلیل روابط ایران با چین بر پایه الگوی سوات

<p>تحلیل سوات در مورد روابط با چین از منظر جمهوری اسلامی ایران</p>	<p>توانایی‌ها^۲</p> <p>S1: منابع سرشار نفت و گاز S2: موقعیت برتر ژئوپلیتیکی S3: زیرساخت مناسب برای ترانزیت S4: سیاست خارجی مستقل</p>	<p>ضعف‌ها^۱</p> <p>W1: وابستگی به فروش انرژی W2: وابستگی به سرمایه‌گذاری خارجی W3: قدرت پایین چانه‌زنی</p>
<p>فرصت‌ها^۳</p> <p>O1: چین به‌عنوان یک بازار بزرگ انرژی O2: تبدیل شدن به قطب ترانزیت O3: مهار هژمونی آمریکا O4: توسعه زیرساختی و جذب سرمایه‌گذاری O5: اتصال به اقتصاد پویای چین O6: مبارزه مشترک با تروریسم و افراطی‌گری</p>	<p>↑ ←</p> <p>چگونه از نقاط قوت برای سرمایه‌گذاری بروی فرصت‌ها استفاده کنیم؟ S1 to O1</p>	<p>↑ ←</p> <p>ضعف‌های ما چه تأثیری بر روی فرصت‌ها به‌جا می‌گذارند؟ و چگونه از آن جلوگیری کنیم؟ W1 to O1</p>
<p>تهدیدها^۴</p> <p>T1: وابستگی یک‌سویه به چین در حوزه انرژی و ترانزیت T2: همسویی چین با آمریکا در مسائل مهم جهانی T3: عدم توجه به موازنه در سیاست خارجی</p>	<p>↑ ←</p> <p>چگونه از نقاط قوت برای تعدیل و کاهش تهدیدها استفاده کنیم؟ S1 to T1</p>	<p>↑ ←</p> <p>ضعف‌ها چگونه موجب تشدید تهدیدها می‌شود؟ W1 to T1</p>

1. Weaknesses
2. Strengths
3. Opportunities
4. Threats

جدول ۳. تحلیل روابط چین با ایران از منظر الگوی سوات

<p>تحلیل سوات در مورد روابط بین ایران از منظر چین</p>	<p>توانایی‌ها S1: اقتصاد قدرتمند و پویا S2: موقعیت برتر ژئوپلیتیک S3: سیاست خارجی مستقل S4:</p>	<p>ضعف‌ها W1: احساس آسیب‌پذیری در برابر اسلام‌گرایی W2: وابستگی به واردات انرژی</p>
<p>فرصت‌ها O1: دستیابی به منابع انرژی O2: استفاده از موقعیت ژئوپلیتیک ایران O3: تصرف بازار ایران O4: سرمایه‌گذاری سودآور O5: استفاده از ثبات ایران O6: مبارزه مشترک با تروریسم و افراطی‌گری</p>	<p>↑ ← چگونه از نقاط قوت برای سرمایه‌گذاری بر روی فرصت‌ها استفاده کنیم? S1 to o1</p>	<p>↑ ← ضعف‌های ما چه تأثیری بر روی فرصت‌ها به‌جا می‌گذارند؟ و چگونه از آن جلوگیری کنیم؟ W1 to o1</p>
<p>تهدیدها T1: وابستگی یک‌سویه به انرژی و ترانزیت T2: بازگشت تحریم‌ها از سوی آمریکا بر ضد ایران T3: کشیده شدن پای چین به بحران‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای</p>	<p>↑ ← چگونه از نقاط قوت برای تعدیل و کاهش تهدیدها استفاده کنیم؟ S1 to t1</p>	<p>↑ ← W1 to t1</p>

منابع

۱. عصر ایران (۱۳۹۶)، «تجار ایرانی پشت در WTO مانده‌اند» دسترسی ۱۷ آذر ۱۳۹۶؛
<<http://www.asriran.com/fa/news/577611>>-تجار-ایرانی-پشت-در-wto-مانده‌اند-
2. Allison, Graham (2017) *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?* Boston: Houghton Mifflin Harcourt, pp. 90-133.
3. BUZAN, BARRY and George Lawson (2014) "Capitalism and the emergent world order", *The International Affairs*, Volume 90, Issue 1, p. 72.
4. Bluzan, Barry (2014) "The Logic and Contradictions of 'Peaceful Rise/Development' as China's Grand Strategy" *The Chinese Journal of International Politics*, Vol. 7, No1. 4, p.387.
5. Binhong, Shao (2014), *the World in 2020 According to China: Chinese Foreign Policy Elites Discuss Emerging Trends in International Politics*, The Netherlands: Koninklijke Brill NV. p. 5.
6. Blackwill, Robert D. and Jennifer M. Harris, (2016) *War by Other Means; Geoeconomics and Statecraft*, Cambridge: Harvard university press, p. 20.
7. Bijian, Zheng (September/October 2005) "China's Peaceful Rise To Great-Power Status", *Foreign Affairs*, 84: 5: 18-24.
8. Castells, Manuel (2011) *The Rise of the Network Society (Information Age Series)*, Vol.3, Hoboken, New Jersey: Wiley-Blackwell, pp.11-31.
9. GARVER, JOHN W. *China And Iran; Ancient Partners in a Post-Imperial World*, Seattle: the University of Washington Press, p. 9.
10. Hunter, Shirreen T. (2010) *Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order*, California: Praeger.
11. Kroeber, Arthur R. (March 11, 2014) "After the NPC: Xi Jinping's Roadmap for China", *Brookings*, p. 25;
<<http://www.brookings.edu/research/opinions/2014/03/11-after-npc-xi-jinping-roadmap-for-china-kroeber>>
12. Lampton, David M. (2014) *Following the Leader; Ruling China, from Deng Xiaoping to Xi Jinping*, Berkeley: University of California Press, p. 109.

13. Mac Donald, Adam (2015) "Access, Assurance and Acceptance: Moving beyond the Status-quo/ Revisionist Power Debate in Investigating China's Emerging Foreign Policy Strategy" In **Facing China as a New Global Superpower: Domestic and International Dynamics from a Multidisciplinary Angle**, ed. By Huhua Cao and Jeremy Paltiel, Springer, p. 172.
14. PRC State Council, (2011) "China's Peaceful Development", Accessed September 6, 2017, <<http://china.usc.edu/prc-state-council-china%E2%80%99s-peaceful-development-september-6-2011>>
15. Robert Kaplan, "Geopolitics and the New World Order" **The time**, March 20, 2104; <http://time.com/31911/geopolitics-and-the-new-world-order>
16. State Council Information Office (1998) "China's National Defense", <<http://www.lawinfochina.com/display.aspx?lib=dbref&id=18>>

پیشکش به نبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

الگوی روابط ایران و چین در بستر تاریخ

مقدمه

بررسی تاریخ روابط ایران و چین در دوران معاصر با هدف یافتن الگویی مبتنی بر روندی پژوهشی می‌تواند به روشن‌تر شدن ماهیت روابط ایران و چین و جایگاه ایران در سیاست خارجی چین کمک کند. این روابط در دوره پس از انقلاب اسلامی ایران همواره با افت و خیز همراه بوده است و همگرایی و واگرایی توأمان در مناسبات دو کشور وجود داشته است. در واقع، چین در مناسبات با ایران و هر کشور دیگری همواره سود و زیانش را محاسبه می‌کند و این سبک و سنگین کردن‌ها به همگرایی یا واگرایی منجر شده است. با این همه، چین در مواقعی که ناچار بوده با اکراه از همکاری با ایران چشم‌پوشی کرده است. به عبارت دیگر، چین در شرایط عادی همکاری با ایران را ترجیح می‌دهد و در شرایطی مانند وضع تحریم‌های بین‌المللی هم تا حد امکان به آن همکاری ادامه می‌دهد. بررسی تاریخ روابط ایران و چین در چند دهه اخیر به‌خوبی گویای همین مسئله است و با گذر زمان الگوی روابط با پکن به‌خوبی روشن شده است. براساس این الگو، چین حاضر است که در تمام حوزه‌ها در

عرصه اقتصاد ایران همکاری تمام‌عیاری داشته باشد، اما تنها در صورتی که تهدیدی از سوی آمریکا متوجه این کشور نباشد. به‌علاوه، چین حاضر نیست که این سطح از همکاری را به حوزه‌های امنیتی و راهبردی تسری دهد و در این حوزه‌ها کاملاً محتاطانه گام برمی‌دارد. پکن به‌شدت طرح‌های دهلی نو در منطقه و پروژه راه‌گذر ترابری شمال - جنوب میان هند، ایران و روسیه را به دقت زیر نظر دارد و آن را رقیب طرح خود در پاکستان تلقی می‌کند.

چین در منطقه خلیج فارس، به رقابت ایران و عربستان تمسک می‌افزاید و در این زمینه، الگوی موازنه‌سازی را پیاده‌سازی کرده است. این قدرت آسیایی راهبرد دشمنی صفر را دنبال می‌کند و بر همین اساس، مایل نیست که خود را در اختلافات میان کشورهای رقیب در حوزه‌های مختلف درگیر سازد.

در روابط ایران و چین در دوران معاصر همچون هر رابطه متقابل دیگری مجموعه‌ای از عوامل همگرا و واگرا دخیل بوده‌اند. بنابراین، در بررسی تاریخ روابط ایران و چین باید به عواملی توجه داشت که موجب شده‌اند با وجود بروز رویدادهای گوناگون در داخل و خارج از هر دو کشور، سیر روابط به‌طور نسبی پیوسته و فاقد گسست و تنش اساسی باشد. هر دو کشور خود را مهد تمدن‌هایی می‌دانند که تاریخ درخشانی داشته‌اند و به‌همین دلیل، به‌هیچ‌وجه خود را پست‌تر از کشورهای غربی نمی‌دانند؛ هر دو کشور در مقطعی به دست قدرت‌های غربی به‌شدت تحقیر شدند و این تجربه تلخ را از یاد نبرده‌اند که امروز هم در نوع نگاه آنها به ممالک غربی اثرگذار بوده است. این مسئله توجیه‌کننده همکاری نزدیک دو کشور با هم بوده است و مقابله با استیلای غرب را به یک خواست مشترک تبدیل کرده است. هر دو کشور، به‌ویژه در مناطق مربوط به خود در غرب و شرق آسیا در پی کاهش نفوذ آمریکا برآمده‌اند و نظم جاری بین‌المللی را ناعادلانه تلقی می‌کنند. با این حال، باید مراقب بود که

در مورد تأثیر این اشتراکات گزافه‌گویی نشود؛ زیرا یک خصیصه چینی‌ها این است که می‌کوشند در تعامل با همه طرف‌ها در پی یافتن نقاط اشتراک با هدف ایجاد حس مثبت و به تبع آن دوستی برآیند (Garver, 2006: 5-6).

تاریخ روابط ایران و چین را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول، شامل روابط این دو کشور در زمان اوج تمدن و شکوه خود و سپس امتداد آن تا دوره معاصر که شاهد تحقیر و تضعیف هر دو کشور به دست استعمارگران اروپایی بودیم. در واقع، حس اشتراکات تمدنی و فرهنگی از یک سو و احساس مشترک در مورد قربانی شدن به دست غرب هر دو کشور را به سوی نوعی حس هم‌ذات‌پنداری سوق می‌دهد؛ این هم‌ذات‌پنداری ایران و چین و دیگرانگاری غرب از سوی هر دو را می‌توان نتیجه اشتراکات تمدنی‌شان دانست. در واقع، تأثیر اشتراکات تمدنی میان تهران و پکن را می‌توان در تلقی این دو کشور از یکدیگر به عنوان دو قدرت هم‌سرنوشت دانست که در نگاه به یکدیگر بازتاب پیشینه تمدنی شکوهمند خود را می‌بینند (Ibid, 15). این هم‌ذات‌پنداری به طور بالقوه می‌تواند به جهت‌گیری سیاست خارجی دو طرف کمک کند و از عرصه نظر به صحنه عمل وارد شود. این امر در تعیین هویت دو کشور نقش بارزی داشته است. بررسی نقش تعاملات تاریخی ایران و چین در شکل دادن به هویت متقابل و نقش آن در روابط دو کشور در دوره معاصر را می‌توان از منظر نظریه سازه‌انگاری مورد بررسی قرار داد.

دوره دوم از زمان آغاز رسمی روابط ایران و چین در ابتدای دهه ۱۹۷۰ تا انقلاب اسلامی ایران است و دوره سوم را هم می‌توان در دوره جمهوری اسلامی ایران دانست. تجربه ناشی از دوره اول به طور نمادین بر هر دو دوره بعد اثرگذار بوده است و در واقع، بستری فراهم کرده است که بر مبنای آن توسعه روابط صورت گرفته است. تفاوت دو دوره بعد، از این جهت است که

در دوره دوم شاهد روابطی یکسره دوستانه و روبه‌توسعه میان ایران و چین بودیم؛ حال آنکه در دوره سوم در عین حال که روابط با چین همواره دوستانه بوده است در مواقعی شاهد همراهی چین با غرب بر ضد کشورمان بوده‌ایم و چین در سرمایه‌گذاری در ایران همواره با احتیاط گام برداشته است. تفاوت دیگر از این جهت بود که در دوره دوم چین به لحاظ راهبردی و اقتصادی اهمیتی درجه دوم برای ایران داشت و ایران در دوره پهلوی دوم بیشتر با هدف مهار نفوذ شوروی در منطقه غرب آسیا به توسعه روابط با چین اقدام کرد. این در حالی است که در دوره جمهوری اسلامی اهمیت چین برای ایران بسیار افزایش یافت و به‌طور ویژه برای فرار از چنبره تحریم‌های بین‌المللی اهمیت بسیار زیادی یافت.

دوره سوم را هم می‌توان به دو دوره جنگ ایران و عراق و دوره پس از آن تقسیم کرد. در دوره اول نیاز تهران به سلاح و نیاز پکن به تجارت موجب شد که روابط با ایران در زمینه فروش سلاح توسعه یابد (Scott And Nader, 3: 2012). در این دوره بود که چین با فروش موشک‌های کرم ابریشم به ایران تحول نظامی بزرگی را رقم زد و سپس با فشار آمریکا از ادامه فروش این سلاح‌ها به ایران خودداری کرد. چینی‌ها در همین دوره، به فروش سلاح به هر دو کشور درگیر در جنگ اقدام کرد و به این ترتیب سود هنگفتی به دست آوردند (Garver, 2006: 9-10). بنابراین، در این دوره چین موفق شد که از جنگ ایران و عراق و وابستگی ایران به خود نهایت بهره را ببرد. در دوره بعد تغییرات بزرگی رخ داد؛ ایران به سوی سازندگی حرکت کرد و چین هم قیام میدان تیان‌آن‌من و فروپاشی اتحاد شوروی را تجربه کرد. فروپاشی شوروی موجب شد ائتلاف با آمریکا در برابر شوروی از هم بپاشد و پکن به بزرگ‌ترین رقیب واشینگتن در جهان تبدیل شود. چین نسبت به یکجانبه‌گرایی ایالات

متحده و تک‌قطبی شدن ساختار نظام بین‌المللی به شدت نگران شده بود، اما به جای مخالفت آشکار با آن به تعامل با غرب و همگرایی اقتصادی با اقتصاد آمریکا روی آورد. این راهبرد ژنواکونومیک محور موجب شد که تهدید رویارویی مستقیم با آمریکا به شدت کاهش یابد و به این ترتیب، چینی‌ها یک بار دیگر، از تهدیدی برای خود فرصتی ناب فراهم کردند که به رشد اقتصادی و توسعه این کشور کمک بزرگی کرد. در این دوره روابط ایران و چین در زمینه اقتصاد و انرژی گسترش یافت و یکن توانست از وابستگی یک‌سویه تهران به خود، به‌ویژه در حوزه اقتصادی به‌خوبی بهره‌برداری کند و روابط پرسودی برای اقتصاد چین برقرار سازد. در همین دوره، الگوی روابط ایران و چین به تدریج مشخص و تثبیت شد. جمهوری اسلامی ایران در این دوره و به‌ویژه در زمان ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد به‌خوبی دریافت که نمی‌تواند امیدی به برقراری اتحاد راهبردی با چین داشته باشد. سیاست نگاه به شرق تهران در این دوره با وجود امید فراوان مقام‌های ایرانی نتوانست کمکی در این زمینه کند و یکن نیز نشان داد که حاضر نیست از راهبرد ژنواکونومیک محور خود دست بردارد.

روابط ایران و چین در دوره قبل از انقلاب (از سال ۱۳۵۰)

آغاز روابط ایران و چین با سفر اشرف پهلوی به پکن در آوریل ۱۹۷۱ کلید خورد. مدت کوتاهی قبل از آن روابط آمریکا با چین از طریق دیپلماسی پینگ‌پنگ روبه‌بهبود گذاشته بود. یک سال بعد هم هویدا، نخست‌وزیر وقت، به‌همراه فرح پهلوی به چین سفر کردند. در هر دو دیدار چو ان‌لای، نخست‌وزیر چین، بر اهمیت مناسبات تاریخی دو کشور تأکید کرد که پیشینه آن به بیش از دوهزار سال بازمی‌گردد (Ibid, 45). مسلماً بهبود روابط آمریکا با چین مهم‌ترین عاملی بود که رژیم شاه را به‌سوی برقراری رابطه با چین سوق داد و همزمانی این دو

رویداد نیز به‌خوبی گویای همین نکته است. البته روابط فرهنگی تهران و پکن از چند سال قبل از آن برقرار شده بود.

در این دوره مجموعه‌ای از منافع موازی میان ایران و چین به نزدیک شدن این دو کشور بیش‌ازپیش کمک کرد. در واقع، صرف‌نظر از تغییر محیط بین‌المللی با تنش‌زدایی میان آمریکا و چین که عامل اصلی در آغاز بهبودی روابط ایران و چین بود، مجموعه دیگری از عوامل نیز نقش داشتند. در همین دوره زمانی بریتانیا از خلیج فارس خارج شده که پکن هم به‌شدت از آن حمایت می‌کرد؛ مسئله‌ای که هم ایران از آن استقبال کرد و هم چین. به‌علاوه، ایران با خروج بریتانیا به قدرت برتر منطقه تبدیل شد که این امر از نگاه چین اهمیت ویژه‌ای داشت و جایگاه ایران را نزد رهبران چین به‌شدت ارتقا داد؛ به‌ویژه که چین می‌دانست ایران متحد واشینگتن است و از این‌رو، سدی در برابر نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس خواهد بود. چین از رشد قدرت شوروی در آسیا در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ به‌شدت نگران شده بود؛ در این مدت مسکو روابط نزدیکی با مصر، هند و عراق برقرار ساخته بود. مخالفت مشترک با دهلی نو از دیگر محورها و منافع موازی ایران و چین بود؛ این دو مایل نبودند که هند با شکست کامل پاکستان به قدرت برتر در منطقه آسیای جنوبی تبدیل شود و به‌این‌دلیل، در حمایت از پاکستان اشتراک‌نظر داشتند. بدین ترتیب، محور آمریکا، چین و ایران در برابر محور شوروی و هند شکل گرفت. شاید به‌همین دلیل بود که پاکستان در مورد ایران و چین هم درست همچون روابط آمریکا و چین نقش یک میانجی را بازی کرد. در این دوره، تهدید شوروی به‌ویژه در افغانستان افزایش یافته بود و همین امر از نگاه ایران و چین، تهدیدی مشترک تلقی می‌شد و گمان می‌کردند که شوروی می‌خواهد به بنادر بلوچستان پاکستان دست یابد (Ibid, 201).

در دهه ۱۹۷۰ شاهد همگرایی منافع چین و آمریکا در مورد ایران بودیم؛ به گونه‌ای که ایران را به‌عنوان یک قدرت دوست تلقی می‌کردند که باید در برابر نفوذ شوروی مورد پشتیبانی قرار گیرد. در واقع، در این دوره مثلث آمریکا، چین و ایران در برابر محور شوروی و هند تشکیل شد و یکی از اهداف محوری آن جلوگیری از رخنه بیشتر شوروی در آسیای غربی بود. با انقلاب ایران این همگرایی از میان رفت و تلاش‌های چین برای تقویت ایران در تعارض با منافع آمریکا قرار گرفت (Ibid, 35).

روابط ایران و چین در دوره پس از انقلاب اسلامی

با وقوع انقلاب اسلامی، روابط ایران و چین به‌طور طبیعی دچار وقفه شد و با توجه به روابط خوبی که چین با رژیم پهلوی برقرار کرده بود، نوعی بدبینی به چین در میان رهبران انقلاب وجود داشت که ظرف مدت کوتاهی با ترمیم روابط دو طرف به فراموشی سپرده شد و پکن به تدریج به یکی از قدرت‌های نزدیک به تهران تبدیل شد. در واقع، چین در زمان انقلاب اسلامی ایران خود را در موقعیتی بسیار مشابه موقعیت آمریکا در سال ۱۹۴۹ در برابر چین یافت؛ زیرا پیوندهای خوبی را با حکومت پهلوی برقرار کرده بود. به‌علاوه، از آنجاکه چینی‌ها در آن زمان روابط نسبتاً دوستانه‌ای با آمریکا داشتند مورد بدگمانی رهبران انقلاب بودند. اگر ایران انقلابی و چین انقلابی در زمان مائو هم‌دوره می‌بودند، تشکیل اتحاد راهبردی میان آنها نمی‌توانست دور از ذهن باشد؛ زیرا هر دو کشور باور راسخ داشتند که انقلابشان جهانی است و هر دو خود را قبله عالم تصور می‌کردند. تفکر انقلابی مائو در مورد امور بین‌الملل برپایه تشکیل یک جبهه متحد از ملت‌ها و دولت‌های مخالف قدرت‌های گوناگون امپریالیستی شکل گرفته بود (Shirzad, 2017: 4-5) و به‌همین دلیل می‌توان گفت که اگر

با انقلاب اسلامی همزمان می‌شد به اتحاد راهبردی با ایران می‌انجامید.

انقلاب اسلامی ایران تقریباً یک سال پس از به قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ رخ داد و درحالی‌که پکن با تغییر و تحول اساسی سیاست داخلی و خارجی خود به تدریج انقلابی‌گری را کنار می‌گذاشت، تهران درست در مسیر عکس آن به انقلابی‌گری در تمام امور داخلی و خارجی روی آورد و همین امر گسترش روابط دو کشور را محدود می‌کرد. به عبارت دیگر، چین در زمان دنگ انقلابی‌گری را مغایر با اهداف خود در نوسازی تشخیص داد (با کنار نهادن تجدیدنظرطلبی انقلابی) و انقلابی‌گری ایران دقیقاً همان چیزی بود که چین به رهبری دنگ می‌کوشید که از آن پرهیز کند؛ به‌ویژه پس از تصرف سفارت آمریکا در تهران، ایران با شتاب فزاینده‌ای به سوی انزوای بین‌المللی حرکت کرد و مواضع ضدآمریکایی و ضدکمونیستی هم بر آن شتاب می‌بخشید. در این شرایط که برقراری روابط دوستانه با یک کشور غیرغربی برخوردار از حق و تو می‌توانست بسیار مؤثر واقع شود، پکن عاقلانه تصمیم گرفت که در رأی‌گیری ژوئیه ۱۹۸۰ به‌منظور محکوم کردن اقدام ایران در تصرف سفارت آمریکا شرکت نکند. به‌علاوه، چینی‌ها خوشحال بودند که آمریکاستیزی ایران موجب می‌شود که در نگاه غربی‌ها وجهه چین بهبود یابد و کمتر به‌عنوان یک کشور ضدغربی شناخته شود. چینی‌ها همچنین به‌شدت نگران رخنه هرچه بیشتر آمریکا و شوروی در خاورمیانه بودند و شاید به‌همین دلیل بود که «هوا گوفنگ»^۱ ظاهراً آماده بود که از ایران انقلابی به‌خاطر دیدار رسمی‌اش با شاه در سال ۱۹۷۸ عذرخواهی کند؛ حرکتی که معمولاً از سوی کشورهای بزرگ صورت نمی‌گیرد. چین در آن زمان با توجه به تهاجم شوروی به افغانستان درمورد مقاصد بالقوه موزیانه مسکو کاملاً نگران بود. منطقه انرژی‌خیز خلیج فارس برای چین که برنامه توسعه اقتصادی و

صنعتی شدن را به اجرا گذاشته بود، اهمیت فزاینده‌ای یافته بود. چین از صدور انقلاب اسلامی به منطقه خودمختار سین کیانگ نگران بود و به همین دلیل، مقام‌های چینی کوشیدند که با برقراری روابط بهتر با ایران این تهدید بالقوه را برطرف سازند (Garver, 2006: 60-61).

سیاست خارجی مدنظر دنگ شیائوپینگ به خودی خود بر روی روابط با ایران محدودیت‌زا بود؛ زیرا چین آینده توسعه اقتصادی خود را در روابط غیرخصمانه با آمریکا تعریف کرده بود. در راهبرد موردنظر دنگ، قرار بود آن کشور تا پایان سده بیستم، تولید ناخالص داخلی‌اش را چهار برابر کند و تا نیمه سده بیست و یکم سطح زندگی چینی‌ها برپایه استاندارد جهانی تا حد متوسط ارتقا یابد. رهبری چین به‌خوبی می‌دانست که دستیابی به این اهداف بلندپروازانه مستلزم دسترسی به بازارها، فناوری و نظام آموزش عالی آمریکاست (Hunter, 2010: 118) و بنابراین، انقلابی‌گری در سیاست خارجی و پشتیبانی از جنبش‌های انقلابی و مائونیستی در جهان به کناری نهاده و راه تعامل با غرب در پیش گرفته شد. براساس این راهبرد نوین، تقابل با آمریکا تنها در صورتی رخ می‌داد که منافع ثقل چین همچون ادعای حاکمیت بر تایوان یا تلاش برای تضعیف کنترل حزب کمونیست بر ساختار سیاسی و اجتماعی چین هدف قرار می‌گرفتند. به این ترتیب، با توجه به آنکه چین توسعه اقتصادی خود را در صدر اهدافش قرار داده بود در توسعه تمام‌عیار روابط با ایران دچار محدودیت شده بود و سیاست موازنه‌سازی را در پیش گرفت.

در ابتدای دهه ۱۹۸۰ یک رویداد در محیط بین‌المللی به نزدیک‌تر شدن رابطه ایران و چین کمک کرد و آن فروکش کردن تهدید شوروی برای چین و به تبع آن، فاصله گرفتن پکن از همسویی با واشینگتن بود که موجب شد، چین استقلال عمل بیشتری در سیاست خارجی به‌دست آورد. این استقلال عمل

به‌طور طبیعی باعث شد که چین در توسعه روابط خود با ایران در دوره جنگ تحمیلی و کمک نظامی به ایران چندان نگران آینده ائتلاف خود با آمریکا نباشد. چین در دوره جنگ تحمیلی با عراق به یکی از تأمین‌کنندگان اصلی سلاح برای ایران تبدیل شد و نقطه عطف این روابط را می‌توان در ارائه موشک‌های ضددریایی کرم ابریشم به ایران دانست که خشم آمریکا را برانگیخت و تنها در مراحل بعد بود که با فشارهای آن کشور، ارائه این موشک‌ها به ایران متوقف شد. با این حال، روابط با ایران انقلابی پیوسته و ثابت نبود و بسته به شرایط بین‌المللی و به‌ویژه روابط چین و آمریکا دچار نوسان می‌شد؛ برای مثال، با گسترش هرچه بیشتر روابط اقتصادی چین با آمریکا، حساسیت چین در برابر فشارهای آمریکا افزایش یافت و چین کوشید که روابط خود با ایران را غالباً به حوزه اقتصادی محدود کند. در کل، نوع روابط چین با ایران و آمریکا به‌گونه‌ای رقم خورد که نه رضایت کامل این دو کشور فراهم شده و نه آنها را به کل ناامید کرده است. با وجود فشارهای واشینگتن، پکن همواره سطح روابط خود با تهران را در مرتبه بالایی حفظ کرده و حاضر نشده است که از یک قدرت مهم و اثرگذار در منطقه خاورمیانه به‌راحتی چشم‌پوشی کند. آقای رفسنجانی، رئیس وقت مجلس ایران، عالی‌ترین مقام جمهوری اسلامی ایران بود که بعد از انقلاب در سال ۱۹۸۵ به چین سفر کرد و در سال ۱۹۹۱ هم «لی پنگ»، نخست‌وزیر چین، عالی‌ترین مقام چینی بازدیدکننده از ایران بود و به تدریج برای ایران انقلابی اهمیت روزافزونی یافت. این عوامل به قرار زیر هستند:

چین هم مانند ایران یک انقلاب واقعی اجتماعی - اقتصادی - سیاسی را تجربه کرده بود؛ آن کشور استقلال عمل خود را در سیاست خارجی در برابر آمریکا و شوروی به نمایش گذاشته بود و تا اندازه‌ای به پیشرفت اقتصادی و

نظامی رسیده بود؛ چین سردمدار امیال و آرزوهای کشورهای جهان سوم بود و این قابلیت را داشت که به منبعی جایگزین برای تأمین نیازهای وارداتی ایران تبدیل شود (Ibid, 119). در نتیجه به تدریج روابط دو کشور چنان اوج گرفت که به هنگام سفر معاون وزیر خارجه چین به تهران در اوت ۱۹۹۸، آقای رفسنجانی گفت که چین دوست واقعی ایران است (Garver, 2006: 93).

در این دوره در منافع موازی دو کشور تغییر و تحولات اساسی رخ نداد. تهران از اردوگاه غرب خارج شد، اما این امر به تعارض منافع با پکن منجر نشد؛ زیرا سیاست نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی با سیاست خارجی چین هم‌نوایی داشت. به علاوه، در این دوره از شدت تنش‌ها بین شوروی و چین کاسته شد و همین امر، ائتلاف چین و ایالات متحده را دچار مشکل و سپس با فروپاشی شوروی به کلی منتفی کرد. از این رو، تضاد و دشمنی ایران انقلابی با آمریکا چندان مشکلی در روابط با چین ایجاد نکرد. ایران اسلامی همچنان روابط با پاکستان را بر روابط با هند ترجیح می‌داد و بنابراین، از این جهت هم، تغییر و تحول اساسی رخ نداد. ایران در افغانستان همچنان منافی موازی با چین داشت؛ زیرا به شدت با اشغال افغانستان توسط شوروی مخالفت می‌کرد. در دوره بعد از انقلاب، به تدریج اقتصادهای دو کشور مکمل یکدیگر شدند. به این صورت که ایران به صادرکننده انرژی به چین و دریافت‌کننده کالا از این کشور تبدیل شد. به علاوه، دشمنی ایران با غرب موجب شد که چین به یکی از منابع اصلی تأمین‌کننده سلاح برای ایران تبدیل شود. بنابراین، چین برای خود محدودیتی در روابط با ایران نمی‌دید؛ اما با سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ و گسترش حجم تجارت چین با آمریکا، روابط چین با ایران به تدریج به حوزه اقتصادی منحصر شد و هرچه ایران در حوزه اقتصاد به چین وابسته‌تر شد، بر میزان سودآور بودن این روابط برای چین و به تبع آن،

رضایت خاطر بیش از پیش رهبری چین از این روابط افزوده شد (شاهنده، ۱۳۹۶). چین در این دوره، همچون بسیاری از کشورهای دیگر، از روابط خود با ایران برای امتیاز گرفتن از آمریکا استفاده کرده است، بدون آنکه نگران پیامد آن برای روابط خود با ایران باشد. در این زمینه، شباهت زیادی بین سیاست خارجی روسیه و چین در قبال ایران مشاهده می‌شود. روسیه هم بارها از روابط خود با ایران برای امتیاز گرفتن از غرب بهره برده است. تفاوت چین و روسیه از این جهت است که روسیه بیشتر در قالب ژئوپلیتیک و چین در قالب ژئواکونومیک می‌اندیشند.

یک تفاوت مهم در سیاست خارجی تهران و پکن در دوره بعد از انقلاب ایران اهمیت و جایگاه متفاوت مسئله پرستیژ بین‌المللی برای دو کشور است. در واقع، در حالی که پرستیژ بین‌المللی برای رهبران چین اهمیت بسیار زیادی دارد و این کشور به شدت مراقب است که وجهه مطلوبی در جهان داشته باشد، پرستیژ و وجهه بین‌المللی برای رهبران جمهوری اسلامی ایران اولویت چندانی ندارد و انقلابی‌گری بر وجهه مطلوب بین‌المللی چیرگی یافته است. این امر برای روابط دو کشور هم پیامدهایی داشته است. چین غالباً هنگامی به همراهی با غرب برای فشار به کشورهای نزدیک به خود روی می‌آورد که اجماع جهانی بر ضد آن کشور شکل گرفته باشد. چنین رفتاری از چین را در دوره تشدید تحریم‌های بین‌المللی بر ضد کشورمان و نیز در دوره اخیر با فشار بر ضد کره شمالی مشاهده می‌کنیم. شاید یکی از حوزه‌های واگرایی ایران و چین همین حساسیت چین به وجهه جهانی خود باشد؛ به طوری که در مواقع شکل‌گیری اجماع جهانی حاضر نیست خود را بدنام کند و مفاهیمی همچون یک قدرت مسئول و خیزش مسالمت‌آمیز را به چالش بکشد.

چین در اواسط دهه ۱۹۸۰ به این نکته اساسی پی برد که گسترش روابط با

ایران نمی‌تواند وارد ابعاد راهبردی شود. چینی‌ها از تمایل ایران برای برقراری مشارکت راهبردی با پکن آگاهی داشتند و از همین تمایل هم برای تقویت روابط همکاری‌جویانه و چندبعدی خود با ایران بهره می‌گرفتند، اما به تدریج که منافع ثقل خود را بازتعریف می‌کردند، حوزه‌هایی همچون غرب آسیا به‌عنوان حوزه‌های پیرامونی تعریف شد که نباید نقش آفرینی چین در این حوزه‌ها به قیمت به مخاطره انداختن منافع ثقل چین تعریف شود. بنابراین تعریف، منافع ثقل شامل حفظ حاکمیت و یکپارچگی ملی، حفظ کنترل حزب کمونیست بر جامعه چین و عدم تضعیف اقتصاد و منافع اقتصادی چین و اهداف بلندپروازانه اقتصادی چین می‌شود. به این ترتیب، انتظار از چین برای ایستادگی در برابر آمریکا برپایه اصول اخلاقی و ایدئولوژیک و یا با هدف مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا، انتظاری غیرواقعی بود که بارها شاهد تکرار آن بوده‌ایم.

شمار بازدید مقام‌های چینی از ایران در دوره بعد از انقلاب می‌تواند گویای نوسان و تغییر و تحول در محاسبات چین درباره روابط با ایران باشد. همان‌گونه که انتظار می‌رفت در جریان دو سال اول بعد از انقلاب هیچ مقام متوسط یا عالی‌رتبه‌ای از چین به تهران سفر نکرد. در ظرف چهار سال بعد هم تنها یک مقام چینی در هر سال از ایران بازدید داشت. از سال ۱۹۸۵ افزایش سفر مقام‌های چینی به ایران حاکی از بهبود مناسبات دوجانبه داشت؛ به‌گونه‌ای که در همان سال سه دید و بازدید و سپس شش مورد در سال ۱۹۸۶ و ده مورد در سال ۱۹۸۸ رخ داد. به این ترتیب، چین به یکی از مهم‌ترین شرکای ایران تبدیل شد. در سال ۲۰۰۲ جیانگ زمین، عالی‌ترین مقام چین بود که به ایران سفر می‌کرد (Ibid, 93). سپس در سال ۲۰۱۶ با سفر شی جین پینگ، رئیس‌جمهور کنونی چین به ایران، در یک فاصله چهارده ساله دوباره عالی‌ترین رهبر چین به ایران سفر کرد. با توجه به آنکه سفر «شی» تقریباً بلافاصله پس از

توافق هسته‌ای (برجام) صورت می‌گرفت، رویکرد ژئواکونومیک محور چین از آن به‌خوبی گویاست و رهبری چین با هدف تحکیم روابط اقتصادی خود با ایران در دوره لغو تحریم‌های بین‌المللی به ایران گام گذاشت و در مذاکرات خود با آقای روحانی، رئیس‌جمهوری ایران، بر روی یک برنامه بلندپروازانه ده ساله با هدف افزایش مبادلات اقتصادی به ششصد میلیارد دلار توافق شد.

در دوره ریاست‌جمهوری آقای رفسنجانی، ایران و چین هر دو از سیاست خارجی خود عملگرایی را در پیش گرفتند و نیاز فراوان ایران به کمک اقتصادی برای سازندگی موجب شد که روابط با چین به تدریج روبه‌گسترش بگذارد. در این دوره، چین به دلیل حادثه میدان تیان‌آن‌من به شدت مورد انتقاد غرب قرار گرفته بود و وضعیت حقوق بشر در چین زیر ذره‌بین جهانی قرار داشت. پایان جنگ تحمیلی (۱۹۸۸) موجب شد که بحث سازندگی در کشور مطرح شود و همین مسئله بهبود روابط با چین را در پی آورد. این تحول بزرگ در ایران با تیره شدن روابط چین با آمریکا همزمان شد که نقطه اوج آن را در حادثه میدان تیان‌آن‌من (۱۹۸۹) شاهد بودیم (Ibid, 170). حمایت ایران از چین در این زمینه به تقویت روابط متقابل کمک زیادی کرد. در این دوره روابط ایران و چین در زمینه اقتصادی، انرژی و نظامی روبه‌گسترش گذاشت. ورود کالاهای ارزان چینی در همین دوره آسیب فراوانی به صنایع بومی در ایران وارد کرد و بسیاری از کسب و کارهای محلی در ایران را نابود کرد.

با این حال، روند توسعه روابط تهران و پکن که با تبدیل شدن چین به یک واردکننده انرژی در سال ۱۹۹۳ بیش‌ازپیش تقویت شده بود، در اواخر دهه ۱۹۹۰ با افت قابل توجهی روبه‌رو شد و در محاسبات خود در زمینه روابط با ایران و مخاطرات آن برای روابطش با آمریکا تجدیدنظر کرد. در این دوره، رهبران چین پی بردند که رویارویی آشکار با آمریکا می‌تواند برای منافع ثقل

این کشور پیامدهای فاجعه‌باری داشته باشد و به‌ویژه از جانب تایوان و سیاست آمریکا در تقویت این کشور احساس خطر می‌کردند.

با ورود به دهه ۱۹۹۰ دو نکته در مورد روابط ایران و چین مشهود می‌شود؛ از یک‌سو، نقطه اشتراک دو کشور در مخالفت با استیلاجویی آمریکا بر جهان و نیز خاورمیانه مشخص می‌شود، اما امید تهران برای آنکه بتواند با ادراک اهمیت خود برای چین مانع از اثرگذاری آمریکا بر روابط دوجانبه ایران و چین نشود محقق نمی‌شود. در واقع، ایران امیدوار بود که چین هرگز با هرگونه تحریمی برضد ایران از سوی آمریکا همراهی نکند. ایران در این زمینه نتوانست دربابی که چین تنها تا جایی در برابر فشارهای آمریکا ایستادگی می‌کند که اساس رابطه دوجانبه بکن - واشینگتن به مخاطره نیفتد. به‌علاوه، انتظار از چین برای مقابله با اجماع تقریباً جهانی شکل‌گرفته برضد کشور نمی‌توانست انتظاری واقع‌بینانه باشد؛ زیرا چین با تمام قوا کوشیده است که خود را به‌عنوان یک قدرت طرفدار وضع موجود برای جامعه بین‌المللی نشان دهد. درست به‌همین دلیل، این کشور در دهه ۱۹۹۰ برخلاف دهه ۱۹۸۰ نتوانست نقش برجسته خود در کمک نظامی به ایران را ادامه دهد؛ درحالی‌که در دوره جنگ مهم‌ترین تأمین‌کننده سلاح ایران بود، اما در دوره بعد از آن، اهمیت خود را به‌تدریج از دست داد و جایش را به روسیه و حتی کره شمالی داد (Deng, 2015: 119).

همچنین، در دهه ۱۹۹۰ مفهوم قدرت مسئول در سیاست خارجی چین جا افتاد و تثبیت شد (Scott and Nader, 2012: 4-5). این مفهوم به این معنا بود که چین از صدور ایدئولوژی انقلابی خودداری خواهد کرد؛ کاری نخواهد کرد که نظم منطقه‌ای و جهانی به مخاطره افتد؛ حاضر است در ساختار کنونی جهانی که همچنان ناعادلانه می‌داند، مشارکت کند؛ و از کمک به کشورهایی که در پی برهم زدن نظم جهانی هستند خودداری خواهد کرد. تأثیر این

مفهوم‌پردازی ازسوی چین را می‌توان در نوع روابط با ایران و محدود شدن همکاری‌های نظامی و امنیتی دو کشور مشاهده کرد. بنابراین، چنین عملاً به پیاده‌سازی این مفهوم اقدام کرد.

چهار تحول در ابتدای دهه ۲۰۰۰ باز فرصت‌های نوینی برای توسعه روابط ایران و چین فراهم کرد. جیانگ زمین، رئیس‌جمهور چین در سال ۱۹۹۷ قدرت خود را در این کشور تحکیم بخشید و بنابراین در حمایت خارجی می‌توانست استقلال عمل بیشتری در برابر آمریکا نشان دهد. بمباران سفارت چین در بلگراد در بهار سال ۱۹۹۹ موجب شد که رهبری چین برای فاصله گرفتن از آمریکا زیر فشار قرار گیرد و همکاری با ایران راهی برای نشان دادن این امر و بی‌توجهی به دغدغه‌های آمریکا بود؛ الحاق آن کشور به سازمان تجارت جهانی در اواخر سال ۲۰۰۱ هم موجب شد که یکی از اهرم‌های فشار آمریکا بر روی دولت چین خنثی شود؛ زیرا تا قبل از آن، واشینگتن، پکن را تهدید می‌کرد که در صورت همکاری با تهران، مانع الحاق چین به سازمان تجارت جهانی خواهد شد. سرانجام، مطرح شدن برنامه هسته‌ای ایران و جنجال غرب بر سر آن، موجب شد که ایران در مناسبات تجاری با غرب دچار مشکلی اساسی شود و همین فرصت‌های اقتصادی و دیپلماتیک نوینی برای همکاری با ایران ایجاد کرد (Ibid, 10-11). بنابراین، باز هم می‌توان دریافت که روابط تهران و پکن با غرب و به‌ویژه واشینگتن به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر روی روابط جمهوری اسلامی و چین اثرگذار بوده‌اند و نوسان در روابط این دو تا حدود زیادی متأثر از نوع روابط چین با آمریکا و نیز مناسبات ایران با غرب بوده است. هرچه تهران بیشتر از غرب رانده شده، بیشتر از قبل به‌سوی پکن و مسکو متمایل شده است و چین هم هر زمان قصد داشته است که نارضایتی خود را به آمریکا نشان دهد، از اهرم ایران استفاده کرده است.

در اوایل دهه ۲۰۰۰ روابط تهران و پکن به تدریج شکل فعلی خود را به دست آورد. فشار آمریکا به دیگر شرکای عمده دیگر ایران همچون روسیه، ژاپن، کره جنوبی، هند و اتحادیه اروپا برای کاهش سطح همکاری‌شان با جمهوری اسلامی به دلیل برنامه هسته‌ای ایران، موجب شد که چین با فراغ البال بیشتری بازار ایران را در اختیار بگیرد و به توسعه منابع انرژی ایران بپردازد. توسعه روابط اقتصادی تهران با پکن در دوره هو جین تیان و ون جیانگ در مقایسه با دوره جیانگ زمین شتاب بسیار بیشتری به خود گرفت و چین در سال ۲۰۰۷ به شریک اول اقتصادی ایران تبدیل شد؛ در همین مرحله بود که شکل روابط ایران و چین به صورت فعلی آن تثبیت شد. ویژگی‌های بارز این روابط را می‌توان اینگونه برشمرد: ایران در حوزه انرژی از شرکای اصلی چین باقی خواهد ماند؛ چین در چشم‌انداز میان‌مدت و بلندمدت خود به سوی استیلای کامل بر بازار ایران حرکت خواهد کرد و تعیین هدف ده ساله برای توسعه سطح تجارت با ایران به ششصد میلیارد دلار در همین راستا قابل ارزیابی است؛ چین در حوزه نظامی و امنیتی به همکاری نمادین و محدود خود با ایران و برگزاری رزمایش‌های محدود ادامه خواهد داد، اما از توسعه روابط امنیتی و نظامی با ایران خودداری خواهد کرد؛ چین به موازنه‌سازی در روابط خود با ایران، عربستان، و رژیم صهیونیستی ادامه خواهد داد؛ اسلام‌آباد تنها شریک راهبردی چین باقی خواهد ماند و تهران از چنین جایگاهی نزد رهبری پکن برخوردار نخواهد بود؛ در صورت هرگونه تعارض میان روابط چین با ایران و روابط با آمریکا، دومی در اولویت قرار خواهد گرفت؛ و در نهایت می‌توان به نامتقارن بودن روابط و نیاز دو کشور به یکدیگر اشاره کرد.

در توضیح نامتقارن بودن روابط باید به این مسئله اشاره کرد که اهمیت چین برای ایران قابل قیاس با اهمیت ایران برای چین نیست. چین برای ایران

در دو حوزه ژئواستراتژیک و اقتصادی اهمیت وافری یافته است: در حوزه راهبردی با هدف موازنه بخشی در برابر فشارهای آمریکا و به لحاظ اقتصادی به لحاظ دستیابی به سرمایه و فناوری و کاهش فشار تحریم‌های آمریکا. یکن در اوج تحریم‌های بین‌المللی بر ضد تهران مناسبات اقتصادی با ایران را توسعه بخشید. چین بزرگ‌ترین شریک اقتصادی، بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در صنعت نفت و گاز و حوزه زیرساختی ایران، از جمله خط آهن است (ارغوانی، ۱۳۹۴: ۹-۴۱). چین برای ایران دو سطح منطقه‌ای و نیز جهانی و در سازمان ملل اهمیت راهبردی دارد و جمهوری اسلامی ایران همواره امیدوار بوده است که چین بتواند آمریکا را در تنگنای راهبردی قرار دهد. در واقع، رابطه ایران و چین به تدریج از یک رابطه مبتنی بر همکاری متقابل به رابطه‌ای براساس وابستگی یک‌سویه ایران به چین تبدیل شده است. این امر در حالی است که اصل تنوع‌سازی در دوران کنونی برای همه کشورها به یک اصل اساسی و محوری تبدیل شده است.

ایران در دوره هشت ساله ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد سیاست نگاه به شرق را دنبال کرد و انزوای تحمیل شده به کشور به دلیل بحران هسته‌ای عملاً ایران را به سوی روسیه و چین سوق داد؛ با این حال، این سیاست به برقراری اتحاد راهبردی با چین منجر نشد. بی‌توجهی در سیاست خارجی به اصل تنوع‌سازی، القای حس ناگزیری به طرف مقابل برای گسترش روابط، بی‌توجهی به دیپلماسی چندجانبه و عدم توازن در روابط با شرق و غرب از مهم‌ترین دلایل شکست سیاست نگاه به شرق محسوب می‌شوند (همان، ۱۶). یک تفاوت بارز در دوره آقای احمدی‌نژاد با دوره‌های قبل از آن، نمود بارز تمایل و نگاه به شرق در سیاست خارجی بود؛ به عبارت دیگر، در حالی که در طول دوران بعد از انقلاب، ایران در سیاست خارجی به شرق متمایل بوده

است، این امر در دوره آقای احمدی‌نژاد به راهبردی اصولی و عینی تبدیل شد (Fars News Agency, June 20, 2011). ایران در همین دوره در سیاست خارجی رویکرد نوینی در پیش گرفت که نتیجه نهایی آن انزوای بیش‌ازپیش کشور در عرصه جهانی بود. در این دوره سیاست خارجی دولت آقای خاتمی به‌عنوان یک سیاست غرب‌گرایانه و مماشات با غرب و کوتاه آمدن در برابر خواسته‌های غرب به کناری نهاده شد؛ به‌علاوه، اصل سیاست تهاجمی در دستور کار قرار گرفت که نقطه مقابل انفعال در دولت قبل تلقی می‌شد و سرانجام آنکه سیاست جهان سوم‌گرایی در دستور کار قرار گرفت بدون آنکه به بستر ژئواکونومیک آن توجه شود.

روابط ایران و چین در دوره ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد به‌خوبی نشان می‌دهد که محدودیت روابط با چین تا چه اندازه واقعی است. در این دوره سطح روابط تجاری ایران و چین به بالاترین حد خود یعنی به حدود ۵۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ رسید که البته افزایش قیمت نفت در این زمینه مؤثر بود. با این حال، ایران سیاست نگاه به شرق را در این دوره دنبال کرد و در مقابل، سیاستی تهاجمی در برابر غرب در پیش گرفت. انتظار در میان مقام‌های ایرانی این بود که به این ترتیب بتوانند سطح روابط با چین را به سطح مشارکت راهبردی ارتقا دهند؛ برای مثال، آقای علی‌اکبر صالحی، وزیر خارجه سابق ایران در مورد روابط با چین می‌گوید که راهبردی است؛ حال آنکه چینی‌ها چنین دیدگاهی نداشته و ندارند (The Diplomat, December 14, 2017). چین در روابط خارجی خود بر پایه منطق ژئواکونومیک محور خود به‌خوبی ثابت کرده است که به تسری میان حوزه‌های تجاری و اقتصادی با حوزه‌های راهبردی و امنیتی اعتقادی ندارد و لزومی نمی‌بیند که با ارتقای سطح مبادلات تجاری خود با کشورهای مختلف به مشارکت راهبردی و امنیتی با آنها هم کشیده شود.

روابط نظامی و امنیتی همواره یکی از ابعاد روابط تهران و پکن، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی بوده است. در ۱۲ دسامبر ۲۰۱۷ سردار دکتر قدیر نظامی‌پور، رئیس روابط بین‌المللی ستاد کل نیروهای مسلح ایران در چین با چانگ وانگوان، وزیر دفاع و برخی از مقام‌های نظامی آن کشور دیدار کرد. در نوامبر ۲۰۱۶ وزیر دفاع چین در سفر به ایران با سردار دهقان، وزیر دفاع سابق ایران دیدار کرد و یک توافق‌نامه همکاری نظامی امضا شد. این دو کشور تاکنون دو بار (در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۷) رزمایش دریایی مشترک داشته‌اند (The National Defense Strategy, 2018). با این حال، نمی‌توان وجود این روابط محدود را به معنای راهبردی بودن روابط ایران و چین دانست. چین در دهه اول انقلاب، بیشترین مناسبات امنیتی با ایران را داشت، اما در همان دوره هم بیشتر در پی منافع اقتصادی این روابط بود و نه اتحاد راهبردی با ایران.

تحولاتی که با روی کار آمدن شی جین‌پینگ در چین رخ داده است می‌تواند تا حدی بر روی روابط با ایران هم اثرگذار باشد. شی موفق شده است قدرت خود را در نظام سیاسی چین کاملاً تثبیت کند؛ به گونه‌ای که حتی می‌توان گفت اقتدار شی با دوره مائو قابل مقایسه است. این مسئله، به‌طور طبیعی اختیار عمل بیشتری به رهبری چین در سیاست خارجی می‌بخشد. از سوی دیگر، چین در دوره شی به سیاست خارجی جسورانه‌تری دست زده و در این زمینه به شدت آمریکا را نگران ساخته است؛ به گونه‌ای که موجب شد، دولت آمریکا در راهبرد دفاع ملی‌اش روسیه و چین را تهدیدهای اصلی برای خود تعریف کند. در این راهبرد، چین و روسیه قدرت‌های تجدیدنظرطلبی معرفی شده‌اند که چالشی محوری برای اقتصاد و امنیت آمریکا به‌شمار می‌روند. در این راهبرد، چین رقیبی راهبردی معرفی شده است که سیاست غارتگرانه اقتصادی در پیش گرفته است (Ibid) که این امر مورد انتقاد چین قرار گرفته است (The Diplomat,

(December 14, 2017). بنابراین، آمریکا به شدت در مورد قدرت گرفتن بیشتر چین نگران است. از سوی دیگر، اقتصاد چین در دوره شی به مرحله نوینی گام گذاشته است که از آن به عنوان نیو نُر مال یاد می‌شود. یک ویژگی بارز این مرحله حرکت اقتصاد چین از کمیت‌پردازی به کیفیت‌پروری و نیز ترغیب مصرف داخلی بیشتر در آن کشور است. همه این رویدادها در همین تا حدی می‌توانند به نفع روابط بهتر با ایران تمام شوند؛ چنان‌که دو سفر شی به ایران در سال ۲۰۱۶ مشاهده شد. با این حال، انتظار از چین به عنوان شریک راهبردی همچنان انتظاری نامعقول خواهد بود.

شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، درست پیش از سفر سال ۲۰۱۶ به ایران متنی به امضای خود در روزنامه ایران به چاپ رساند و دیدگاه خود را در مورد این روابط بیان کرد. او در ابتدای یادداشتش به پیشینه تمدنی ایران و چین و جاده ابریشم به عنوان نقطه اشتراک و اتصال دو کشور اشاره کرد که به خوبی گویای نکاتی است که قبلاً گفته شد. در ادامه؛ شی بحث مشروحو در مورد تبادل دانش و کالا و فناوری میان دو کشور از طریق جاده ابریشم و دیدار فرستادگان و سران دو امپراتوری را مورد اشاره قرار می‌دهد. به نوشته شی: «دو تمدن بزرگ در جاده خشک و دریایی ابریشم که هزاران کیلومتر امتداد دارد، پس از طی راه‌های طولانی به یکدیگر رسیدند و دوستی میان ملت‌های دو کشور برقرار و ماندگار شد و اکنون، مصداقی است از شعر سعدی که می‌گوید: هرچه نباید، دل‌بستگی را نشاید». او روابط سده اخیر دو کشور را بدون آنکه تمایزی بین دوره قبل و بعد از انقلاب بگذارد تداوم همان الگوی باستانی می‌داند و اظهار می‌دارد که «معاملات دوستانه دو کشور پس از برقراری روابط سیاسی طی ۴۵ سال دقیقاً تفسیر روحیه جاده ابریشم، یعنی همبستگی و اعتماد متقابل، سود متقابل، بخشش و گنجایش، همکاری بر پایه «برد - برد» محسوب

می‌شود». رهبر چین از اینکه سطح مبادلات تجاری دو کشور از ده‌ها میلیون دلار در دهه ۱۹۷۰ به بیش از ۵۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ رسیده است و چین را به بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران تبدیل کرده است، ابراز خرسندی می‌کند. شی در ادامه یادداشت با اشاره به ابتکار کمربند و جاده، ایران و چین را دو شریک نزدیک می‌خواند که اقتصادهایشان مکمل یکدیگر است. رئیس‌جمهور چین در این متن به مکمل بودن اقتصادهای ایران و چین می‌پردازد و تنها در یک مورد به مشارکت جامع راهبردی اشاره می‌کند، اما توضیحی در مورد آن نمی‌دهد و به نظر می‌رسد که بیشتر در پی ایجاد هماهنگی بهتر میان نهادهای سیاسی دو کشور و هماهنگی بیشتر بین‌المللی است؛ با توجه به محتوای کل یادداشت به نظر می‌رسد که تفسیر این مشارکت کاملاً در حوزه ژئواکونومیک قرار می‌گیرد. تأکید بر روی مفاهیمی همچون «منافع متقابل» و «برد - برد» و «رونق و توسعه مشترک» گویای همین مسئله است. در مجموع، رئیس‌جمهور چین در این یادداشت کوشیده است که الگوی جاده ابریشم را به‌عنوان الگوی مطلوب برای روابط دو کشور مطرح کند (The Diplomat, January 23, 2018).

الگوی روابط ایران و چین با اتکا بر تاریخ روابط دو کشور

در مورد روابط میان ایران و چین دو دیدگاه متناقض وجود دارد؛ به گونه‌ای که در یک سو، از این روابط با عباراتی چون روابط میان‌شرکایی کامل، همراهانی صمیمی، زوج بی‌همتا، رفقای صمیمی و متحدانی نزدیک یاد می‌شود و در سوی دیگر، این رابطه به‌عنوان مشارکت محدود، رابطه نابرابر، دوستی مصلحتی، دوست‌دوران‌خوشی و مواردی از این دست خوانده می‌شود. این دو دیدگاه تصاویر متفاوتی از رابطه میان تهران و پکن به تصویر می‌کشند؛

به طوری که در یک سو، از این روابط به عنوان روابطی ریشه دار صحبت می شود که در کنار روسیه سه زاویه اصلی اوراسیا را تشکیل می دهند و در سویی دیگر، چنین بیان می شود که ایران و چین تنها برای رفع نیازهای یکدیگر به سوی هم متمایل شده اند؛ مثلاً ایران در دوره جنگ برای دریافت تجهیزات نظامی و چین هم برای دریافت نفت به یکدیگر روی آورده اند. در سال های اخیر، در میان ایرانیان بدینی فراوانی در مورد چین و سیاست های آن وجود دارد؛ پس آیا می توان آنها را دوستانی نزدیک خواند؟ از سوی دیگر، بارها پیش آمده است که روابط دو کشور در برابر فشارهای سیستمی دوام نیاورده است. همراهی چین با تحریم های بین المللی و رأی بر ضد ایران در شورای امنیت نمی تواند گویای مشارکت راهبردی تهران و پکن باشد. از سوی دیگر، آیا می توان پایداری روابط ایران و چین و نزدیکی مواضع دو کشور در بسیاری از حوزه های بین المللی را صرفاً تصادفی خواند؟

در حقیقت با بررسی تاریخچه روابط ایران و چین به این نکته مهم می توان پی برد که با وجود نوسان ها و افت و خیزها در این مسیر، یک الگوی تقریباً پایدار را می توان ترسیم کرد. این الگو به ما خاطر نشان می کند که چین به تدریج برای دوستی با آمریکا اهمیت بسیار بیشتری در مقایسه با همکاری با ایران قائل شده است. شاید به همین دلیل بود که چین در دهه ۱۹۹۰، از ادامه همکاری با ایران در برنامه موشکی خودداری کرد و حاضر نشد در برنامه هسته ای جمهوری اسلامی نقشی داشته باشد. برآیند این وضعیت، خودداری چین از مقابله با طرح و برنامه آمریکا در خاورمیانه بر ضد ایران بود (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱ بهمن ۱۳۹۴).

بنابراین، تاریخ روابط ایران و چین هرگز از روابط چین و آمریکا جدا نبوده است و در واقع، نوع روابط آن کشور با آمریکا بر روابط چین با ایران اثرگذاری

چشمگیری داشته است. برقراری روابط ایران و چین در دهه ۱۹۷۰ بی‌تردید نتیجه بهبود روابط چین با آمریکا از سال ۱۹۷۲ به بعد بود که شوروی را به‌مثابه یک دشمن مشترک برای هر دو کشور به رسمیت می‌شناخت. فروپاشی شوروی موجب نابودی این دشمن مشترک شد که به‌نوبه خود به از میان رفتن مبنای استراتژیک این رابطه منجر شد. این مسئله موجب شد که دو کشور به یکدیگر به چشم تهدید بنگرند و به‌ویژه در حادثه میدان تیان‌آن‌من تهدید ناشی از واشینگتن از سوی یکن هشدار قابل توجهی تلقی شد. در واقع، تغییر در ساختار نظام بین‌الملل با فروپاشی یکی از دو ابرقدرت موجود و به تبع آن تغییر و تحول اساسی در توزیع قدرت به مهم‌ترین متغیری تبدیل شد که سیاست خارجی بسیاری از کشورها را متحول ساخت و چین هم در این میان استثنا نبود. به این ترتیب، چهارچوب همکاری و رقابت میان کشورها، از جمله میان آمریکا و چین متحول شد. در چهارچوب جدید، وجود شوروی به‌عنوان تهدید مشترک متفی شد و جای آن را تعامل همراه با رقابت با آمریکا با هدف توسعه گرفت؛ چین با این هدف که با فرونشاندن مقابله خود با آمریکا مسیر همواری به سوی توسعه بپیماید و آمریکا هم به این امید که توسعه اقتصادی در نهایت به توسعه سیاسی منجر خواهد شد و دموکراسی جای اقتدارگرایی کمونیستی را خواهد گرفت، به تعامل با یکدیگر روی آوردند. درحقیقت، در بطن سیاست تعامل آمریکا و به‌طور کل غرب با چین، دموکراتیک‌سازی ساختار سیاسی و اجتماعی چین، متعهد کردن چین در برابر غرب و ادغام چین در نظام بین‌الملل قرار دارد. روابط میان آمریکا و چین در دوره پس از جنگ سرد، بسته به تحولاتی که رخ داده است، بیشتر حالتی نوسانی داشته است و این امر به‌نوبه خود نوسان در روابط با ایران را هم موجب شده است. مثلاً امید چین به پیوستن به سازمان تجارت جهانی را می‌توان از عواملی برشمرد که موجب احتیاط در روابط با

ایران شده بود؛ زیرا چین نگران مخالفت آمریکا با این مسئله بود. از زمره این تحولات می‌توان به حادثه میدان تیان‌آن‌من و به‌دنبال آن تحریم چین توسط آمریکا و صدور تسلیحات به تایوان، مذاکرات مربوط به پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی، بحران تنگه تایوان در سال ۱۹۹۵-۱۹۹۶، هدف گرفتن سفارت چین در بلگراد توسط ناتو و موارد دیگری از این دست اشاره کرد.

در مورد ضدیت با هژمونی و یا استیلاجویی آمریکا، میان ایران و چین اشتراک نظر وجود دارد؛ اما تفاوتی اساسی میان آنها وجود دارد. در واقع، واگرایی چین و ایران در درجه اول شامل نوع رابطه آنها با آمریکا می‌شود؛ به طوری که اولی توسعه خود را به اقتصاد آمریکا گره زده است و دومی هر نوع رابطه‌ای را بریده است. این مسئله پیامدهای بسیار گسترده‌ای بر سیاست خارجی آنها برجای گذاشته و امکان هرگونه اتحاد راهبردی میان آنها را از میان برده است. تفاوت در دیدگاه ایدئولوژیک در سیاست خارجی (انقلابی و ارتدوکس؛ به فصل نخست مراجعه شود) به‌علاوه اختلاف در مورد برنامه هسته‌ای ایران از دیگر حوزه‌های واگرایی است. نوع رابطه اقتصادی نیز می‌تواند یک حوزه واگرایی باشد. این دیدگاه در ایران جا افتاده است که مراودات تجاری با چین موجب نابودی بسیاری از صنایع بومی در ایران شده است. ایران در مورد تعلل و کندگی شرکت‌های چینی در توسعه منابع انرژی ایران هم نگرانی‌هایی دارد. با این حال، آنچه می‌توان برپایه روند پژوهی متکی بر روندهای تاریخی روابط ایران و چین دریافت این است که روند توسعه روابط دو کشور در سطح کنونی همچنان ادامه خواهد یافت.

محیط بین‌المللی را همواره باید از عوامل و متغیرهای تعیین‌کننده روابط چین با ایران در تاریخ معاصر دانست که در مقاطعی متغیر مستقل اصلی بوده است؛ برای مثال، ایران و چین که خود را مفتخر به داشتن پیوندها و اشتراکات تمدنی

می‌دانند، تا پیش از تغییر در محیط بین‌المللی با بروز تنش و تضاد میان چین و شوروی و تنش‌زدایی در روابط آمریکا با چین، امکان برقراری روابط با یکدیگر را نداشتند. در دوره بعد از انقلاب، فروکش کردن تنش میان شوروی و چین و سپس فروپاشی شوروی، چین را از قید و بند ائتلاف مصلحتی با آمریکا رها کرد و همین امر، توجه‌کننده همکاری با ایران بود (Garyer, 2006: 13). با تشدید جهانی شدن و یکجانبه‌گرایی آمریکا، چین به ناچار روابط خود را با ایران از ابعاد نظامی و امنیتی تهی کرد و غالباً به همکاری اقتصادی بسنده کرد. در موضوع هسته‌ای ایران، چین که با اجماع جهانی برضد ایران روبه‌رو شده بود حاضر نشد از حق وتوی خود به نفع ایران استفاده کند و با غرب همراهی کرد. بنابراین، نقش محیط بین‌المللی را نباید در روابط ایران با چین نادیده گرفت.

ایران در حال حاضر، در میان بسیاری از تحلیلگران چینی از وجهه مثبتی برخوردار شده است و بسیاری از کارشناسان آن کشور معتقدند که تهران خیزش پکن را تهدیدآمیز نمی‌داند و در پی حمایت از آن خواهد بود. بنابراین، این دسته از تحلیلگران چینی سلطه ایران بر آسیای غربی را در جهت منافع ملی چین تلقی می‌کنند. از نگاه آنها همکاری ژئوپلیتیکی این دو کشور می‌تواند برای مقابله با استیلاجویی آمریکا ادامه یابد. به باور یک تحلیلگر چینی با افزایش قدرت ملی چین و نیز تثبیت خیزش مسالمت‌آمیز، می‌توان پیش‌بینی کرد که روابط ایران و چین به سوی همکاری راهبردی متمایل شود و با تقویت روابط با تهران، نفوذ و اثرگذاری سیاسی پکن در امور بین‌المللی افزایش خواهد یافت. البته تحلیلگران چینی به تاکتیک بهره‌گیری از رابطه خود با ایران با هدف امتیاز گرفتن از آمریکا هم بی‌توجه نبوده‌اند و پیوند زدن رابطه با ایران با مسئله تایوان را مطرح کرده‌اند. این تحلیلگران معتقدند که چین باید از نزاع ایران و آمریکا به نفع خود استفاده کند، فرصت‌های سرمایه‌گذاری بیشتری در ایران

به دست آورد و از سرمایه‌گذاری‌ها برای پیشبرد تجارت با ایران و نیز مبادله با نفت استفاده کند. یک دیدگاه دیگر نیز در میان تحلیلگران چینی وجود دارد که چون شرق آسیا را در مقایسه با دیگر مناطق در اولویت می‌دانند، هرگونه درگیر شدن آمریکا در مناطق دیگر همچون جنگ با عراق، به نفع خود تلقی می‌کنند. براین اساس، حتی جنگ آمریکا با ایران هم مزایایی برای چین خواهد داشت. به باور این دست از تحلیلگران چینی رویارویی احتمالی واشینگتن با تهران می‌تواند به زمین‌گیر شدن آمریکا و چه‌بسا ورشکستگی این کشور بینجامد و از دل آن چین به‌عنوان ابرقدرت جدید در جهان پدیدار شود. در همین زمینه، وانگ جیسی، نظریه‌پرداز مطرح چینی معتقد است که جنگ آمریکا با عراق به نفع چین تمام شد (Ibid, 233).

روح همکاری ایران و چین از مؤلفه‌هایی همچون اشتراکات تمدنی و ادعان و احترام به قدرت ملی یکدیگر، تشکیل و موجب شده است که دو کشور در شرایط عادی، همکاری با یکدیگر در تمام زمینه‌ها را دنبال کنند. با این حال، این روح همکاری با ایران در برخورد با منافع ملموس چین به نتایج دیگری انجامیده و پکن مجبور شده است که گرایش و تمایل به همکاری با تهران را در برابر منافع مهم دیگر خود بسنجد؛ منافعی که چین را در همکاری با ایران به احتیاط‌کاری کشانده‌اند عبارتند از: پاسداری از روابط خود با آمریکا که در دوره پس از ۱۹۷۸ تاکنون پایه و اساس توسعه موفقیت‌آمیز چین بوده است؛ حفظ شهرت چین به‌عنوان یک قدرت مسئول و غیرماجراجو؛ نگرانی از بروز جنگ و بی‌ثباتی در غرب آسیا که می‌تواند بر روی روند توسعه چین بسیار اثرگذار باشد (Ibid, 13)؛ لزوم موازنه‌سازی در روابط با ایران و کشورهای عربی به‌علاوه روابط ایران با رژیم صهیونیستی و آمریکا؛ لزوم تنوع بخشیدن به منابع تأمین‌کننده انرژی و گسترش هرچه بیشتر منابع انرژی؛ احساس انزوای

بین‌المللی ایران و بنابراین، وابستگی یک‌سویه ایران به چین که موجب شده است، چین لزومی برای جلب توجه تهران احساس نکند.

پکن و تهران به دلایل گوناگونی به روابط با یکدیگر اهمیت می‌دهند. ایران از نگاه چین قدرتی منطقه‌ای و مخالف استیلای آمریکاست که در مواقع بحرانی شدن روابط با ایالات متحده می‌تواند از آن به‌عنوان یک کارت برنده استفاده کند. جمهوری اسلامی نقش وافر در ثبات منطقه‌ای در غرب آسیا بازی می‌کند و این برای پکن بسیار ارزشمند است. توسعه روابط با کشوری همچون ایران که ثبات چشمگیری دارد و قدرتی مطرح در منطقه‌ای بسیار مهم به‌شمار می‌رود، اهمیت وافر برای چین دارد. از سوی دیگر، ایران منبع بزرگ انرژی است و بازار بزرگی برای محصولات چینی محسوب می‌شود. در مقابل، چین برای ایران قدرت بزرگی است که در شورای امنیت سازمان ملل حق وتو دارد و ضمن مخالفت با استیلای جهانی آمریکا می‌تواند وزنه متقابلی در برابر فشارهای آن کشور باشد. پکن با اقتصاد قدرتمند خود بسیاری از نیازهای اقتصادی تهران را به‌ویژه در مواقع تشدید تحریم‌ها برآورده می‌کند و بزرگ‌ترین بازار انرژی ایران محسوب می‌شود؛ به‌علاوه، چین بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در ایران است که هیچ‌گاه سرمایه‌گذاری خود را به امور سیاسی و حقوق بشری منوط نکرده است.

منابع فارسی

۱. ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۴)، «روابط ایران و چین در دوره احمدی‌نژاد: سیاست نگاه به شرق و تأثیرات ساختاری»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، زمستان، شماره ۳۲، صص. ۹-۴۱.
۲. شاهنده، بهزاد (۱۳۹۶)، چین: روابط با آمریکا و ایران، تهران: نشر میزان.
۳. شی جین‌پینگ، «چشم‌انداز روشن آینده روابط چین و ایران»، *خبرگزاری جمهوری اسلامی*، ۱ بهمن ۱۳۹۴؛ <<http://www.ima.ir/fa/News/81929814>>

انگلیسی

1. Charlotte Gao, "China Reprimands US Over 2018 National Defense Strategy" **The Diplomat**, January 23, 2018; <<https://thediplomat.com/2018/01/china-reprimands-us-over-2018-national-defense-strategy/>>
2. Deng, Yong (2015) "China: The Post-Responsible Power" **The Washington Quarterly**, 37: 4, p. 119.
3. **Fars News Agency**, "Senior Analyst Underlines Iran's Geostrategic Importance to China," June 20, 2011.
4. Garver, John W. **China And Iran; Ancient Partners in a Post-Imperial World**, Seattle: the University of Washington Press, pp. 5-6.
5. Harold, Scott and Alireza Nader, (2012) "China and Iran; Economic, Political and Military Relations" **RAND Corporation**, p. 3.
6. Hunter, Shireen T. (2010) **Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order**, California: Praeger, p. 118.
7. Shirzad Azad (2017) **Iran and China: A New Approach to Their Bilateral Relations**, Washington: Lexington Books, pp. 4-5.
8. Stefan Gady, Franz "China, Iran to Deepen Military Ties" **The Diplomat**, December 14, 2017; <<https://thediplomat.com/2017/12/china-iran-to-deepen-military-ties/>>
9. The United States Defense Department (2018) **the National Defense Strategy**; <<https://www.defense.gov/Portals/1/Documents/pubs/2018-National-Defense-Strategy-Summary.pdf>>

پیشکش به نبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین

مقدمه

اقتصاد و انرژی اساس روابط ایران و چین را شکل می‌دهند و این امر با راهبرد ژئواکونومیک محور چین کاملاً همخوانی دارد. روابط اقتصادی تهران و پکن به موازات توسعه اقتصادی چین همواره روبه‌رشد بوده است و این مسئله به‌ویژه در سده کنونی به‌شکل بسیار بارزی رخ داده است؛ به‌گونه‌ای که بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۸ حجم تجارت میان ایران و چین به‌طور میانگین چهل درصد رشد داشت و در سال ۲۰۱۱ به رقم ۴۵ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۴ به ۵۲ میلیارد دلار رسید؛ به‌علاوه، چین به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در اقتصاد ایران تبدیل شده و در بخش‌های حمل‌ونقل و به‌ویژه خطوط آهن و مترو، نیروگاهی، منابع نفت و گاز، کشتی‌سازی، معادن، ارتباطات، خودروسازی و موارد دیگر، علاقه‌مندی نشان داده و سرمایه‌گذاری کرده است. صرف‌نظر از عواملی همچون مکمل بودن اقتصادهای این دو کشور (که البته ممکن است با تحول در اقتصاد چین به تدریج کمرنگ شود) و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران به‌سوی شرق، آنچه درحقیقت بیشترین اثرگذاری را بر روابط ایران و چین برجای می‌گذارد

وابستگی ایران به توسعه روابط با چین به دلیل مشکلات ساختاری در روابط با غرب است. در واقع، از میان قدرت‌های اقتصادی جهان، مطمئن‌ترین روابط اقتصادی برای ایران با چین رقم می‌خورد و به همین دلیل، در اوج تحریم‌های بین‌المللی بر ضد ایران، روابط با چین گسترش یافت. پکن هم‌اکنون نزدیک به یک دهه است که شریک نخست تجاری تهران است و مسلماً حتی در صورتی که ایران با غرب و آمریکا هم مشکلی نمی‌داشت باز هم از شرکای اصلی ایران محسوب می‌شد.

با این حال، مشکل روابط اقتصادی و تجاری کنونی با چین، یک‌سویه، نامتقارن و وابسته بودن ایران به آن است. متأسفانه، جمهوری اسلامی ایران نتوانسته است در زمینه اقتصادی از وابستگی به یکی از قطب‌های اقتصادی جهان جلوگیری کند و در این زمینه اصل تنوع بخشیدن به شرکا، منابع و بازارهای تجاری و صنعتی را رعایت نکرده است. این در حالی است که چین شریک نخست تجاری بیش از صد کشور است و یکی از اصول اساسی در مرادفات خود را اصل تنوع بخشیدن قرار داده است. پکن به ویژه در حوزه انرژی دائماً در حال گسترش شرکای خود است تا از وابستگی یک‌سویه به یک یا دو منبع اصلی جلوگیری کند. کشورها در مرادفات اقتصادی و تجاری خود از وابسته شدن طرف مقابل به اقتصاد خود برای اهداف اقتصادی و سیاسی بهره می‌برند و چین هم در این میان مستثنی نیست. در این میان، روسیه و چین بیشترین بهره را از وابستگی نسبی ایران به خود به دست آورده‌اند و بارها از کارت ایران در مناسبات خود با آمریکا استفاده کرده‌اند. در این فصل ابتدا به بررسی مبادلات تجاری ایران و چین می‌پردازیم و با استفاده از نمودارها نشان می‌دهیم که ایران چه جایگاهی در اقتصاد چین دارد. در همین زمینه، به تحول در اقتصاد چین با روی کار آمدن شی جین‌پینگ توجه می‌شود و پیامد آن برای اقتصاد

ایران هم مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه به انرژی به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی روابط تهران و پکن می‌پردازیم.

مبادلات تجاری ایران و چین

سال ۱۹۷۹ مقطع تاریخی و نقطه عطف مهمی در تاریخ ایران و چین محسوب می‌شود. در یک سو شاهد آغاز اصلاحات اقتصادی در چین به رهبری دن‌گ شیائوپینگ هستیم که آن کشور را در مسیری قرار داد که با گذشت چند دهه از یک کشور فقرزده و توسعه‌نیافته به قدرت دوم و به روایتی اول اقتصادی جهان تبدیل شده است و به ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی و اقتصادی خود روی آورد؛ در سوی دیگر، ایران با وقوع انقلاب اسلامی سیاست خارجی‌ای انقلابی و کاملاً ایدئولوژیک را اتخاذ کرد و خود را رویاروی آمریکا و متحدان این کشور قرار داد و این درحالی است که چین به‌شدت کوشید از هرگونه رویارویی جدی با آمریکا پرهیز کند. راهبردی که چین برگزید به این کشور کمک کرد که فارغ از نوع حکومت‌های مستقر در کشورهای مختلف و بدون آنکه الزامی در هم‌سویی ایدئولوژیک با آنها داشته باشد، روابط اقتصادی با آنها را توسعه دهد؛ درست به‌همین دلیل، این کشور موفق شده است که بزرگ‌ترین شریک اقتصادی بیش از صد کشور جهان باشد. در این زمینه کافی است بدانیم که آمریکا در سال ۲۰۰۶ شریک نخست تجاری ۱۲۷ کشور بود و این رقم برای چین هفتاد کشور بود. در سال ۲۰۱۴ چین شریک نخست ۱۲۴ کشور شد و این رقم برای ایالات متحده به ۷۶ کشور کاهش یافت (The Slate, 2014). چین با راهبرد اقتصادی هوشمندانه‌ای موفق شد که حدود هشتصد میلیون چینی را از زیر خط فقر خارج کند (The World Bank, 2017).

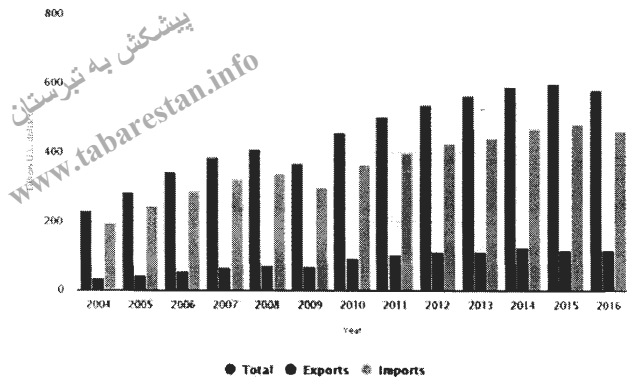
در نقطه مقابل آن، جمهوری اسلامی ایران فارغ از منافع اقتصادی خود، در

روابط خارجی به دسته‌بندی کشورها بر مبنای گرایش ایدئولوژیکشان و مقابله با آنچه امپریالیسم آمریکایی و نظام سلطه می‌خوانند پرداخت و به همین دلیل، روابط اقتصادی‌اش را به کشورهایی محدود کرد که در روابط خارجی همسو و یا حداکثر بی‌طرف تلقی می‌شوند. این الگو در روابط خارجی البته یک‌دست نبوده است و با تغییر دولت‌ها تعدیل و یا تشدید شده است، چنان‌که در دوره ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد، ایران در روابط تجاری خود کاملاً به چین متمایل شد. نکته مهم و جالب توجه این است که انطباق این دو الگو با یکدیگر، همسویی سیاسی و اقتصادی چین و ایران را موجب شده است و ماحصل آن را در نوع روابطی می‌بینیم که هم‌اکنون میان دو کشور وجود دارد.

چین در سطح داخلی سرنوشت بقای خود را به اقتصاد جهانی گره زده است و به عبارت دیگر، برای حزب کمونیست چین سرنوشت سیاسی آن در جامعه چین به موفقیت اقتصادی در جهان پیوند خورده است و بنابراین، کل منافع نقل چین به کامیابی اقتصادی آن وابسته است. اگر مؤلفه‌های امنیت ملی این کشور را شامل ثبات و بقای نظام سیاسی، یکپارچگی سرزمینی و شناخته شدن به عنوان یک قدرت بزرگ در جهان بدانیم (قنبرلو، تابستان ۱۳۹۲) اقتصاد و موفقیت مدل اقتصادی چین تعیین‌کننده سرنوشت همه این اهداف است. همان‌گونه که در نمودار زیر مشاهده می‌شود، چین در سال‌های گذشته پیوسته در حال افزایش حجم تجارت خود با ایالات متحده بوده است و هم‌اکنون نزدیک به ششصد میلیارد دلار حجم مبادلات تجاری چین با آمریکا است. در واقع، همین قفل شدن اقتصاد چین با آمریکا زمینه‌ساز رشد پرشتاب اقتصادی چین بوده است. این امر در حالی است که در شرایط فعلی، سهم ما از تجارت جهانی ۰/۳۵ درصد است که بدون در نظر گرفتن نفت، وضعیت به مراتب تأسف‌بارتر خواهد شد و به رقم ۲۴ صدم درصد کاهش خواهد یافت (اقتصاد نیوز، ۱ مرداد ۱۳۹۶).

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۸۵

نمودار ۱. کل ارزش مبادلات تجاری آمریکا با چین (واردات از چین و صادرات به این کشور و حجم کل تجارت) از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۶ (ارقام به میلیارد دلار، به ترتیب شامل حجم کل تجارت، صادرات و واردات)



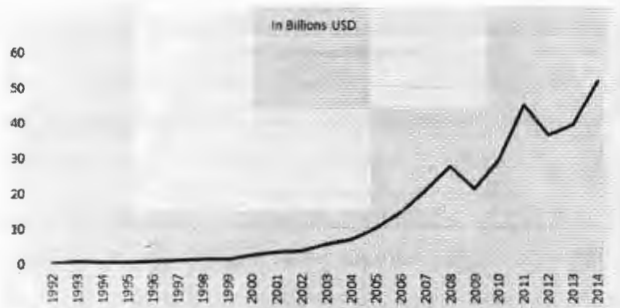
Source:

<https://www.statista.com/statistics/277679/total-value-of-us-trade-in-goods-with-china-since-2004/>

مراودات اقتصادی ایران و چین به‌طور پیوسته روبه‌رشد بوده است و در جریان سفر رئیس‌جمهور چین برنامه ۲۵ ساله‌ای اعلام شد که در چهارچوب آن قرار است که حجم روابط دو کشور تا ششصد میلیارد دلار افزایش یابد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۳ بهمن ۱۳۹۴). تراز تجاری ایران با چین غالباً مثبت بوده است و به‌عبارت‌دیگر، صادرات ایران به چین بر واردات از این کشور برتری داشته است. این مسئله در ظاهر امر پسندیده و مثبت است، اما با بررسی دقیق‌تر نواقص آن آشکار می‌شود. چین خریدار اصلی نفت از ایران است و همین امر تراز تجاری را به نفع ایران مثبت کرده است. سال‌های اخیر

عواملی همچون برداشته شدن تحریم‌ها، کاهش قیمت نفت و رکود اقتصاد ایران موجب کاهش سطح تجارت با چین از زمان اوج آن در سال ۲۰۱۴ شده است. صادرات نفتی و غیرنفتی ایران به چین در سال ۲۰۱۷ حدود سی درصد افزایش نشان می‌دهد و تراز تجاری بین دو کشور با حدود چهارصد میلیون دلار به نفع ایران است (The Financial Tribune, December 30, 2017). کل تجارت ایران و چین در سال ۲۰۱۷ با بیست درصد افزایش در مقایسه با سال قبل، در حدود ۳۷ میلیارد دلار بوده است؛ این افزایش در بخش‌های حمل‌ونقل، نفت، گاز، پتروشیمی، متالوژی، ساخت‌وساز و زیربنایی بوده است. در نمودار شماره ۲ می‌توان روند روبه‌رشد تجارت چین با ایران را ملاحظه کرد که چین را به شریک نخست تجاری ایران تبدیل کرد.

نمودار ۲. رشد تجارت دوجانبه ایران و چین



Source: UN comtrade <https://comtrade.un.org/>

در حال حاضر، یک چهارم تجارت ایران با کشور چین انجام می‌شود و به‌طور کلی حدود ۲۵ درصد از تجارت ایران با آن کشور انجام می‌گیرد؛ رقمی که در سال‌های اخیر با نوسانات کوچکی همراه بوده و تغییرات یکی دو

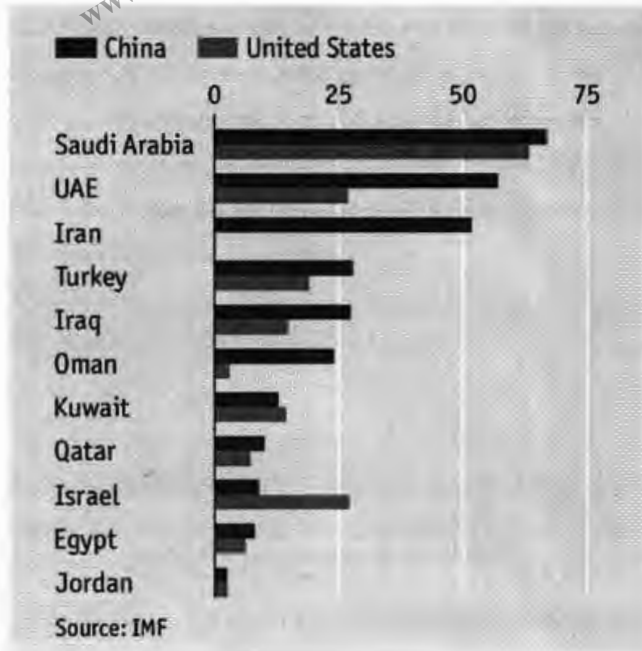
درصدی داشته است. حجم روابط ایران با چین در سال‌های بعد از انقلاب همواره روبه‌افزایش بوده و در سال ۲۰۱۶ این حجم به بالاترین رقم خود در ۴۲ سال اخیر رسید؛ اما از نظر ارزش معاملات دو کشور، شاهد رکورد ۵۲ میلیاردی در سال ۲۰۱۴ بوده‌ایم که در سال ۲۰۱۵ به ۳۲ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۶ به اندکی بیشتر از ۳۴ میلیارد دلار رسید (خبرگزاری میزان، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۶):

در مورد اینکه چرا سهم چین در تجارت با ایران در دوره بعد از انقلاب در مقایسه با قبل از آن به شدت افزایش یافت، باید به یاد داشت که عامل اصلی در این زمینه نه انقلاب که سیاست درهای باز تجاری چین از ۱۹۷۸ به بعد بود که رشد سرسام‌آور صادرات چین به خارج را در پی آورد و با گذشت چند دهه موجب شده است که چین شریک اول تجاری نزدیک به ۱۵۰ کشور جهان باشد. انقلاب اسلامی ایران موجب شد که سهم تجارت با آمریکا از ۲۱ درصد در سال ۱۹۷۸ به صفر درصد کاهش یابد و برعکس، سهم چین از یک درصد در سال ۱۹۷۸ به دو درصد در سال ۱۹۹۱ و هشت درصد در سال ۲۰۰۳ رسید (Garver, 2006: 237) و در سال ۲۰۱۷ با حدود ۲۳ درصد بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران شده است. به این ترتیب، ایران با کنار گذاشتن روابط تجاری با آمریکا به عنوان یکی از دو قدرت اول اقتصادی دنیا (در کنار چین) به ناگزیر به تقویت مناسبات اقتصادی با چین پرداخته است. این مسئله را می‌توان در نمودار شماره ۳ مشاهده کرد. این نمودار به خوبی نشان می‌دهد که چین در خاورمیانه رقابت سختی با آمریکا داشته است؛ اما به سهولت بازارهای ایران را فتح کرده است. یک نکته مهم در زمینه تجارت با چین به مسئله تحریم‌ها مربوط می‌شود. تجارت با چین در اوج تحریم‌های بین‌المللی به بالاترین حد خود رسیده بود و این نشان می‌دهد که با شدت گرفتن تحریم‌ها بر ضد ایران، کاهش تجارت با

سایر کشورها و به‌ویژه اروپا از طریق تجارت بیشتر با چین جبران می‌شود (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱ بهمن ۱۳۹۴). بنابراین، از یک منظر، هرچه ایران در سیاست خارجی بیشتر به انزوا کشیده شود، بیش‌ازپیش به چین وابسته می‌شود و به ناگزیر حجم تجارت با چین افزایش خواهد یافت.

نمودار ۳. رقابت تجاری آمریکا و چین در خاورمیانه

(۲۰۱۴، به میلیارد دلار)



Source: Economist.com

<https://www.weforum.org/agenda/2017/04/is-china-pivoting-towards-the-middle-east/>

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۸۹

حوزه‌های مورد توجه چین در ایران در زمینه اقتصادی، به‌ویژه نفت و صنعت خودروسازی را دربر می‌گیرد. خود چینی‌ها معتقدند که اقتصادهای دو کشور مکمل یکدیگرند و چین خود را در حوزه‌هایی از جمله راه‌آهن، برق، مخابرات، ماشین‌آلات، متالورژی و مصالح ساختمانی دارای مزیت‌های آشکار و رقابتی در ایران می‌داند (اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی استان تهران، ۱۳۹۵). چین در صنعت خودرو ایران پس از توافق هسته‌ای بسیار فعال شده است و شرکت‌های چینی در نمایشگاه بین‌المللی تهران حضور فعالی دارند. همین که رئیس‌جمهور چین تقریباً بلافاصله پس از توافق هسته‌ای به ایران سفر می‌کند، نشان‌دهنده وقت‌شناسی رهبران این کشور و نگاه کاملاً سودجویانه اقتصادی است. چین در زمینه توسعه زیرساخت‌های ارتباطی و به‌ویژه خط آهن و مترو در ایران حضور فعالانه‌ای دارد. در جدول زیر می‌توان شماری از پروژه‌های سرمایه‌گذاری چین در ایران را مشاهده کرد.

جدول ۱. پروژه‌های سرمایه‌گذاری بزرگ چین در ایران از ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۶

تاریخ	میدان/ پروژه	شرکت یا شرکت‌ها	ارزش قرارداد (به میلیارد دلار)
۱۹۹۵	خط ۱ و ۲ متروی تهران	شرکت سرمایه‌گذاری و صندوق بین‌المللی چین	۱/۵
May 2002	نفت مسجد سلیمان	شرکت ملی نفت چین (CNPC) با مشارکت یک شرکت کانادایی	۸۰ میلیون دلار
January 2004	آزادگان	CNPC با مشارکت یک شرکت ژاپنی	۱/۷۶
October 2004	میدان یادآوران	Sinopec (China)	US\$2billion
2006	ایستگاه صادقیه متروی تهران	دولت چین	۲۵۰ میلیون دلار

۹۰ ایران در آینه سیاست خارجی چین

تاریخ	میدان / پروژه	شرکت	توضیحات
June 2006	بلوک نفتی گرمسار	Sinopec (China)	۲۰ میلیون دلار
July 2006	گسترش پالایشگاه اراک	Sinopec	نامعلوم
December 2006	میدان گازی پارس شمالی	شرکت ملی نفت دور از ساحل چین	۱۶ (البته در سال ۲۰۱۱ توسط ایران معلق شد)
2007	فاز میدان نفتی یادآوران	سینوپک	۲ (البته در سال ۲۰۱۵ آغاز شد)
2009	فاز ۱ میدان نفتی آزادگان جنوبی	CNPC	۲/۵ (که البته توسط ایران در ۲۰۱۴ لغو شد)
January 2009	آزادگان شمالی	CNPC	۲ (که در سال ۲۰۱۵ از سر گرفته شد)
February 2010	پارس جنوبی	CNPC	۴/۷ (که البته شرکت چینی در سال ۲۰۱۲ از آن خارج شد)
2015	قطار سریع‌السیر تهران - قم - اصفهان	شرکت مهندسی راه آهن چین	۱
2016	برقی شدن خط آهن تهران - مشهد	شرکت ملی صادرات و واردات ماشین‌آلات چین	۱/۷
در حال مذاکره	فاز ۲ میدان نفتی آزادگان شمالی	CNPC	
در حال مذاکره	فاز ۲ میدان نفتی یادآوران	سینوپک	

Source: <http://www.mei.edu/content/map/defying-expectations-china%E2%80%99s-iran-trade-investments>

سطح تجارت میان ایران و چین در حال حاضر روبه افزایش است و به ویژه در سال ۲۰۱۷ رشد سی درصدی تجارت با چین را شاهد بوده ایم. اسدالله عسکراولادی در سومین همایش بازرگانی و سرمایه گذاری ایران و چین در اتاق بازرگانی ایران یکی از وظایف اتاق بازرگانی ایران و چین را تشویق و جذب سرمایه گذاری فعالان چینی در ایران دانست و افزود که آنچه در روابط دو کشور صدمه نمی خورد، سرمایه گذاری است؛ زیرا می تواند در مقابل هر نوع حادثه تجاری دیگری بایستد و به نفع هر دو کشور است. رئیس اتاق مشترک بازرگانی ایران و چین سال ۲۰۱۷ را در زمینه مبادلات تجاری با چین سال خوبی دانست؛ زیرا حجم تجارت متقابل به مرز چهل میلیارد دلار نزدیک شده است. او پیش بینی کرد که در سال ۲۰۱۸ مبادلات تجاری با چین به مرز پنجاه میلیارد دلار برسد. این امر حاکی از افزایش بیست درصدی تجارت با چین خواهد بود (ایستا، ۱۰ بهمن ۱۳۹۶). در سال ۱۳۹۵ حجم تجارت غیرنفتی ایران و چین حدود نوزده میلیارد دلار بود که با احتساب یازده میلیارد دلار صادرات نفتی به حدود سی میلیارد دلار می رسد (The Financial Tribune, Jan-Nov 201). در همین حال، تجارت ایران با اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۷ با رشدی حدوداً ۵۶ درصدی به ۲۵ میلیارد دلار رسید.

اندیشه های اقتصادی رهبری چین

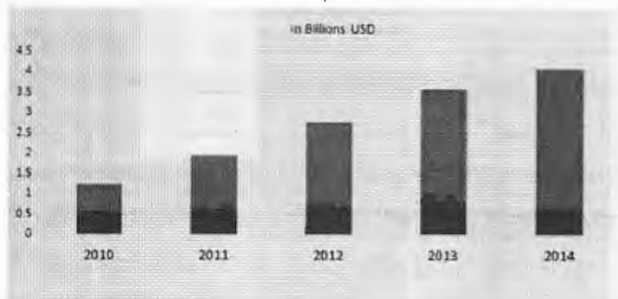
در نوزدهمین کنفرانس حزب کمونیست چین، رهبری مرکزی چین با محوریت شی جین پینگ تثبیت شد و اندیشه های شی در مورد سوسیالیسم با ویژگی های چینی برای عصر نوین سرلوحه توسعه این کشور قرار گرفت. بر این اساس، چین باید تا سال ۲۰۲۰ از جامعه ای نسبتاً شکوفا در همه جوانب برخوردار شود و در دو مرحله تا سال ۲۰۵۰ به یک قدرت بزرگ و مدرن سوسیالیستی تبدیل

شود. مسیر توسعه اقتصادی چین هم ترسیم شد. گزارش نوزدهمین کنفرانس حزب یک دستور کار سیاستی شفاف است. این کشور مدعی است که تحقق این دستور کار فرصت‌هایی نیز برای توسعه دیگر کشورها فراهم می‌کند. این گزارش سیاست‌های آینده پکن را به‌خوبی روشن می‌سازد. سیاست اقتصادی این کشور بر مبنای این اهداف شکل گرفته است: یک ضرورت، یک وظیفه کلیدی و سه نبرد حیاتی. ضرورت کلیدی در اینجا تبدیل و گذار اقتصاد چین از رشد پرشتاب به توسعه برخوردار از کیفیت بالاست. در چنین بستری است که این کشور اصلاحات اقتصادی کلان و ساختاری و سیاست‌های اجتماعی خود را تدوین می‌کند. درآمد سرانه چینی‌ها از سطح حدود هشت هزار دلار فعلی به بالاتر از ده هزار دلار افزایش خواهد یافت. به‌همین دلیل، چین بیش از آنکه به کمیت اهمیت بدهد به اصلاحات ساختاری و کیفیت بها خواهد داد. این یک الگوی نوین اقتصادی است که برای صنایع و خدمات نوینی فرصت‌های بی‌شماری فراهم می‌کند. در این الگو مصرف داخلی نقش بیشتری در کمک به رشد اقتصادی بازی خواهد کرد و درصد مصرف انرژی برای هریک واحد تولید ناخالص داخلی کاهش خواهد یافت. وظیفه کلیدی چین اصلاح در جنبه عرضه اقتصاد خود است به‌گونه‌ای که عرضه محصولات با کیفیت بالا را فراهم کند. سه نبرد بسیار مهمی که دولت چین مصمم به پیروزی در آنهاست عبارتند از: ۱. پیشگیری و حل و فصل مخاطرات عمده؛ ۲. کاهش هدفمند فقر؛ و ۳. کنترل آلودگی است. در زمینه مخاطرات، این حکومت به اصلاحات در بخش مالی خود می‌پردازد. در نبرد دوم در پنج سال گذشته شمار فقرا در مناطق روستایی از صد میلیون نفر به سی میلیون نفر کاهش یافته است. پکن مصمم است که ظرف سه سال آینده فقر مطلق در مناطق روستایی را به صفر کاهش دهد (World Economic Forum, 2018).

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۹۳

بنابراین، اقتصاد چین به مرحله‌ای گام گذاشته است که از آن به نیوترمال یاد می‌شود. در این مرحله در حوزه‌هایی همچون نرخ رشد، الگوی اقتصادی، ساختار اقتصادی، و پیشران‌های رشد تغییرات بزرگی ایجاد می‌شود (World Economic Forum, 2017). این تحول بزرگ اقتصادی بر روی روابط با ایران هم اثرگذار خواهد بود. پکن به تدریج اقتصاد خود را به سوی سوق می‌دهد که به جای کمیت‌محوری، کیفیت‌محوری را دنبال کند. در همین راستا، آن کشور در حوزه انرژی هم می‌کوشد که به استفاده از انرژی‌های پاک روی آورد و به تدریج از اتکا بر زغال‌سنگ و نفت بکاهد.

نمودار ۴. سرمایه‌گذاری مستقیم چین در ایران (به میلیارد دلار)

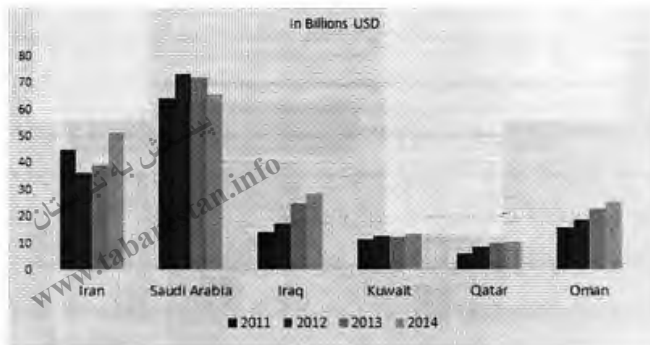


Source: National Bureau of Statistics of China, Ministry of Commerce

برخی از مشکلاتی که اخیراً در روابط با چین ایجاد شده عبارتند از: سخت‌تر شدن برخوردها به هنگام ورود به چین؛ بسته شدن حساب‌های بانکی دانشجویان و تجار ایرانی در چین؛ عدم صدور مجوز سرمایه‌گذاری‌های جدید در ایران؛ ادامه مشکل پرداخت‌های بانکی و مخالفت با عضویت ایران در سازمان همکاری‌های شانگهای (سلطانی، ۱۳۹۶). برپایه یک دیدگاه، آنچه موجب

شده است که چینی‌ها در مراودات خود با ایران دچار تردید شوند، بروز مشکلاتی است که نشان از عدم پایداری طرف ایرانی به تعهدات خود دارد و اینکه ریسک سرمایه‌گذاری در ایران بالاست. به‌علاوه، با توجه به آنکه چین دائماً در حال ارتقای سطح پیشرفت فناوری و سایر جوانب اقتصاد خود است و در مقابل، ایران دائماً در حال درجا زدن است، امکان همکاری بین تجار دو طرف روزبه‌روز سخت‌تر می‌شود و این بدان دلیل است که نتوانسته‌ایم هم‌نای چین رشد کنیم. نبود ثبات در برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران موجب شده است که چین هم همچون سایر کشورها نتواند چشم‌انداز معتبری برای حضور در ایران داشته باشد. سخت بودن کار با ایران در زمینه اقتصادی به این دلیل که پیوستگی بانکی با نظام بانکی جهانی نداریم، از دیگر موانع و مشکلات در روابط بین ایران و چین است. چین به آینده اقتصادی ایران با تردید و دودلی می‌نگرد و از این‌رو، شرکت‌های چینی در صنعت نفت و گاز ایران تعلل را در دستور کار خود دارند. در راهبرد جاده ابریشم نوین چین هم ایران به‌لحاظ اهمیت برای چین، زیر سایه پاکستان قرار گرفته است. از سوی دیگر، نگرانی‌هایی نیز در ایران در مورد وابستگی به اقتصاد چین وجود دارد. مسئله کالاهای بی‌کیفیت چینی نیز همواره در ایران مطرح بوده است و همین امر وجهه خوبی از کالای چینی در بازار ایران ترسیم نمی‌کند. چینی‌ها در مراوات بانکی‌اش با ایرانی‌ها بسیار محافظه‌کارانه برخورد می‌کنند و به‌جز یکی دو بانک چینی (کولون بانک)، سایر بانک‌ها حاضر به باز کردن حساب برای ایرانی‌ها نیستند. از این نظر، چینی‌ها از اروپایی‌ها هم سختگیرتر هستند (تجارت فردا، ۴ شهریور ۱۳۹۶)؛ به‌طوری‌که بروز مشکلات مالی اخیر برای تجار و دانشجویان ایرانی در چین نشان از همین مسئله دارد.

نمودار ۵. رشد تجارت چین با کشورهای خاورمیانه (به میلیارد دلار)



*ستون‌ها برای هر کشور به ترتیب از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴

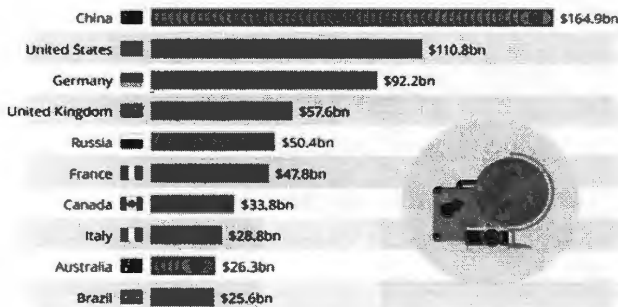
Source: UN comtrade
<https://comtrade.un.org/>

گردشگری و راه ابریشم؛ فرصت‌های نوین اقتصادی

در سال ۲۰۱۷ بیش از ۱۲۹ میلیون نفر چینی به‌عنوان گردشگر به سایر کشورهای جهان سفر کردند. براساس برخی پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۱۹ حجم گردشگری خروجی چین به ۱۷۳ میلیون نفر می‌رسد که ۱۷۳ میلیارد دلار نیز هزینه می‌کنند. بر همین اساس، نفوذ به بازار پرونق گردشگری چین و جذب و ترغیب گردشگران چینی برای سفر به ایران می‌تواند جزو برنامه‌های مهم و راهبردی بازاریابی گردشگری قلمداد شود (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲۸ دی ۱۳۹۶). در مقاله رئیس‌جمهور چین در روزنامه ایران هم به مسئله گردشگری به‌عنوان یکی از حوزه‌های همکاری دو کشور اشاره شده است (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۹۴)؛ این درحالی است که تاکنون از این ظرفیت استفاده چندانی صورت نگرفته است. با این حال، با توجه به تأکید بسیار زیاد چین بر روی ابتکار کمربند و جاده می‌توان از آن به‌عنوان محمولی جهت

جذب گردشگران چینی استفاده کرد. هم‌اکنون چینی‌ها به بزرگ‌ترین گروه جهانگرد در جهان تبدیل شده‌اند و باید از این فرصت به‌خوبی بهره گرفت. در واقع، به برکت بهبود شاخص‌های اقتصادی در چین، ده درصد جمعیت این کشور به خارج سفر می‌کنند. «ده درصد جمعیت این کشور عددی معادل ۱۳۰ میلیون نفر است و اگر ما بتوانیم تنها ده درصد این ۱۳۰ میلیون نفر را جذب کنیم و هریک تنها دو هزار دلار آمریکا در ایران هزینه کند ۲۶ میلیارد دلار درآمد کسب خواهیم کرد؛ یعنی نصف کل درآمد سالانه نفتی». این درحالی است که سهم ایران از کل گردشگران چینی تنها رقم ناچیز هشتاد هزار نفر است (عصر ایران، ۱۳۹۶). همان‌گونه که در نمودارهای شماره ۳ و ۴ مشاهده می‌شود درحال حاضر چین بیشترین آمار جهانگرد را داراست و این یکی از شاخص‌های رشد ثروت در آن جامعه است. با این حال، همان‌طور که گفته شد سهم ایران از این صنعت پرسود بسیار ناچیز است.

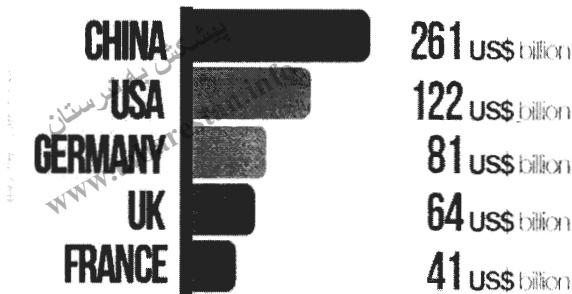
نمودار ۶. هزینه‌های بین‌المللی گردشگری؛ چین بیشترین جهانگرد را به خود اختصاص داده است (۲۰۱۴، آمار به میلیارد دلار)



Source: United Nations World Tourism Organization

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۹۷

نمودار ۷. کشورهای مبدأ بیشترین جهانگرد در سال ۲۰۱۶ و هزینه کرد آنها
(ارقام به میلیارد دلار)



Source: World Trade Organization (UNWTO) April, 2017

درمورد جایگاه ایران در ابتکار یک کمربند یک جاده دو دیدگاه متناقض وجود دارد؛ در یک دیدگاه ایران از جایگاهی محوری در این طرح برخوردار است و در واقع، چین بدون همراهی ایران قادر به تحقق رؤیای خود نخواهد بود؛ در دیدگاه دوم درست عکس آن بیان می شود و براساس سرمایه گذاری های چین و توجه این کشور به دیگران این نتیجه حاصل می شود که چین اهمیتی برای ایران قائل نیست. تهران در طول چند دهه گذشته به دلیل رقابت راهبردی با واشینگتن بهای سنگینی پرداخته است و از بسیاری از پروژه های انرژی و خط لوله منطقه کنار گذاشته شد. همین امر به تدریج بر روی جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ایران اثرگذار بوده است و پیامد آن را می توان در نگاه دیگر کشورها، از جمله چین به ایران هم مشاهده کرد. باید توجه داشت که حجم

مراودات اقتصادی ایران با چین کمتر از یک درصد کل تجارت خارجی چین را تشکیل می‌دهد. این به معنای لزوم شناخت جایگاه خود در منظومه اقتصادی چین است و اینکه اهداف و انتظارات باید با ظرفیت‌ها همخوانی داشته باشند. این کشور در قالب راهبرد راه ابریشم خود به اقدامی مثبت زده است که با طرح مارشال آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم مقایسه می‌شود و به‌طور بالقوه و در بلندمدت می‌تواند در اقتصاد جهانی پیامدهای پایدار و برجای بگذارد.

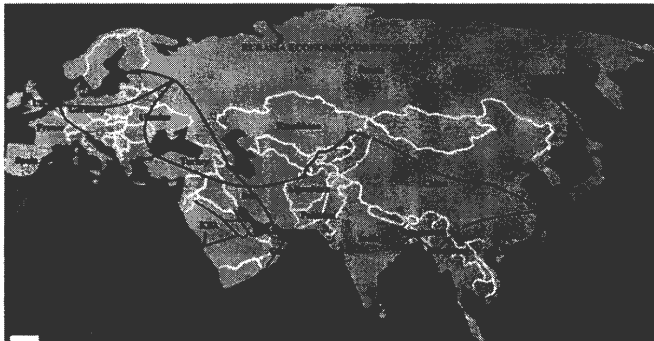
باین‌حال، جایگاه ایران در راهبرد راه ابریشم نوین چین تثبیت شده نیست و مثلاً در مقایسه با پاکستان به‌وضوح می‌توان ارجحیت پاکستان برای چین را تشخیص داد. چین در مورد پاکستان پروژه راه‌گذر اقتصادی چین - پاکستان^۱ را با بیش از شصت میلیارد دلار سرمایه‌گذاری اعلام کرده است، حال آنکه از چنین اقدامی در مورد ایران خودداری کرده است؛ شاید به‌همین دلیل است که ایران نیز ترجیح داده است که در پی اجرای راه‌گذر ترابری بین‌المللی شمال - جنوب^۲ با مشارکت روسیه و هند برآید. به این ترتیب، دو بندر گوادر و چابهار به کانون دو پروژه بزرگ منطقه‌ای تبدیل شده‌اند که بیشتر رقیب یکدیگر محسوب می‌شوند.

دو پروژه راه‌گذر اقتصادی چین - پاکستان و راه‌گذر ترابری بین‌المللی شمال - جنوب دارای اهداف مشابهی برای چین و هند هستند؛ با این تفاوت که در اولی پاکستان و بندر گوادر و در دومی ایران و بندر چابهار به کانون این طرح‌ها تبدیل شده‌اند. اگر بخواهیم به مقایسه نقاط قوت و ضعف این پروژه‌ها بپردازیم، باید بگوییم که در INSTC در مقایسه با CPEC شمار بیشتری از کشورهای آسیای غربی دخیل می‌شوند، حال آنکه در CPEC چنین نیست؛ البته، در INSTC شمار شرکا بیشتر از CPEC است که نشان می‌دهد کار برای

1. CPEC
2. INSTC

اجرایی شدن آن سخت‌تر است؛ کار اجرای CPEC زودتر آغاز شده است و میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری برای آن تعیین شده است، حال آنکه INSTC هنوز در مرحله برنامه‌ریزی است و سرمایه‌گذاری تعیین شده برای آن در حد میلیون‌ها دلار است (Dijkshoorn, 2017)؛ باین حال یک برتری INSTC بر CPEC امنیت بهتر در مسیر اجرای آن است. در واقع، مشکلات امنیتی در پاکستان و به‌ویژه در بلوچستان چنان شدید است که برخی معتقدند پروژه چین در پاکستان فاقد منطق اقتصادی است (اسمال، ۲۰۱۶). در نقشه زیر می‌توان مسیرهای متفاوت دو پروژه بالا به‌علاوه راه ابریشم نوین چین را مشاهده کرد. البته باید گفت که پکن در قالب ابتکار جاده و کمربند خود تاکنون هفت مسیر را تعیین کرده است. در نقشه زیر رنگ آبی مسیر اصلی راه ابریشم چین؛ مسیر قرمز راه‌گذر ترابری شمال - جنوب و مسیر زرد راه‌گذر اقتصادی چین - پاکستان را نشان می‌دهد.

نقشه ۱. مجموعه‌ای از پروژه‌های ترابری در اوراسیا



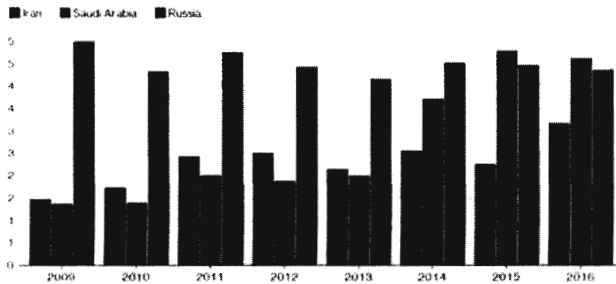
Source:

<https://www.globalvillagespace.com/kunming-chinas-south-eurasian-connectivity-hub/>

انرژی کانون مبادلات تجاری ایران - چین

انرژی را می‌توان ستون استوار روابط اقتصادی ایران و چین تلقی کرد. چین در سال‌های اخیر همواره بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران بوده است و حتی در اوج تحریم‌های بین‌المللی به خرید نفت از ایران همچنان ادامه داد. نیاز اقتصاد بسیار بزرگ و روبه‌رشد چین موجب شده است که ایران به‌عنوان یک کشور برخوردار از منابع گسترده نفت مورد توجه چین قرار داشته باشد. اهمیت بی‌بدیل انرژی برای چین و نقش حیاتی آن برای تداوم رشد اقتصادی چین بر هیچ ناظر و تحلیلگری پوشیده نیست و از آنجاکه خلیج فارس، آسیای مرکزی و دریای خزر از منابع اصلی انرژی در جهان هستند چین به ناگزیر دسترسی مطمئن به این منابع انرژی را در اولویت قرار داده است.

نمودار ۸ واردات نفت سالیانه چین از ایران، روسیه و عربستان
(به میلیون تن)



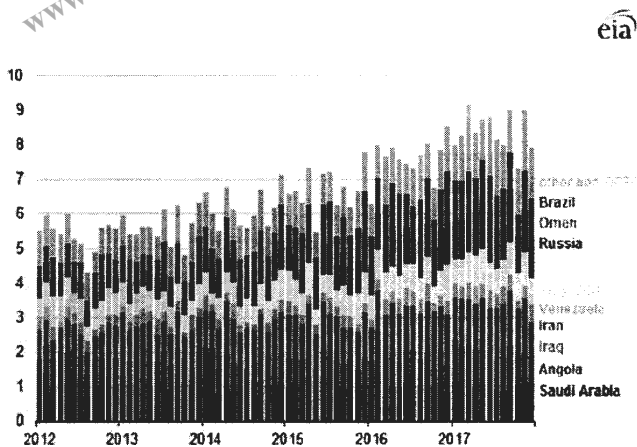
*ستون‌ها به ترتیب از چپ به راست شامل ایران، عربستان و روسیه

Source: Chinese Customs Service/ Bloomberg

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۱۰۱

باین‌حال، در حوزه نفت باید به کاهش سهم ایران در تأمین نفت چین از هیجده درصد در سال ۲۰۰۱ به هشت درصد در سال ۲۰۱۴ اشاره کرد که نتیجه سیاست تنوع‌بخشی چین بوده است. در نمودار شماره ۸ می‌توان به رقابت سخت سه کشور ایران، روسیه و عربستان برای صدور نفت به چین پی برد.

نمودار ۹. کشورهای تأمین‌کننده نفت خام چین
(آمار به میلیون بشکه در روز)



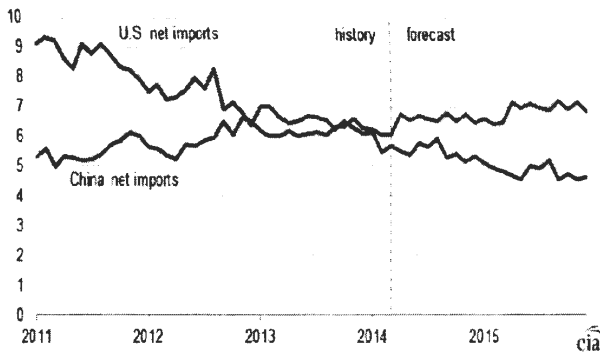
Source: China General Administration of Customs, Based on Bloomberg, L. P.

بنابراین دو سیاست تنوع‌بخشی و تلاش برای استقلال انرژی چشم‌انداز مثبتی در زمینه صادرات نفت و گاز به چین به دست نمی‌دهد. چین در زمینه انرژی سیاست مشابهی را به‌طور همزمان در داخل و خارج به اجرا می‌گذارد. در خارج همان‌گونه که گفته شد بر روی تنوع‌سازی و امنیت مسیرهای انتقال انرژی تمرکز می‌شود و در داخل

۱۰۲ ایران در آینه سیاست خارجی چین

به تغییرات ساختاری دست زده است همچون حرکت از کمیت به سوی کیفیت در بخش انرژی و نیز افزایش چشمگیر بهره‌وری در مصرف انرژی. پکن همچنین در زمینه استفاده از انرژی‌های پاک رهبری جهانی را به دست گرفته است. با این همه، امنیت نفت برای چین همچنان یک چالش خواهد بود؛ زیرا رشد تقاضا برای نفت از هشت میلیون بشکه نفت در حال حاضر به سیزده میلیون بشکه در سال ۲۰۴۰ افزایش خواهد یافت. در نمودار شماره ۹ می‌توان به متنوع شدن منابع تأمین‌کننده نفت چین پی برد.

نمودار ۱۰. واردات نفت آمریکا و چین از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶
(ارقام به میلیون بشکه در روز)



Source: <https://www.cia.gov/todayinenergy/detail.php?id=15531>

سیاست انرژی چین در خاورمیانه و به‌طور خاص خلیج فارس در مقایسه با دو دهه گذشته دچار تحول اساسی شده است؛ به این صورت که چین برخلاف گذشته که نگران منابع انرژی بود و می‌کوشید در رقابت با غرب و به‌ویژه آمریکا دسترسی تضمین‌شده‌ای به کشورهای انرژی‌خیز غرب آسیا داشته باشد؛

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۱۰۳

در حال حاضر از یک سو، با وفور عرضه انرژی در جهان دغدغه کمتری از این جهت احساس می‌کند و در همان حال، آمریکا را برخلاف قبل، رقیبی در این عرصه نمی‌بیند و تمرکز بیشتر خود را بر روی تضمین امنیت مسیرهای انتقال انرژی و همچنین توسعه تولید داخلی انرژی گذاشته است. این تحول بزرگ بر روی کشورمان و آینده روابط آن با چین هم قطعاً اثرگذار خواهد بود. به علاوه، چین به سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر روی آورده است و هم‌اکنون در این زمینه رتبه اول جهانی را دارد (Institute for Energy Economics and Financial Analysis, January 2018). در نمودار ۱۰ می‌توان روند کاهشی واردات نفت آمریکا در مقایسه با چین را مشاهده کرد. نمودار ۱۱ هم روند کاهشی واردات نفت آمریکا از خلیج فارس را به تصویر می‌کشد.

نمودار ۱۱. واردات نفت خام آمریکا از منطقه خلیج فارس
(آمار به هزار بشکه در روز)



Source: U. S. Energy Information Administration

چین در زمینه گاز همچنان تا سال‌ها به واردات متکی خواهد بود، اما از یک سو، به افزایش مداوم سطح تولید داخلی روی آورده است و از سوی دیگر،

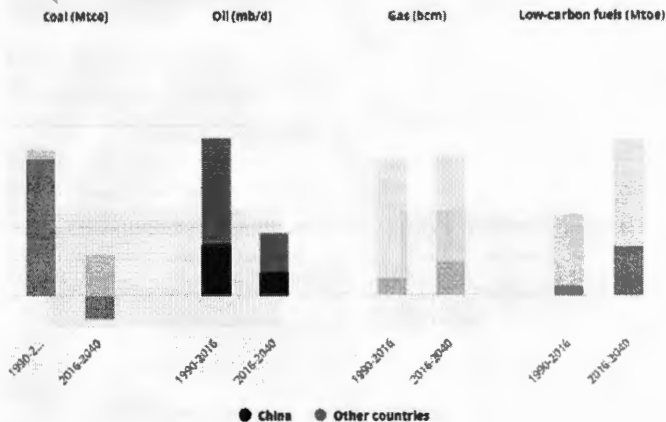
بر روی گاز شیل نیز سرمایه‌گذاری کرده و امیدوار است که در آینده سهم گاز شیل را افزایش دهد (Reuters, February 5, 2018). یک تحول بزرگ در این حوزه در سال‌های اخیر، کشف منابع نفت و گاز شیل در آمریکا و تأثیر آن در استقلال این کشور از واردات انرژی شده است؛ امری که موجب شد از شدت رقابت بر سر منابع انرژی در غرب آسیا کاسته شود و بی‌روزر ناآرامی و حتی جنگ در این منطقه تأثیر چندانی بر روی قیمت‌های جهانی انرژی نداشته باشد. در بلندمدت اهمیت گاز برای چین در مقایسه با بحال سنگ و نفت روبه‌افزایش خواهد بود. تحولات ساختاری و فناوری در اقتصاد چین ضرورت تنوع بخشیدن به منابع تأمین انرژی و امنیت عرضه به‌علاوه تلاش برای کاهش آلودگی‌های زیست‌محیطی با بهره‌گیری بیشتر از منابع انرژی پاک، گاز را به‌عنوان یکی از منابع اولویت‌دار چین مطرح کرده است. برآوردها حکایت از آن دارند که سهم گاز در اقتصاد چین تا چند دهه آینده به‌طور پیوسته افزایش خواهد یافت. دلیل این مسئله آن است که گاز هم ارزان است و وفور بیشتری از نفت دارد و آلودگی بسیار کمتری هم ایجاد می‌کند؛ ضمن اینکه عمر ذخایر گاز بسیار بیشتر از نفت است. در نمودار ۱۲ می‌توان روند تغییر الگوی مصرف انرژی در چین را مشاهده کرد.

علاقه‌مندی چین به منابع انرژی ایران صرفاً به این دلیل نیست که آن کشور تا چند دهه آینده همچنان به واردات انرژی نیاز مبرم خواهد داشت؛ در واقع، چین به این دلیل به منابع انرژی ایران و خرید نفت از ایران اهمیت می‌دهد که به‌دلیل همسویی راهبردی دو کشور حتی در صورت بروز جنگ میان چین و آمریکا، ایران از صدور نفت به چین دست برنخواهد داشت. بنابراین، تهران شریک مطمئنی برای پکن در زمینه انرژی است. از سوی دیگر، شرکت‌های مطرح چینی در حوزه انرژی همچون شرکت ملی نفت چین (CNPC)،

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۱۰۵

سینوپک، و شرکت ملی نفت دور از ساحل چین، سرمایه‌گذاری‌های بسیار پرسودی در میدان نفتی و گازی ایران صورت می‌دهند و این مسئله از نگاه رهبری چین دور نمانده است (Scott and Nader, 2012: 18).

نمودار ۱۲. مقایسه تغییر در مصرف منابع انرژی گوناگون
(به ترتیب از چپ به راست شامل: زغال‌سنگ، نفت، گاز و سوخت‌های تمیز)
در چین و سایر کشورهای جهان



Source:

<https://www.carbonbrief.org/in-depth-iaa-predicts-rise-of-cheap-renewables-and-chinas-move-away-from-coal>

با توجه به آنکه چالش روابط ایران با غرب همچنان ادامه یافته است، تهران برای جذب سرمایه‌گذاری موردنیاز خود در بخش انرژی چاره‌ای جز روی آوردن به پکن، مسکو و دهلی نو نداشته است. به گفته آقای بیژن زنگنه، وزیر

نفت ایران، «در مجموع، بیش از دویست میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در صنعت نفت ایران مورد نیاز است»؛ این جمله‌ای است که بارها آن را اعلام کرده است تا شدت نیاز صنعت پتروشیمی ایران توسعه کشور به نقدینگی مشخص شود (اقتصاد آنلاین، ۷ آذر ۱۳۹۶). آقای زنگنه معتقد است که چین در قراردادهای نفتی ایران، شریکی راهبردی است (دنیای اقتصاد، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۵)؛ اما در مقابل، ایران حاضر به سرمایه‌گذاری در صنعت نفت چین نشده است و البته توان آن را نداشته است. اگر بخواهیم مقایسه‌ای بین ایران و عربستان داشته باشیم، درمی‌یابیم که عربستان یکی از سرمایه‌گذاران مطرح در صنعت پالایشگاهی چین است؛ به طوری که شرکت آرامکوی عربستان در حال تبدیل شدن به یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران در صنعت پالایشگاهی چین است (Reuters, AUGUST 23, 2017).

نتیجه‌گیری

در ایران چهار نوع نگاه متمایز به چین وجود دارد که در غالب آنها اقتصاد محور اصلی را تشکیل می‌دهد: یک نگاه کاملاً منفعت‌طلبانه اقتصادی؛ نگاهی کاملاً استراتژیک و نگاهی یکسره منفی و محتاطانه. علاوه بر این سه نگاه، یک نگرش عبرت‌آموز هم وجود دارد که به دردهای کشور از منشور الگوی توسعه چین می‌نگرد (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۴۹ - ۷۴). نگاه بدبینانه به چین با بروز حادثه تصادف نفت‌کش ایرانی سانچی با یک کشتی فله‌بر چینی در آب‌های دریای چین جنوبی و انتقاد شدید به نوع واکنش چینی‌ها به خوبی عیان شد. این مسئله بدون پیش‌زمینه نیست. صدمات اقتصاد ایران به دلیل سرازیر شدن کالاهای نامرغوب چینی یکی از این دلایل است. بروز مشکلات برای تجار و دانشجویان ایرانی در چین در این اواخر از دلایل دیگر آن است. بی‌میلی چین

به عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای نشان از آن دارد که این روابط را نمی‌توان راهبردی خواند. یک سیاست چین این است که تاجایی که امکان دارد موجب انحراف توجه آمریکا از رقابت با پکن شود و در همین زمینه ایران و خصوصت پایدار آن با آمریکا گزینه مطلوبی محسوب می‌شود.

در پاسخ به این پرسش که چه عواملی در دوره بعد از انقلاب موجب شد که روابط ایران و چین به‌طور پیوسته روبه‌گسترش بگذارد، می‌توان به مواردی چون ماهیت انقلابی نظام‌های سیاسی دو کشور، نیاز ایران به یک منبع تأمین‌کننده سلاح در دوران جنگ و نیاز چین به حضور در خاورمیانه و جذب یک شریک قدرتمند، نگاه چین به ایران به‌عنوان یک بازار مناسب و غیره اشاره داشت. موشک ضدکشتی کرم ابریشم در این دوره به‌نماد سطح روابط دو کشور تبدیل شد. سهم چین در تجارت با ایران از یک درصد در زمان انقلاب تنها به دو درصد در بیش از یک دهه بعد افزایش یافت (ارغوانی، ۱۳۹۴: ۹-۴۱). در این دوره ایران هنوز دارای تنوع شرکای تجاری شرقی و غربی بود و انرژی به رکن روابط با چین تبدیل نشده بود. در دوره بعد از جنگ، نوع روابط دو کشور به چند دلیل به‌تدریج به حوزه اقتصادی محدود شده و از توسعه روابط راهبردی و نظامی دو کشور کاسته شد. توسعه روابط چین با آمریکا، حرکت ایران به‌سوی سازندگی و خروج از انزوای بین‌المللی، کاهش اهمیت راهبردی ایران برای چین با فروپاشی شوروی، حرکت چین به‌سوی برقراری توازن در روابطش با ایران و اعراب از زمره این دلایل بودند (همان). در دوره ریاست‌جمهوری آقای خاتمی چین به‌عنوان یک الگوی موفق توسعه تثبیت شد و به موازات گسترش تجارت چین با جهان خارج، ایران هم به توسعه حجم تجارت خود با چین اقدام کرده و حجم تجارت از یک میلیارد دلار در سال ۷۶ به بیش از هفت میلیارد دلار در سال ۱۳۸۱ رسید. در این دوره

۱۰۸ ایران در آینه سیاست خارجی چین

چین به‌عنوان یکی از سرمایه‌گذاران مطرح در صنعت نفت و گاز ایران مطرح شد؛ به‌این‌ترتیب، در این دوره الگوی روابط ایران و چین به‌تدریج روبه‌توسعه گذاشت و اقتصاد، تجارت و انرژی در این روابط بر سایر مؤلفه‌ها پیشی گرفت. با شتاب گرفتن رشد اقتصادی چین، سطح مبادلات ایران و چین هم به‌شدت روبه‌گسترش گذاشت.

منابع
فارسی

۱. اقتصاد نیوز، «سهم ایران از تجارت جهانی چقدر است؟» ۱ مرداد ۱۳۹۶؛
<<https://www.eghtesadnews.com>
بخش -اقتصاد-در-رسانه-ها-۱۷۶۶۳۷/۶۷-سهم-ایران-از-تجارت-جهانی-
<چقدر-است>
۲. ایرنا، «روحانی: درباره افزایش حجم روابط ایران و چین به ششصد میلیارد دلار گفتگو کردیم»، ۳ بهمن ۱۳۹۴؛
<<http://www.irna.ir/fa/News/81931771>>
۳. ایرنا، «رشد ۲۰/۵ درصدی ارزش تجارت ایران و چین در یازده ماهه ۲۰۱۷، ۲۸ دی ۱۳۹۶»؛ <<http://www.irna.ir/fa/News/82799847>>
۴. ایسنا، «وعده عسکراولادی برای تجارت ۵۰ میلیارد دلاری با چین»، ۱۰ بهمن ۱۳۹۶؛
<<https://www.isna.ir/news/96111005514/>-
<تجارت-۵۰-میلیارد-دلاری-با-چین>
۵. اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی استان تهران، «آمار کل واردات و صادرات به مقصد ج.ا.ایران (گمرک - کشور - تعرفه) در سال ۱۳۹۵»؛
<http://www.tccim.ir/ImpExpStats_TariffCustomCountry.aspx?mode=doit>
۶. اسمال، اندرو (۲۰۱۶)، محور چین - پاکستان: ژئوپلیتیک نوین آسیا، ترجمه محمدحسین دهقانیان، تهران: مؤسسه مطالعاتی ابرار معاصر تهران.
۷. ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۴)، «روابط ایران و چین در دوره احمدی‌نژاد: سیاست نگاه به شرق و تأثیرات ساختاری»، مطالعات روابط بین‌الملل، زمستان، شماره ۳۲، صص. ۹-۴۱.
۸. اقتصاد آنلاین، «سرمایه داخلی توان تأمین مالی پروژه‌های نفتی را دارد؟»، ۷ آذر ۱۳۹۶؛
<<http://www.eghtesadonline.com/>-سرمایه-۲۳۴۲۱۰/۹-

- <داخلی-توان-تامین-مالی-پروژه-های-نفتی-را-دارد
۹. پدرام سلطانی، «چین عزیز» برای چینی بندزده اقتصاد ایران چه نقشه‌ای
می‌چیند؟» تابناک، ۱۱ دی ۱۳۹۶؛
<<http://www.tabnak.ir/fa/news/760434/>-چین عزیز برای-چینی-بند-
زده-اقتصاد-ایران-چه-نقشه-ای-می-چیند
۱۰. تجارت فردا، «دست‌اندازهای رابطه تجاری ایران و چین فردا گفتگو با فریال
مستوفی»، ۴ شهریور ۱۳۹۶؛ <<http://www.tejaratefarda.com/>-بخش-
ایران-اقتصاد-۲۳۰۳/۴۱-دروازه-گشوده>
۱۱. خبرگزاری میزان، «سهم یک چهارمی چین از تجارت ایران/ اقتصاد سال ۹۶
درگیر سوبسید دادن به سیاست»، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۶؛
<<http://www.mizanonline.com/fa/news/301610/>-سهم-یک-چهارمی-
>چین-از-تجارت-ایران-اقتصاد-سال-۹۶-درگیر-سوبسید-دادن-به-سیاست
۱۲. خبرگزاری جمهوری اسلامی، «چشم‌انداز روشن آینده روابط چین و ایران»، ۱
بهمن ۱۳۹۴؛ <<http://www.irna.ir/fa/News/81929814>>
۱۳. خدیو، مهرداد، «کالای چینی هزار هزار، گردشگر چینی اندک شمار»، عصر
ایران، ۱ اسفند ۱۳۹۶؛
<<http://www.asriran.com/fa/news/593937/>-کالای-چینی-هزار-هزار-
>گردشگر-چینی-اندک-شمار
۱۴. دنیای اقتصاد، «زنگنه: چین شریک راهبردی ایران است»، ۲۷ اردیبهشت
۱۳۹۵؛
<<https://donya-e-eqtasad.com/>-۳۰۵۷۰۵۰/۶۲-خوان-
>زنگنه-چین-شریک-راهبردی-ایران
۱۵. شی جین‌پینگ، «چشم‌انداز روشن آینده روابط چین و ایران»، خبرگزاری
جمهوری اسلامی، ۱ بهمن ۱۳۹۴؛
<<http://www.irna.ir/fa/News/81929814>>

۱۶. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰)، «مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران»، روابط خارجی، بهار ۱۳۹۰، دوره ۳، شماره ۹، صص. ۷۴-۴۹.

۱۷. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین»، مطالعات راهبردی، تابستان، شماره ۶، ص. ۱۳۶.

پیشگش به تبرستان
www.tabarestan.info

انگلیسی

1. Chen Aizhu, "China's soaring natural gas output unable to meet demand set loose in pollution fight" **Reuters**, February 5, 2018; <<https://www.reuters.com/article/us-china-pollution-gas-production/chinas-soaring-natural-gas-output-unable-to-meet-demand-set-loose-in-pollution-fight-idUSKBN1FP006>>
2. China 2017 Review, "World's Second-Biggest Economy. Continues to Drive Global Trends in Energy Investment" **Institute for Energy Economics and Financial Analysis**, January 2018; <<http://ieefa.org/wp-content/uploads/2018/01/China-Review-2017.pdf>>
3. **The Financial Tribune**, "Iran Non-Oil Exports to China Up 27%", December 30, 2017; <<https://financialtribune.com/articles/economy-domestic-economy/78894/iran-non-oil-exports-to-china-up-27>>
4. **The Financial Tribune**, "Iran-EU Trade Tops €18b, Italy Tops List of Partners (Jan-Nov 2017)" January 22, 2018; <<https://financialtribune.com/articles/domestic-economy/80472/iran-eu-trade-tops-18b-italy-tops-list-of-partners-jan-nov-2017>>
5. **Harold, Scott and Alireza Nader**, (2012) "China and Iran; Economic, Political and Military Relations" RAND Corporation, p. 18.
6. Keating, Joshua (2014) "China claims title of World's top trading nation" **The Slate**; <http://www.slate.com/blogs/the_world_/2014/01/13/china_claims_title_of_world_s_top_trading_nation.html>
7. Liu He, (2018) "China's Economic Policy" **World Economic Forum**; <<https://www.youtube.com/watch?v=M1i6Lrnkvsc>>
8. **Reuters**, "Saudi Aramco to sign China's Yunnan refinery deal in 6

months” AUGUST 23, 2017;

<<https://www.reuters.com/article/saudi-china-oil/saudi-aramco-to-sign-chinas-yunnan-refinery-deal-in-6-months-falih-idUSL8N1L94F3>>

9. Xi Jinping, (2017) “Davos 2017 - Opening Plenary with Xi Jinping, President of the Peoples Republic of China” **World Economic Forum**;

<<https://www.youtube.com/watch?v=Ys6skqxQKMk>>

فصل چهارم

ایران و راهبرد راه ابریشم نوین چین

مقدمه

راهبرد راه ابریشم نوین چین موسوم به «ابتکار کمربند و جاده»^۱ را می‌توان مهم‌ترین راهبردی دانست که چین در عرصه سیاست خارجی به اجرا گذاشته است و می‌تواند پیامدهایی چنان چشمگیر برجای گذارد که موجب تغییر ساختار منطقه‌ای و جهانی شود. حضور بیش از شصت کشور در مسیر راهبرد چین به‌خوبی گویای بزرگی این طرح است و در مقایسه با طرح مارشال آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم، چندین مرتبه بزرگ‌تر است. بنابراین، چین با قدرت برای تحقق رؤیای دلخواه خود که «شی جین‌پینگ» شخصاً پیگیر اجرای آن است، وارد عمل شده و راهبردهای رقیب خود، از جمله راهبرد راه ابریشم موردنظر آمریکا، اتحادیه اقتصادی اوراسیا و راهبرد هند برای اتصال به آسیای مرکزی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. در این میان، ایران به‌عنوان یک پای ثابت جاده ابریشم باستانی باید برای حفظ منافع بلندمدت خود بکوشد که ضمن تقویت موقعیت کم‌نظیر ژئوپلیتیکی خود برای تبدیل شدن به قطب

ترانزیت فرامنطقه‌ای، راهبرد خاص خود را هم به نمایش بگذارد.

همان‌گونه که در این فصل تشریح خواهد شد، ایران در برابر راهبردهای دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌تواند راهبردی را برگزیند که زیربنای آن را یکی از سه رویکرد ژئواکونومیک، ژئوپلیتیک و ژئوکالچر تشکیل خواهد داد. هر کدام از این رویکردها ملزومات ویژه خود را دارند و برای آنکه کشوری یکی از این رویکردها و یا همه آنها را به اجرا بگذارد باید هم به ظرفیت‌های داخلی خود و هم به نوع سازه منطقه‌ای توجه داشته باشد. برای روشن تر شدن مطلب می‌توان به راهبرد چین در «ابتکار کمربند و جاده» اشاره کرد که در راستای سیاست خارجی ژئواکونومیک محور خود رویکردی کاملاً ژئواکونومیک است. چین به این دلیل چنین راهبردی را به اجرا می‌گذارد که از یک سو، ظرفیت بی‌نظیر اقتصادی در داخل دارد و از سوی دیگر، مزیت نسبی این کشور در منطقه غرب آسیا در حوزه ژئواکونومیک است.

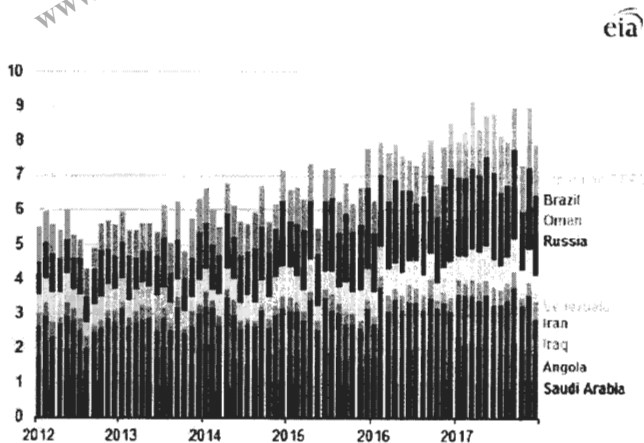
نوع سازه منطقه‌ای هم می‌تواند تعیین‌کننده نوع رویکرد کشورها باشد. این سازه می‌تواند برای قدرت‌های مختلف به‌گونه متفاوتی باشد. آنچه تعیین‌کننده سازه منطقه‌ای است، نیروهای پایداری همچون قدرت، اقتصاد، ثروت و فرهنگ‌اند (قاسمی، ۱۳۹۴)؛ برای مثال، در منطقه‌ای مانند خاورمیانه که در آن قدرت حرف اول را می‌زند، نوع سازه منطقه‌ای ژئوپلیتیک است؛ حال آنکه در مناطق سه‌گانه اروپای غربی، آمریکای شمالی و آسیا - اقیانوسیه به‌عنوان مرکز اقتصاد جهانی، نوع سازه منطقه‌ای ژئواکونومیک است. در همین حال، نوع سازه برای کشورهای مختلف می‌تواند متفاوت باشد؛ برای مثال، نوع سازه در آسیای مرکزی برای روسیه در درجه نخست ژئوپلیتیک و سپس ژئواکونومیک است؛ حال آنکه برای چین درست برعکس است و برای ایران نوع سازه منطقه‌ای در آسیای مرکزی ژئوکالچر است. زمانی می‌توان یک کشور را قدرتی منطقه‌ای

الگوی مبادلات اقتصادی ایران و چین ۱۰۱

باین‌حال، در حوزه نفت باید به کاهش سهم ایران در تأمین نفت چین از هیجده درصد در سال ۲۰۰۱ به هشت درصد در سال ۲۰۱۴ اشاره کرد که نتیجه سیاست تنوع‌بخشی چین بوده است. در نمودار شماره ۸ می‌توان به رقابت سخت سه کشور ایران، روسیه و عربستان برای صدور نفت به چین پی برد.

نمودار ۹. کشورهای تأمین‌کننده نفت خام چین

(آمار به میلیون بشکه در روز)



Source:

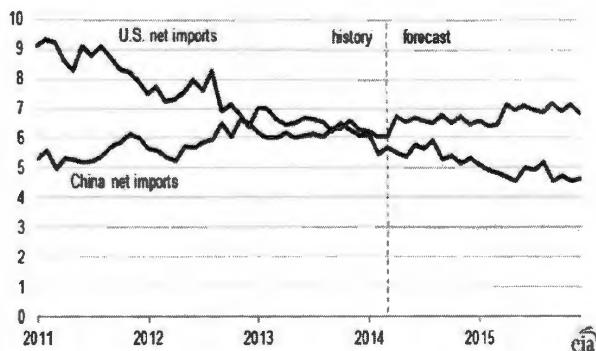
China General Administration of Customs, Based on Bloomberg, L. P.

بنابراین دو سیاست تنوع‌بخشی و تلاش برای استقلال انرژی چشم‌انداز مثبتی در زمینه صادرات نفت و گاز به چین به دست نمی‌دهد. چین در زمینه انرژی سیاست مشابهی را به‌طور هم‌زمان در داخل و خارج به اجرا می‌گذارد. در خارج همان‌گونه که گفته شد بر روی تنوع‌سازی و امنیت مسیرهای انتقال انرژی تمرکز می‌شود و در داخل

به تغییرات ساختاری دست زده است همچون حرکت از کمیت به سوری کیفیت در بخش انرژی و نیز افزایش چشمگیر بهره‌وری در مصرف انرژی. پکن همچنین در زمینه استفاده از انرژی‌های پاک رهبری جهانی را به دست گرفته است. با این همه، امنیت نفت برای چین همچنان یک چالش خواهد بود؛ زیرا رشد تقاضا برای نفت از هشت میلیون بشکه نفت در حال حاضر به سیزده میلیون بشکه در سال ۲۰۴۰ افزایش خواهد یافت. در نمودار شماره ۹ می‌توان به متنوع شدن منابع تأمین کننده نفت چین پی برد.

نمودار ۱۰. واردات نفت آمریکا و چین از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶

(ارقام به میلیون بشکه در روز)



Source: <https://www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=15531>

سیاست انرژی چین در خاورمیانه و به‌طور خاص خلیج فارس در مقایسه با دو دهه گذشته دچار تحول اساسی شده است؛ به‌این‌صورت که چین برخلاف گذشته که نگران منابع انرژی بود و می‌کوشید در رقابت با غرب و به‌ویژه آمریکا دسترسی تضمین‌شده‌ای به کشورهای انرژی‌خیز غرب آسیا داشته باشد؛

آنچه اکنون به‌عنوان جاده ابریشم شناخته می‌شود، از حدود ۱۵۰ سال قبل از میلاد آغاز شد و حداقل تا ۱۲۰۰ سال تداوم یافت (تکمیل همایون، ۱۳۸۹: ۶۶). جاده ابریشم مجموعه‌ای از مسیرهای تجاری بوده و در واقع، بیشتر شبکه‌ای از جاده‌ها بوده است و نه یک راه مشخص (Thubron, 2009: 3). اساساً عنوان راه ابریشم زمانی به آن اطلاق شد که «فردیناند فن ریختوفن»^۱، جغرافیدان آلمانی، در سال ۱۸۷۷ آن را ابداع کرد (ریچارد فرای، ۱۳۸۶: ۱۸۱). بخش عمده‌ای از مسیر جاده ابریشم از حوزه تاریخی و فرهنگی ایران می‌گذشته است. شهرهای اصلی واقع در مسیر جاده ابریشم شامل شهر سیان (یا شیان)، ختن، کاشغر، تورفان در چین، سمرقند و بخارا و مرو در آسیای مرکزی، طوس، دامغان، گرگان، ری و قزوین و تبریز در ایران امروز بود. از قزوین راه چندشاخه می‌شد. برخی به آذربایجان و اران یا طرابوزان می‌پیوست و بعضی به همدان و از آنجا به بغداد یا موصل و انطاکیه یا به کاپادوکیه و سارد (حدود از میر امروزی) منتهی می‌شد.^۲ این راه اصلی بود که شش شاخه فرعی نیز به آن می‌پیوست (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۱-۲۰۲ و ۳۱۳) که تقریباً تمام بازارهای منطقه و جهان را به یکدیگر پیوند می‌زد و همه آنها بدون استثنا از قلمرو ایران عبور می‌کردند؛ به‌جز مسیر شمالی از شمال دریای خزر که به‌دلیل سختی مسیر کمتر استفاده می‌شد. البته گفته می‌شود که در اواخر دوران ساسانیان، ترکان خزر با همکاری امپراتوری بیزانس توانسته بودند مسیر جاده ابریشم را از شرق ایران به شمال دریای خزر انتقال دهند و ضربه بزرگی

1. Von Richthofen

۲. به‌عبارت‌دیگر، نقطه شروع جاده ابریشم شهر سیان در چین بود که با عبور از کناره بیابان تاکلاماکان، به دره فرغانه و خوارزم، و از آنجا به خراسان (نوس)، سمنان، ری و قزوین و سپس به آذربایجان و آناتولی یا اکباتان، تیسفون و شامات می‌رسید.

به‌لحاظ سیاسی و اقتصادی به امپراتوری ساسانی وارد آورند (گلجان، ۱۳۸۴: ۱۰). بنابراین، راه ابریشم بیشتر نمادی از ارتباطات اقتصادی و فرهنگی شرق و غرب طی بیش از یک هزار سال بوده است که غنای تمدنی را باید ماحصل نهایی آن برشمرد. نامگذاری جاده ابریشم به این دلیل بوده که ابریشم با ارزش‌ترین کالای تجاری این راه بوده است. جاده ابریشم در دل خود دربرگیرنده چندین مسیر تجاری دیگر، از جمله جاده لاجورد از افغانستان به مصر و هند، جاده یشم سبز از ختن به چین یا جاده زمرد از کوستان‌های پامیر به شرق و غرب یا جاده طلا و مس به خاورمیانه بوده است. در آسیای مرکزی هم تولید ابریشم کاملاً رونق داشت و تا قرن دهم شهر مرو تنها تولیدکننده و صادرکننده عمده ابریشم به غرب بود (آکایف، ۱۹۹۹: ۹).

منطقه غرب آسیا حوزه جغرافیایی ایران فرهنگی محسوب می‌شود که خود از پنج زیرمنطقه آسیای مرکزی، قفقاز، خلیج فارس، خاورمیانه و غرب شبه‌قاره هند تشکیل شده است؛ البته به‌لحاظ معیارهایی همچون نزدیکی جغرافیایی، قرابت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، تعاملات میان اعضا، خودآگاهی اعضا و وجود میزانی از خودمختاری از نظام جهانی می‌تواند به‌عنوان منطقه‌ای واحد تلقی شود؛ بدون آنکه بار منفی اصطلاح اروپامحور «خاورمیانه» را داشته باشد (مجیدی و دهشیری، ۱۳۸۷: ۵۴۶-۵۴۸). به‌علاوه، می‌توان غرب آسیا را مجموعه‌ای امنیتی هم تلقی کرد. وضع واژه خاورمیانه با اهداف سیاسی و ژئوپلیتیک غرب و با هدف دور نگاه داشتن رقبا از این منطقه راهبردی صورت گرفت و گرایش عمده در غرب این بوده است که این منطقه بخشی جدا از قاره آسیا معرفی شود (مجیدی، ۱۳۸۷: ۱۸-۱۷). به‌همین دلیل، اغلب هنگام بحث از آسیا در محافل غربی فقط به حوزه شرق و جنوب شرق آسیا توجه می‌شود؛ گویی خاورمیانه جزو آسیا نیست. ازسوی دیگر، منطقه غرب آسیا مهد

ادیان بزرگ جهانی و پیشینه کهن فرهنگی و تمدن‌های بزرگ تاریخی بوده است و با این پشتوانه عظیم تاریخی و فرهنگی حرف‌های فراوانی برای جهان دارد و سبب تقویت رویکرد ژئوکالچر به آن می‌شود (همان: ۲۲ و ۲۶-۲۷).

«ایران فرهنگی» را می‌توان به‌عنوان مرزهای ناپیدای ایران جغرافیایی تلقی کرد؛ به این معنا که هرچند کشوری با نام و مرزهای مشخص جغرافیایی به نام ایران وجود دارد، همین کشور دارای مرزهای ناپیدایی است که از مرزهای جغرافیایی آن بسیار فراتر است (خدایار، ۱۳۹۱: ۲۸). این حوزه فرهنگی پهنه وسیعی را دربر می‌گیرد که تقریباً می‌توان آن را با آسیای غربی برابر دانست. به‌عبارت ساده‌تر، ایران فرهنگی به حوزه‌ای اطلاق می‌شود که در آن فرهنگ و تمدن ایرانی هنوز جریان دارد (قاسمی، ۱۳۸۸: ۲۶). «فرهنگ ایرانی، در واقع، ایرانی فرهنگی پدید آورده است که در محدوده مرزهای سیاسی نمی‌گنجد» (مجلسی، ۱۳۸۸: ۲۷). آنچه در منطقه‌گرایی جدید اهمیت دارد، فرهنگ ذاتاً مشترکی است که در اغلب موارد حالتی فرامرزی دارد؛ به‌گونه‌ای که در مواردی، مرزهای کشورها چیزی جز تقسیم‌بندی مصنوعی یک حوزه فرهنگی بزرگ‌تر نیست (هتته و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۵).

الگوی نظری برای راه ابریشم نوین

راه ابریشم را بیشتر نماد جهانی شدن در عصر خود تلقی می‌کنند که موجب ارتباط بزرگ‌ترین تمدن‌های آن روزگار شده بود (Steger, 2003: 24-26). در واقع، همین ارتباط پیوسته طی چندین قرن سبب شد که در کنار انتقال کالاها، عقاید، فرهنگ و مذاهب نیز منتقل شوند و در تعاملاتی که بین این فرهنگ‌ها و مذاهب رخ داد، روح مدارا حکمفرما شود. بنابراین ارتباط و تعامل محتوای اصلی راه ابریشم را تشکیل می‌داد. در زمینه نقش ارتباطات و تعاملات در همگرایی

نظریه‌هایی مطرح شده است که به این بحث کمک می‌کنند؛ از جمله این نظریه‌ها می‌توان به نظریه ارتباطات کارل دویچ و سازه‌نگاری اشاره کرد. از مفهوم قدرت نرم هم می‌توان در تبیین ایران فرهنگی و راه ابریشم بهره گرفت.

ابتدا لازم است که بین منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن تمایز قائل شویم تا مقصود ما از طرح راه ابریشم برای همگرایی روشن‌تر شود. منطقه‌ای شدن به معنای فرایندهای تجربی تقریباً خودمختار و خودجوش است (فرایندهای بازار همچون جریان‌های خصوصی تجارت و سرمایه و راهبردهای شرکت‌ها) که درون یک حوزه مشخص جغرافیایی به افزایش وابستگی متقابل اقتصادی منطقه‌ای و الگوهای منطقه‌ای شده تعاملات اقتصادی منجر می‌شود (Spindler, 2002). این درحالی است که «منطقه‌گرایی معمولاً با یک برنامه سیاستی (اهداف تعیین‌شده) و راهبرد (وسایل و سازوکارهای رسیدن به آن اهداف) تداعی شده و معمولاً به نهادسازی منجر می‌شود» (Hveem 2000: 72). در این فصل از مفهوم منطقه‌گرایی در همین معنا استفاده شده است. به عبارت دیگر، هدف ما ارائه راهبردی به منظور پیشبرد منافع ملی ایران در رویارویی با راهبردهای رقیب در غرب آسیاست.

منطقه‌گرایی را می‌توان تمایل و اشتیاق برای برقراری نظم و توسعه اقتصادی و سیاسی در پهنه جغرافیایی خاصی تعریف کرد که براساس معیارهایی می‌توان آن را یک منطقه تلقی کرد. منطقه‌گرایی نو حکایت از گذار یک منطقه خاص از ناهمگونی نسبی به همگونی فزاینده در برخی ابعاد دارد که مهم‌ترینشان فرهنگ، امنیت، سیاست‌های اقتصادی و رژیم‌های سیاسی است (هتته، ۱۳۹۱: ۲۳). در واقع، در دهه ۱۹۹۰ با فروپاشی اتحاد شوروی و فراهم شدن امکان آزادسازی نیروهای منطقه‌ای، این سطح از سطوح سه‌گانه روابط بین‌الملل برجسته‌تر شد. به عبارت دیگر، موج سوم منطقه‌گرایی را شاهدیم که در آن بر ایجاد هویت و

همبستگی اجتماعی تأکید می‌شود (مجیدی، ۱۳۸۷: ۴ و ۸۷).

برای شناخت چگونگی تشکیل مناطق می‌توان به مشاهده رفتار قدرت‌های منطقه‌ای پرداخت. دو نوع قدرت منطقه‌ای را می‌توان از هم متمایز کرد: قدرت‌های دارای استیلا و چیرگی و قدرت‌های مسلط. دسته اول قدرت‌هایی هستند که کشورهای منطقه چاره‌ای جز پذیرش رهبری آنها ندارند و دسته دوم، رهبری‌شان با مقاومت، بدبینی و ترس کشورهای کوچک‌تر همراه است. این کشورها می‌توانند پشتیبان روند منطقه‌گرایی باشند؛ راه خاص خودشان را بروند یا انزواگرایی پیشه کنند (هتته، ۱۳۹۱: ۲۶-۲۷). درحالی‌که یک قدرت فرامنطقه‌ای به نام چین احیای جاده ابریشم را در دستور کار خود قرار داده است، مشارکت فعالانه ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای کمک بسیار زیادی به ارتقای منطقه‌گرایی در غرب آسیا خواهد کرد.

از سوی دیگر باید توجه داشت که کثرت‌گرایی و چندبعدی بودن دو ویژگی منطقه‌گرایی معاصر است. به عبارت دیگر، مشخصه این منطقه‌گرایی عبارت است از: گسترش مجموعه کنشگران دولتی و غیردولتی فعال در عرصه منطقه‌ای و چندبعدی بودن آن، شامل امنیت، توسعه، تجارت، محیط زیست، هویت و غیره؛ که همان تکرر و چندبعدی بودن را می‌رساند. این مسئله سبب احیا و تا حدی خلق رهیافت‌ها و نظریه‌های بسیاری شده است که می‌توان آن را انفجار بررسی‌های نظری خواند (Söderbaum, 2012: 11-22): دقیقاً به همین دلیل، در ادامه به مجموعه‌ای از رهیافت‌های نظری اشاره می‌شود.

کارل دوپچ، از پیشگامان زیر سؤال بردن مفروضات نظریه واقع‌گرایی و به خصوص نواقح‌گرایی در جدا کردن محیط داخلی کشورها و محیط بین‌المللی است. در نواقح‌گرایی ساختار روابط قدرت در محیط داخلی کشورها سلسله‌مراتبی و در محیط بین‌المللی آنارشیک (اقتدارگريزانه) به تصویر

کشیده می‌شود. نتیجه چنین فرضی این می‌شود که امکان گریز از وضعیت آنارشیک وجود ندارد و اقتدارگریزی به‌عنوان یک امر مسلم و غیرتاریخی ترسیم می‌شود. از سوی دیگر، تنها راه‌حلی که برای خروج از این وضعیت به نظر می‌رسد، تشکیل یک حکومت جهانی براساس نظریه لیبرالیسم کانتی است که عملاً هدفی آرمانی و غیرواقع‌بینانه است. کارل دویچ بین ادغام^۱ و همگرایی^۲ تمایز قائل می‌شود. یک اجتماع ادغام‌شده، اجتماعی برخوردار از یک مرکز عالی تصمیم‌گیری است، اما نقطه مقابل آن صرفاً هرج و مرج (آناشسی) نیست. به عقیده دویچ، این امکان وجود دارد که تعدادی از دولت‌های حاکم در روابط خود با هم یک اجتماع امنیتی کثرت‌گرایانه را ایجاد کنند و به این ترتیب احتمال کاربرد زور برای حل اختلاف‌های خود را به حداقل برسانند. به عبارت دیگر، این کشورها چنان به همگرایی می‌رسند که شبیه یک اجتماع امنیتی ادغام‌شده می‌شوند؛ با این تفاوت که حاکمیت خود را به سطح فراملی واگذار نمی‌کنند (Griffithe, 2009: 67-69).

دویچ قائل به دوگانگی اقتدارگریزی - سلسله‌مراتبی نیست، بلکه آن را یک طیف می‌داند. پس می‌توان شاهد ادغام بود، بدون همگرایی و نیز همگرایی داشت بدون ادغام. در حالت اول می‌توان به وقوع جنگ داخلی در یک کشور و در حالت دوم به صلح بین‌المللی اشاره کرد (Griffithe, 2009: 67-69). بنابراین همان‌طور که آرنت لیپهارت می‌گوید، دویچ آناشسی را نه یک متغیر مستقل، بلکه معلول نظام پیچیده‌ای می‌داند که خود مستلزم بررسی دقیقی است. برای دویچ فرایندهای تعامل اهمیت بسیار زیادی دارند (Griffithe, 2009: 67-69). از جمله شرایطی که دویچ برای شکل‌گیری همگرایی ذکر می‌کند،

سازگاری متقابل ارزش‌های اصلی مربوط به رفتار سیاسی، وجود یک راه زندگی متمایز و جذاب، انتظار دستیابی به پیوندهای اقتصادی قوی‌تر، رشد اقتصادی برتر حداقل برخی از واحدهای شرکت‌کننده، وجود نوعی پیوندهای ناگستنی در ارتباطات اجتماعی در ورای مرزها و تعدد دامنه ارتباطات و مبادلات متقابل است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴).

یکی از معضلات جمهوری‌های آسیای مرکزی پس از استقلال از اتحاد شوروی، بحران هویت بوده است. رهبران این کشورها برای هویت بخشیدن به کشورهاشان بسیار تلاش کرده‌اند؛ تلاش‌هایی که از القای کیش شخصیت تا بین‌المللی‌گرایی در نوسان بوده‌اند. در دوره پسا شوروی، جمهوری‌های تازه استقلال یافته به دو دسته تقسیم شدند؛ جمهوری‌های غربی اتحاد شوروی (شامل کشورهای بالتیک) غرب‌گرایی را در دستور کار خود قرار دادند و بنابراین هویتی غربی گرفتند. باین حال، لایه جنوبی اتحاد شوروی به لحاظ هویتی به تکلیف ماندند و با ملغمه‌ای از امپراتوری‌های پیشین، رقابت‌های ژئوپلیتیک فعلی، گسترش نفوذ اسلام و نفوذ مستمر و مداخله روسیه روبه‌رو شده‌اند. این مسئله موجب شده است که ثبات در این منطقه سخت و دشوار شود (Olcott, 1996: preface). همین بحران هویت زمینه شکل‌گیری گروه‌های افراطی و بنیادگرای اسلامی در منطقه را فراهم کرده است. جاده ابریشم به‌عنوان راهی هویت‌بخش می‌تواند زمینه‌ای را فراهم کند که به جای بنیادگرایی روح مدارا و رواداری در منطقه حاکم شود. پیشینه راه ابریشم حاکی از نقش بارز آن در گسترش مدارا در منطقه بوده است (Majidi, 2014: 36). برای ساخت هر هویتی نوعی عنصر مقیدکننده موردنیاز است. این عنصر می‌تواند فرهنگی مشترک، پس‌زمینه قومی مشترک، شباهت‌های زبانی مشترک، تجارب مشترک، میراث مشترک، هنجارها و اصول و ارزش‌های مشترک باشد (Wunderlich, 2007: 38-39).

چرایی احیای راه ابریشم؟

باید به این پرسش پاسخ داد که اساساً راه ابریشم به چه دلیل یا دلایلی باید احیا شود. پاسخ به این پرسش از دو منظر امکان‌پذیر است؛ از یک نظر، کشورهای غرب آسیا و به‌ویژه آسیای مرکزی در کانون راهبردی چین در حرکت به سوی غرب (آسیای غربی) قرار گرفته‌اند که اکنون ابتکار «ابتکار کمربند و جاده» محسوب می‌شود؛ بنابراین، مشارکت در طرح‌های زیرساختی و ترابری اهمیت بسیاری دارد و عدم مشارکت در طرح‌های احیای راه ابریشم، تنها سبب انزوا و حاشیه‌نشینی خواهد شد. چین از اوایل دهه ۱۹۹۰ از راه ابریشم به‌مثابه یک استعاره و تنها به معنای نمادینش استفاده می‌کرد؛ اما در سپتامبر ۲۰۱۳ آن را به‌عنوان یک سیاست رسمی در دستور کار خود قرار داد و شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، در سفر به قزاقستان از طرح خود با عنوان «کمربند اقتصادی راه ابریشم» رونمایی کرد. این کمربند براساس نقشه‌ای که خبرگزاری شین‌هوا ترسیم کرده است، با عبور از سین‌کیانگ به قزاقستان و از آنجا به سمت غرب، از ایران و ترکیه عبور می‌کند و به مدیترانه و اروپا می‌رسد (Laruelle, 2015: 21-12). به این ترتیب، احیای راه ابریشم جدید بسیار محتمل است و بنابراین، نباید انفعال پیشه کرد.

از منظر دیگر، راه ابریشم جزو میراث فرهنگی مشترک ما و کشورهای منطقه است و با ثبت جهانی آن به‌عنوان میراث مشترک بشریت می‌توان از این نماد تاریخی برای توسعه گردشگری، احیای موارث فرهنگی و تمدنی، گفتگوی ادیان و فرهنگ‌ها و تعاملات زبانی بهره گرفت. با توجه به پیشینه فرهنگی منطقه آسیای مرکزی به‌عنوان یکی از کانون‌های اصلی تمدن ایرانی - اسلامی و وجود مشترکات فرهنگی ماندگار بین ایران و این منطقه، می‌توان با احیای جاده ابریشم زمینه تقویت این پایه‌های فرهنگی را فراهم کرد و

همان‌طور که راه ابریشم باستانی با انگیزه‌های اقتصادی شکل گرفت و سپس با آثار فرهنگی و تمدنی ناشی از مبادلات اقتصادی ماندگار شد (Majidi, 2014: 8)، می‌توان انگیزه اقتصادی پیوند با اقتصاد چین را به بهانه‌ای برای احیای این فرهنگ و تمدن تبدیل کرد.

راه ابریشم و ایران فرهنگی

اگر ایران فرهنگی را حوزه‌ای در نظر بگیریم که مابین ایران جغرافیایی و تاریخی قرار می‌گیرد و هنوز عناصر فرهنگی ایران را می‌توان در آن مشاهده کرد، بخش عمده‌ای از جاده ابریشم، به خصوص در آسیای مرکزی بی‌تردید در حوزه ایران فرهنگی جای می‌گیرد؛ اینکه راه ابریشم چه تأثیری بر آن گذاشته، نیازمند بررسی تاریخی است.

الف) ایران باستان

پیش از ایجاد راه ابریشم، ایرانیان در دوران هخامنشیان مجموعه راه‌هایی را در داخل امپراتوری احداث کرده بودند که بعدها بخش غربی جاده بزرگ ابریشم را تشکیل داد. در واقع، زیرساخت لازم برای ارتباط اقتصادی شرق و غرب را امپراتوری بزرگ ایران قبلاً فراهم کرده بود. این زیرساخت به‌عنوان جاده شاهی شناخته می‌شود. جاده شاهی مجموعه‌ای از راه‌ها بود: از هگمتانه به میان‌رودان با عبور از بیستون؛ از شوش، اردبیل، شمال دجله، غرب ارمنستان، کاپادوکیه و سارد تا ناحیه افس؛ تخت جمشید به شوش؛ بابل به مصر؛ و بابل، بیستون - هگمتانه (رضا، ۱۳۷۶: ۲۳۵).

چینی‌ها، روم را تسین بزرگ و ایران را «آن سی» (یا آن سو که کلمه‌ای فارسی است به معنای آن طرف رود) می‌خواندند. رومیان مدت‌ها می‌خواستند

که مستقیماً با چین ارتباط برقرار کنند، اما «آن سی‌ها» که پارچه‌های چینی و بیش از همه ابریشم را به ساکنان تسین بزرگ می‌فروختند، کوشا بودند که مانع روابط مستقیم بین روم و چین شوند (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۲۲۲-۲۲۵) و این سعی و کوشش قرن‌ها ادامه داشت. مسئولیت تأمین کاروان‌های راه ابریشم از جیحون به این سو برعهده ایرانی‌ها بود و به همین دلیل در طول راه‌های اصلی، تقریباً هر شش یا چهار فرسنگ راه (۲۵ تا سی کیلومتر) یک کاروانسرا می‌بینیم. داریوش بزرگ برای نخستین بار با ساختن پاسگاه‌های بین‌راهی امنیت راه‌ها را تأمین کرد و این فقط برای امور نظامی نبود. «او در واقع زره جهانگشایی را از تن درآورد و شال تجارت را به دوش انداخت» (همان: ۲۳۳). هخامنشیان با انضمام آسیای مرکزی، این منطقه را به غرب ایران و تمامی خاورمیانه متصل کردند و همین مسئله موجب تغییراتی در راه و روش زندگانی مردم این دو منطقه شد. با اتصال این مناطق به هم تماس‌های تجاری گسترده‌ای در پی آمد. در واقع، هخامنشیان از حمل‌ونقل و ارتباطات با شرق غافل نبودند و دو قرن امپراتوری آنها، تأثیرات فراوان دیوان‌سالاری و فرهنگی بر بخش‌های پیرامون از جمله آسیای مرکزی برجای گذاشت.

در دوره ساسانیان، به‌خصوص زمان انوشیروان، اقدام‌های وسیعی به‌منظور برقراری امنیت راه ابریشم و آسایش مسافران از حوالی جیحون تا انطاکیه صورت گرفت و تسلط انوشیروان بر یمن، همه راه‌های دریایی را هم در اختیار او قرار داد. سود سرشار تجارت در جاده ابریشم سبب شده بود، رقابت‌ها و کشمکش شدیدی طی چند سال بر سر کنترل آن درگیرد و درحقیقت، درگیری‌های امپراتوری ایران و روم و سپس در عصر صفویه درگیری‌های ایران با ازبک‌ها و عثمانی‌ها، تا حد بسیار زیادی به سبب رقابت برای تصاحب منافع اقتصادی این راه بود. بنابراین، رقابت بر سر خطوط حمل‌ونقل و ترانزیت که به

تعبیری بازی بزرگ لقب گرفته است، قدمتی چندهزار ساله دارد و اکنون نیز شاهدیم، هر کشوری که می‌خواهد جای پای در منطقه باز کند، بلافاصله سراغ جاده ابریشم می‌رود. در دوران امپراتوری ساسانیان چین در برابر ابریشم از ایران و سمنه، رنگ، قالی، سنگ‌های گرانبها، پارچه و اسب ایرانی وارد می‌کرد و دولت ایران همواره بهای ابریشم را افزایش می‌داد تا از روم شرقی طلا و پول بیشتری به جنگ آورد و امپراتوری بیزانس را از نظر اقتصادی و به‌ویژه نظامی تضعیف کند؛ زیرا روم شرقی خود این کالا را در اروپا به گردش درمی‌آورد و بر قدرت اقتصادی و در نتیجه نیروی نظامی خود می‌افزود (رضاء، ۱۳۷۶: ۲۴۱).

درواقع امپراتوری ایران از موقعیت راهبردی خود به بهترین وجه استفاده می‌کرد و می‌کوشید در مناسبات جهانی آن دوران مرکز ثقل باقی بماند و به حاشیه رانده نشود.

ب) اسلام

با ورود اسلام، سراسر آسیای غربی به تدریج در کنترل مسلمانان قرار گرفت و آنها از همان لحظه اول هم از اهمیت و ارزش ابریشم غافل نبودند. ابتدا شاهد تسلط اسلام بر شعبه نخستین راه ابریشم با فتح مکه و مدینه و مصالحه با مسیحیان نجران و سپس تسلط بر شعبه دوم، یعنی کرانه دجله، بلافاصله پس از سقوط مدائن و اندکی بعد با سقوط حلوان و نهاوند و در مرحله نهایی، تسلط بر راه ری، بیهق، طوس، مرو و سمرقند با فتوحات عبدالله عامر بودیم. در چند سده بعد، تسلط بر راه ابریشم هدف اصلی هریک از فرمانروایان و حکام محلی بود و پیش از آنکه صفویه تمام نواحی فلات ایران را زیر پرچم واحدی گرد آورد، به ترتیب طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل‌بویه، غزنویان، سلجوقیان، ایلخانیان، قراختایان، آل‌مظفر، سربداران، تیمور و اوزون حسن بر بخش‌هایی از

راه ابریشم سلطه یافتند (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۲۳۵-۲۳۶). راه ابریشم را می‌توان یکی از عوامل اصلی اسلامی شدن آسیای مرکزی تلقی کرد. در واقع، اسلامی شدن آسیای مرکزی فرایندی پیچیده و چندسطحی بود. در سطح اول که عیان‌ترین سطح نیز بود، گسترش اسلام با احتمال قدرت سیاسی - نظامی همراه شد؛ اما پرواضح است که حکمرانی سیاسی به‌مثابه گسترش یک مذهب نیست. دومین عامل اسلامی شدن آسیای مرکزی را می‌توان کنترل بیشتر دادوستد فرآسایایی توسط مسلمانان دانست. در واقع، هیچ‌کس در تاریخ جهان به اندازه اسلام از تجارت و دادوستد حمایت نکرده است. سومین سطح نیز به تدریج و تحت تأثیر کلام پرنفوذ علما و شیوخ صوفی رخ داد (Foltz, 2010: 95-96). بنابراین، اجبار مستقیم نقش چندانی در اسلامی شدن راه ابریشم نداشت و عامل اصلی، مشارکت فوری و پایدار مسلمانان در تجارت در مسیرهای طولانی بود.

ماجرای راه ابریشم در دوران صفویه خود حکایت مفصلی است؛ چه ایران دیگر برخلاف دوران پارت و ساسانیان کنترل‌کننده تمام راه‌های ابریشم نبود و از یک‌ها در شرق و عثمانی‌ها در غرب ایران کنترل بخش‌های مهمی از آن را به دست گرفته بودند. به‌این‌ترتیب، ایران عصر صفویه در دو جبهه درگیر جنگ بود و به‌خصوص یکی از دلایل روی آوردن ایران به استفاده از راه‌های دریایی در دوران شاه‌عباس و بیرون راندن پرتغالی‌ها از جزیره هرمز، ناخرسندی استفاده از مسیر عثمانی برای صدور ابریشم بود. تفاوت بارز دیگر ایران در آن زمان، تبدیل شدن به تولیدکننده بزرگ ابریشم بود. گرگان، مازندران و گیلان و نیز شهرهایی همچون یزد، کرمان و اصفهان مراکز عمده تولید پارچه‌های ابریشمی بودند (اشراقی، ۱۳۷۶: ۱۹۶). رقابت‌های ژئوپلیتیک ایران در عصر صفویه، به‌خصوص دوران حکومت شاه‌عباس اول بر سر کنترل راه ابریشم،

خود موضوع مورد بررسی و تحقیق در برخی کتاب‌ها بوده است (Mathee, 1999). ایران عصر صفویه به دلیل تعارض بارز دینی با ازبک‌ها در شرق و عثمانی‌ها در غرب، دیگر نتوانست به نقش تاریخی خود به‌عنوان حلقه پیوند شرق و غرب عمل کند و به‌این ترتیب، مسیر زمینی راه ابریشم عملاً قطع شد. پیامد این امر هم برای ایران و هم برای منطقه آسیای مرکزی بسیار سنگین بود و به‌ویژه در آسیای مرکزی کانون‌های تاریخی - تمدنی مهمی چون سمرقند، بخارا و مرو روبه‌افول گذاشتند. در نبود روابط رسمی میان ایران و حکام ترکستان هر دو طرف زیان دیدند (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۳۱).

افول جاده ابریشم

گرت هواست که معشوق نگسلند پیوند نگاه دار سر رشته تا نگه دارد جاده ابریشم از سده یکم پیش از میلاد تا بیش از ۱۲۰۰ سال و به روایتی تا آغاز سده نوزدهم به حیات خود ادامه داد (البته با افت‌وخیزهایی فراوان) و تمدن‌های چین، ایران، یونان و هند را به یکدیگر پیوند زد (مظاهری، ۱۳۸۸: ۷۹). در واقع، همان‌طور که شکل‌گیری آن به یکباره صورت نگرفت، افول آن نیز تدریجی بود. با افول چین و سر برآوردن قدرت‌های دیگر، افول جاده ابریشم نیز رخ داد. یکی از عوامل اصلی نابودی جاده باستانی ابریشم، پیدایش و تکامل صنایع جدید و مدرن بود که سبب شد کالاهای سنتی وارده از چین منسوخ و بی‌استفاده شوند. در واقع، جای بسیاری از فرآورده‌های چینی را کالای ساخته‌شده غربی گرفت (مظاهری، ۱۳۸۸: ۲۷). با این حال، در مورد اینکه افول چین موجب افول جاده ابریشم شد یا برعکس، اختلاف نظر وجود دارد؛ اما برپایه شواهد تاریخی می‌توان نشان داد که قطع دادوستد چین در جاده ابریشم زمینی و دریایی از حدود سده پانزدهم میلادی بستری برای سقوط امپراتوری چین شد و امروز چینی‌ها به‌خوبی از این تجربه درس گرفته‌اند.

میراث فرهنگی ایران در آسیای مرکزی

قرار گرفتن در مسیر تاریخ به لحاظ موقعیت جغرافیایی، موضوعی نیست که نصیب هر کشور یا سرزمینی شود، البته همواره فرصت‌ها و تهدیدهایی را متوجه آن سرزمین می‌کند؛ چنان‌که تاریخ چنددهوار ساله ایران به‌خوبی بر این امر گواهی می‌دهد. از تاریخ جهان نمی‌توان سخن گفت و ناهمی از ایران به میان نیاورد. با توجه به اهمیت و رونقی که ایران در مرزهایش برقرار کرده بود و روح مدارای حاکم بر فرهنگ و تمدن آن، بی‌تردید نقش بی‌بدیلی در ایجاد و شکوفایی راه ابریشم داشته است.

جاده ابریشم جاده ارتباط فرهنگ و اقتصاد است. این ابتکار که در نگاه اول پروژه‌ای اقتصادی به‌نظر می‌رسید و کارکرد اقتصادی و تجاری داشت، زمینه‌ساز تبادل فرهنگی شد. دانش، فرهنگ، زبان، گویش‌ها، سنت‌ها، هنرها و مذاهب و موارد دیگر، از جمله عناصر فرهنگی‌اند که از طریق این جاده منتقل شدند و به غنا و تنوع جوامع و تمدن‌های واقع در مسیر این راه انجامید. درواقع، جاده ابریشم که به دلایل اقتصادی ایجاد شده و تداوم یافته بود، به دلایل اقتصادی نیز از رونق افتاد، اما غنای فرهنگی به‌جامانده از آن، سبب ماندگاری‌اش در طول تاریخ شد و اکنون نیز می‌توان به‌سوی تکرار آن تجربه سودمند حرکت کرد (Majidi, 2014:7-8). تقریباً کل راه ابریشم به‌جز مسیرهایی از آن که از داخل و عمق خاک چین از شهر شیان (چانگان‌آن کهن) آغاز می‌شود و نیز به‌جز مسیرهای واقع در اروپا را می‌توان به جرئت حوزه ایران فرهنگی خواند.

در دورانی آسیای مرکزی یا قسمت غربی آن کاملاً ایرانی بود و بعضی پژوهشگران آن را ایران شرقی یا ایران خارجی می‌خواندند؛ زیرا این ناحیه از نظر فرهنگ و زبان ایرانی بود و سه تمدن درخشانی که در آن پدیدار شدند

(تمدن بلخی^۱، سغدی و خوارزمی)، بنیاد ایرانی داشتند (قریب، ۱۳۷۶: ۱۲۲). سغدیان، به‌خصوص از این نظر که تجارت‌پیشگان زبردستی بودند، نقش بارزی در رونق جاده ابریشم و گسترش فرهنگ ایرانی در منطقه آسیای مرکزی و فراتر از آن در غرب چین ایفا کردند. سغد در سال ۶۵۸ م به زیر سلطه اعراب درآمد، اما زبان آنها به یکی از معیارهای اصلی حفظ تمامیت و هویت ایران در آنجا تبدیل شد و دست‌نوشته‌های مشهوری از این قوم که در منطقه کتیف شده، به شهرت آنها انجامیده است (Thubron, 2009: 35). مرکز نخستگاه قوم سغد دره زرفشان و واحه‌های پنجیکند و سمرقند بود که از آنجا به شرق و غرب آسیای مرکزی پراکنده شدند و حتی در شهرهای بزرگ چین نیز مستقر شدند. مرکز فرهنگی و سیاسی سغد، سمرقند بود که از مراکز بزرگ تجاری جاده ابریشم به‌شمار می‌رفت (قریب، ۱۳۷۶: ۱۲۵-۱۲۶). دیوارنگاره‌های پنجیکند، حماسه رستم را به تصویر می‌کشند و مشاهده آثار به‌جامانده از داستان‌های حماسی شاهنامه در بقایای کاخ‌های کشف‌شده سغدیان از یک‌سو و کاخ‌های شیوخ بندر سیراف و طاهری از سوی دیگر، پیوندهای فرهنگی این راه طولانی و شعبات آن را به نمایش می‌گذارند (همان: ۱۴۲). آثار باستانی شهر شیان نیز حاکی از آن است که در این نقطه آغازین راه ابریشم، بازی چوگان رواج داشته که از ایران به آنجا سرایت کرده بود و این امر باز هم بر مبادلات فرهنگی و حوزه وسیع فرهنگ ایرانی گواهی می‌دهد (Thubron, 2009: 19). گسترش زبان فارسی به‌عنوان حامل فرهنگ ایرانی از دیگر برکات راه ابریشم تلقی می‌شود. در دوران ساسانیان رونق دادوستد در جاده ابریشم و گسترش زبان فارسی با هم تقارن پیدا کرد و زبان فارسی به زبان میانجی (زبان

بین‌الملل) بازرگانان در آسیای مرکزی (در سغد و خوارزم) تبدیل شد (<http://www.richardfrye.org>). به عبارت دیگر، زبان ویژه جاده ابریشم از پکن تا جمهوری و نیز فارسی دری بود. نخستین رهبانان اروپایی که از راه خشکی خود را به چین می‌رساندند، مجبور بودند فارسی دری بیاموزند و مارکوپولو هم چنین کرد. در قرون وسطی تا آغاز قرن نوزدهم، این زبان فارسی دری است که در امپراتوری عثمانی و در بقیه آسیا همان نقشی را بازی کرد که در دنیای کنونی ما زبان انگلیسی برعهده دارد (مظاهری، ۱۳۸۸: ۲۳). گسترش زبان فارسی از طریق جاده ابریشم را می‌توان به بهترین وجه از روایتی در سفرنامه ابن بطوطه دریافت؛ آنجا که از آوازخوانی شعر سعدی شیرازی توسط نوازندگان چینی در سفرش به چین می‌گوید؛ درحالی که هنوز سعدی در قید حیات بوده است و شعر او ظرف مدت کوتاهی از طریق جاده ابریشم تا چین رفته بود.

همان‌طور که نویسندگان مختلف اذعان کرده‌اند، غالب اقوام حاکم بر آسیای مرکزی در دوران رونق جاده ابریشم، شامل سغدی‌ها، خوارزمی‌ها، بلخیان و سکایی‌ها اقوامی ایرانی بوده‌اند؛ بنابراین، نقش آنها در اشاعه فرهنگ و زبان‌های ایرانی را نمی‌توان از خود ایران جدا دانست و همین فرهنگ مدارای حاکم بر روح فرهنگ ایرانی بود که زمینه همزیستی ادیان مختلف در منطقه را فراهم کرد؛ ادیانی همچون بودایی، یهودیت، مسیحیت، زرتشتی، مانوی و سرانجام اسلام. درست به همین دلیل، با رونق گرفتن جاده ابریشم مدارا و رواداری نیز به تدریج جای تعصبات خشک گذشته را گرفت. پارچه‌های ابریشمی و ظروف سرامیک به‌جامانده از قدیم، منقش به اسب‌های بالدار و طاووس (برگرفته از هنرهای تزئینی ایرانی) و در کنارشان اژدهای چینی است (Thubron, 2009: 21).

گسترش راه ابریشم از طریق آسیای مرکزی موجب سه تحول بزرگ در آسیای مرکزی شد که خود به فرهنگ منطقه شکل داد: اول، پیدایش شهرهای

بزرگی که نقش قطب‌های ترانزیت را در منطقه داشتند؛ دوم، تشکیل طبقه ماهری از تجار حرفه‌ای همراه با گسترش شبکه‌ها به سرزمین‌های دوردست؛ و سوم، توسعه اقتصادهای صادرات‌محور براساس صنایع و تولیدات باکیفیت. تبدیل شدن به قطب ترانزیت به معنای حضور بازرگانان از هند گرفته تا سوریه بود که سبب تبادل دانش و فرهنگ می‌شد. به علاوه به لحاظ مالی شهرهای عمده آسیای مرکزی به مراکز عمده بانکی و مالی برای دادوستد بین چین، هند و خاورمیانه تبدیل شدند؛ برای مثال، شهر تراز در قزاقستان براساس همین نکته نام‌گذاری شده است (آنکتاد، ۱۳۷۵: ۱۹). در سفرنامه‌های کلاویخو، سفیر هانری سوم، پادشاه اسپانیا در آغاز قرن نهم و ابن بطوطه در ۷۲۵ق، شهرهایی همچون تبریز، سلطانیه، سمرقند، باورد، جاجرم، بسطام، دامغان، سمنان، قزوین، زنجان و خوارزم به عنوان شهرهایی برخوردار از رونق و شکوفایی به تصویر کشیده شده‌اند (Starr, 2013: 43).

چین و اهمیت راه ابریشم

ناپلئون بناپارت زمانی که چشمش به نقشه چین افتاد گفت: «مواظب باشید! آنجا یک اژدهای هفت‌سر خوابیده است که اگر روزی بیدار شود جهان را تکان خواهد داد» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۰-۲۰۱). به عقیده یک نویسنده انگلیسی، اهمیت جاده ابریشم به حدی است که می‌توان گفت سرآغاز قرون وسطی با لشکرکشی‌های سواره‌نظام، به برکت اختراع زین و برگ اسب به دست چینی‌ها و رسیدن آن به اروپا از راه ابریشم و پایان قرون وسطی، مدیون باروتی بود که باز هم از چین می‌رسید (Thubron, 2009: 15). با بررسی تاریخ جاده ابریشم، اروپامحوری در تاریخ‌نگاری که مسیر حرکت تمدن را تنها از غرب به شرق توصیف می‌کند، زیر سؤال می‌رود و اثبات می‌شود که جریان

معکوس آن هم وجود داشته است. جریان‌های فرهنگی از شرق به غرب موجبات تکوین رنسانس در غرب را فراهم کردند. در واقع، تا آن دوران هر آنچه فناوری نامیده می‌شد، از شرق به غرب در حرکت بود که البته بعدها معکوس شد (مظاهری، ۱۳۸۸: ۱۴). به گفته فرانسیس بیکن، فیلسوف قرن هفدهم، سه اختراع سبب تغییر و تحول جهان معاصر شد: فن چاپ، باروت و قطب‌نما. هر سه مورد در چین اختراع شدند که البته استفاده‌های صلح‌آمیز داشتند و از طریق مبادلات راه ابریشم به غرب رسیدند (Thubron, 2009: 78). سؤالی که در مورد نقش چین در همگرایی در غرب آسیا مطرح می‌شود، این است که آیا موتور همگرایی در منطقه درون‌زاست یا قدرت‌های خارجی مانند چین این نقش را ایفا خواهند کرد؟ (مجیدی، ۱۳۸۷: ۳۶).

راهبرد راه ابریشم نوین چین و به عبارت دقیق‌تر ابتکار «ابتکار کمربند و جاده» قابلیت تبدیل شدن به یکی از تأثیرگذارترین طرح‌ها در جهان را داراست: به گونه‌ای که آن را غالباً با طرح مارشال آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم مقایسه می‌کنند. چین از ابتکار مزبور چه اهدافی را دنبال می‌کند و دیدگاه رقبایش درباره آن چیست؟ هدف، در روایت چینی، همگرایی اقتصادها، جوامع و ملت‌های واقع در مسیر آن است که بیش از ۶۵ کشور را شامل می‌شود. چین پنج هدف کلیدی را برای این ابرپروژه تعریف کرده است شامل: هماهنگی بهتر سیاستی؛ ارتباط‌پذیری بهتر؛ تضمین تجارت بدون مانع؛ همگرایی مالی؛ و برقراری تماس‌های مردمی. ابزارهای چینی به این منظور سرمایه‌گذاری، تجارت، توسعه زیرساخت‌های ارتباطی و افزایش پیوندهای مردمی است. چین تأکید می‌کند که نباید این طرح را به مثابه تهدیدی برای نظام بین‌الملل فرض کرد و درست برعکس، باید آن را تلاشی برای وارد کردن خونی تازه به ساختار اداره جهانی و کمک به رفع چالش‌های کشورهای در حال

توسعه و نیز اقتصاد بیمار اروپا تلقی کرد. به علاوه، ابتکار کمربند و جاده منافع ملموسی برای چین دارد؛ از جمله اینکه راهبرد آمریکا برای محاصره و مهار چین با کمک ژاپن و هند را خنثی می‌کند؛ به توسعه مناطق غربی چین و به‌ویژه منطقه سین‌کیانگ شتاب می‌دهد و ظرفیت مازاد صنعتی چین را به بیرون از مرزها سوق می‌دهد.

در مقابل این پیشش، بینش غرب به رهبری آمریکا فراموش دارد که به شدت به مقاصد چین بدگمان است و ابتکار کمربند و جاده را محملی برای افزایش نفوذ چین در عرصه جهانی تلقی می‌کند. از نگاه ایالات متحده، این ابتکار با اهداف ساخت‌زدایی از نظم جهانی به رهبری واشینگتن به اجرا گذاشته شده است. رکود اقتصاد جهانی از سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷ عملاً موجب شد که پیشسازی چین در مقابل رقبای جهانی خود بارزتر شود و پکن به قدرت پیشتاز در تجارت جهانی تبدیل شود. با اعلام راهبرد ترامپ موسوم به «نخست آمریکا» عرصه برای قدرت‌نمایی چین در حوزه جهانی شدن فراخ‌تر شد. به این ترتیب، قابل انتظار است که ابتکار کمربند و جاده به دگرگون شدن ساختارهای اقتصادی و امنیتی آسیا، اروپا و آفریقا بینجامد.

کل تعهدات مالی چین در قالب ابتکار مذکور در حدود ۱/۴ تریلیون دلار برآورد می‌شود که به‌خوبی گویای عظمت این طرح است؛ به‌گونه‌ای که بسیار فراتر از تعهدات نهادهای برتون وودز است و در مقایسه با طرح مارشال آمریکا چندین برابر بزرگ‌تر است. هدف جاه‌طلبانه تجاری چین این است که در پایان سال ۲۰۲۵ حجم تجارت خود را با کشورهای واقع در مسیر این طرح از یک تریلیون دلار به ۲/۵ تریلیون دلار برساند. در واقع، ابتکار مذکور در حال برپایی یک ابرساختار برای همکاری اقتصادی در اوراسیا و فراسوی آن است. بزرگی این طرح به‌گونه‌ای است که شاید برای آنکه آمریکا بتواند موقعیت ژئواکونومیک

خود را در جهان حفظ کند، چاره‌ای جز پیوستن به آن نداشته باشد.

چین در قالب ابتکار کمربند و جاده شش دالان بزرگ طراحی کرده است که در این میان به دو دالان اهمیت بسیار بیشتری داده است؛ اولین دالان مهم برای آن کشور مسیر چین و اروپای غربی از طریق قزاقستان است که به اصلی‌ترین دالان تجاری چین تبدیل شده است. دومین دالان بسیار مهم برای مقامات پکن، دالان اقتصادی چین - پاکستان است که آن هم، به‌ویژه به‌لحاظ ژئوپلیتیک مورد توجه ویژه چین قرار دارد. دالان اقتصادی چین - پاکستان به ارتقای موقعیت ژئواستراتژیکی پاکستان کمک شایانی می‌کند و همین امر موجب برانگیختن حساسیت و مخالفت هند با ابتکار کمربند و جاده شده است. ابتکار کمربند و جاده چین با مخاطرات بزرگی هم روبه‌روست که شامل بی‌ثباتی سیاسی، ناامنی و فساد در میان کشورهای واقع در مسیر آن می‌شود؛ اما مهم‌ترین مخاطره برای آن در همین دوره گذار است که می‌تواند در سطح منطقه‌ای و جهانی با دامن زدن به معمای امنیت، سطح تنش را افزایش دهد و حتی به جنگ بینجامد. این تنش‌ها در سطح منطقه‌ای و در خطوط گسل منطقه‌ای در غرب، شرق و جنوب آسیا بین قدرت‌های منطقه‌ای و در سطح جهانی بین ائتلاف به رهبری آمریکا و ائتلاف چین و روسیه قابل تصور است. منطقه شرق آسیا قابلیت تبدیل یک تنش منطقه‌ای به یک تنش جهانی بین آمریکا و چین را داراست.

ابتکار کمربند و جاده چندین منطقه را در پوشش خود قرار می‌دهد و بنابراین، حفظ ثبات در این مناطق بیشترین نفع را به چین برای تحقق رؤیای خود می‌بخشد و درمقابل، ناامنی و بی‌ثباتی به این بینش ضربه می‌زند. این طرح با اتحادیه اقتصادی اوراسیا به رهبری روسیه همپوشانی دارد و به‌همین دلیل، همکاری روسیه با چین از اهمیت وافری برخوردار است؛ ضمن اینکه تاکنون

هم این دو قدرت نشان داده‌اند که در این زمینه به منافع یکدیگر احترام می‌گذارند. یکی از دلایل برانگیخته شدن مخالفت آمریکا با این ابتکار را می‌توان در تشریک مساعی روسیه و چین دانست. بیشتر منطقه اقتصادی اوراسیا بین اروپای شرقی و آسیای مرکزی قرار گرفته است و به همین دلیل، مشارکت روسیه در ابتکار چین از اهمیتی اساسی برخوردار است. اما همکاری بین این دو منطقه به معنای امنیت بین غرب و روسیه دامن زده است. ثبات در خاورمیانه برای چین اهمیت دارد، اما این منطقه همچون یک بافتار سیاسی و درگیر بحران‌های چندگانه است. در این میان، معنای امنیت بین ایران و عربستان در منطقه به جنگ‌های نیابتی انجامیده است. این بحران‌ها تهدیدی مستقیم برای ابتکار چین به حساب نمی‌آیند، اما تحقق بازار بزرگ‌تر اوراسیایی را با مشکل روبه‌رو می‌سازند. در منطقه جنوب آسیا، اهمیت دالان اقتصادی چین - پاکستان از این جهت است که مسیر زمینی راه ابریشم را به مسیر دریایی پیوند می‌زند و به این ترتیب، بدیلی برای تنگه مالکا فراهم می‌کند. خط گسل فعال این منطقه بین پاکستان و هند قرار دارد و برای رهبران دهلی همین اندازه که این دالان به توسعه پاکستان کمک می‌کند تهدیدآمیز است. بدین ترتیب، ابتکار چین در این منطقه به تشدید معنای امنیت بین هند و پاکستان انجامیده است. از سوی دیگر، منطقه آسیای شرقی هم در حال حاضر به کانون تنش و رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است و یک خط گسل بسیار مهم تلقی می‌شود؛ ویژگی بازار این منطقه رقابت شدید ژئوپلیتیکی بین آمریکا و چین است.

در مجموع، باید گفت که با توجه به آنکه قدرت‌های بزرگ نگاه ژئوپلیتیکی به ابتکار کمر بند و جاده چین دوخته‌اند، تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک در دورنمای این راهبرد مشاهده می‌شود و درست به همین دلیل، مهار خطوط گسل واقع در مناطق زیر پوشش این راهبرد و جلوگیری از فعال شدن این خطوط برای چین از اهمیت

فراوانی برخوردار است؛ زیرا تنها در این صورت است که امکان تحقق آن وجود خواهد داشت. چین در سیاست خارجی خود کوشیده است که اهداف ژئواکونومیک را در صدر اولویت‌های خود قرار دهد و به همسین خاطر مایل نیست که با تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک به این اهداف ضربه بزند.

پژوهش به نبرستان
www.abarestan.info

جاده ابریشم و بستر مناسب برای احیای آن

جاده ابریشم هنوز در اذهان کشورهای منطقه به عنوان خاطره‌ای خوش باقی مانده است و به همین دلیل، رهبران کشورهای فرامنطقه‌ای گاهی در گفتگوها و سفرهای خود در منطقه از آن یاد می‌کنند تا سبب خرسندی خاطر رهبران کشورهای منطقه شوند. هیلاری کلinton در سفر نوامبر ۱۹۹۷ خود به آسیای مرکزی به قرقیزستان سفر کرده بود و برای آنکه تردید داشت که آیا در سخنرانی خود شهر بیشکک، پایتخت قرقیزستان، را جزو راه ابریشم ذکر کند یا خیر، با کارشناس مسائل منطقه رایزنی کرد. کارشناس مزبور نیز به او گفت که جواب این سؤال هم مثبت است و هم منفی؛ مثبت از این نظر که راه ابریشم شبکه‌ای از راه‌ها بوده و نه یک راه مشخص؛ و منفی به این دلیل که خود شهر بیشکک بعدها به وجود آمد؛ بنابراین، جزو راه ابریشم نبود (Millward, 2013: 3).

برای چینی‌ها جاده ابریشم همواره خاطره‌ای خوش باقی مانده است؛ به طوری که هرگز آن را از یاد نبرده‌اند و در واقع، در پی تحقق دوباره این رؤیای دیرین هستند. چنان‌که اکنون می‌بینیم، شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، بارها از «ابتکار کمربند و جاده» سخن به میان آورده و به تازگی نیز صندوق راه ابریشم را با چهل میلیارد دلار تأسیس کرده است (Laruelle, 2015: 12-21). به علاوه، بانک توسعه زیرساخت آسیایی (AIIB) نیز تأسیس شد. اصغر آقاییف، اولین رئیس‌جمهور قرقیزستان، راه بزرگ ابریشم را پلی

ارتباطی میان کشورها و تمدن‌ها دانسته است که سبب تکامل و توسعه صنایع و حرف و تعالی دانش شده بود. او حمایت گسترده بین‌المللی از احیای جاده ابریشم را به سه جریان به هم وابسته منتسب می‌کند که از ویژگی‌های جهان مدرن هستند: نخست، شدت گرفتن روندهای وابستگی متقابل و جهانی شدن و پیامدهای ارتباطی و اطلاعاتی ناشی از آن؛ دوم، انسجام و یکپارچگی در سطوح منطقه‌ای و زیرمنطقه‌ای؛ و سوم، لزوم احیای جاده ابریشم برای رفع معضلاتی همچون مسابقه تسلیحاتی، منازعات محلی، افراطی‌گری، تروریسم و تولید توزیع و مصرف مواد مخدر. آقایف تأکید می‌کند که هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی با چالش‌های جهانی شدن مواجه شود. او ضمن برشمردن آثار راه ابریشم در کمک به توسعه صنایع و حرف، تکامل و تعالی دانش و غنی شدن فرهنگ‌ها و گسترش مذاهب مختلف، احیای آن را در رفع تضاد ظاهری و مصنوعی شرق و غرب و اشاعه مدارا، ارزش‌های انسانی و معنویت مؤثر می‌داند (آقایف، ۱۹۹۹: ۲-۴).

منطقه آسیای مرکزی به عنوان منطقه‌ای محصور در خشکی برای توسعه اقتصادی چاره‌ای ندارد جز آنکه تجربه تاریخی خود را در دوران شکوفایی راه ابریشم تکرار کند و به قطب ترانزیتی بین تمدن‌های اوراسیایی تبدیل شود. برای این کشورها دسترسی به آب‌های آزاد اهمیتی اساسی دارد و به همین دلیل، از راه‌های ارتباطی‌ای که موجب اتصال به دریا می‌شوند استقبال می‌کنند. به علاوه، شبکه‌های حمل‌ونقل و ارتباطات عامل مهمی در توفیق همگرایی‌اند (مجیدی، ۱۳۸۷: ۱۶).

در زمینه مزایای اقتصادی متصل شدن و پیوند خوردن به قدرت‌های اقتصادی و بازارهای پررونق جهانی، کشورهای آسیای مرکزی علاوه بر نگاه مجدد به پیشینه تاریخی خود در راه ابریشم، می‌توانند به نمونه‌های دیگری در

جهان که مشابه وضعیت خود آنها بوده‌اند، نگاهی بیندازند. نمونه‌های دیگری وجود دارد که کشورهایی در وضعیت مشابهی قرار داشته‌اند، اما از چالش بزرگ محصور بودن در خشکی برای خود فرصت‌سازی کرده‌اند. سوئیس و اتریش به‌عنوان کشورهای محصور در خشکی، با تبدیل شدن به میزبانانی موفق برای مسیرهای کوتاه از طریق آلپ توانسته‌اند با متصل کردن شمال و غرب اروپا به جنوب و شرق این قاره منافع اقتصادی چشمگیری را نصیب خود کنند و در میان موفق‌ترین و ثروتمندترین کشورهای جهان قرار گیرند (آنکنا، ۱۳۷۵: ۱۹).

کشورهای آسیای مرکزی در دوران شوروی به‌عنوان اجزای یک سیستم برنامه‌ریزی متمرکز عمل می‌کردند. همه تصمیمات اصلی مربوط به اقتصاد این جمهوری‌ها در مرکز گرفته می‌شد و درجه بالایی از تخصصی شدن تولید براساس موقعیت جغرافیایی و منابع و مواد خام صورت گرفته بود. بنابراین، اقتصادهای این منطقه به شدت به هم وابسته شده بودند و درصد زیادی از تولید ناخالص داخلی این کشورها را صادرات به سایر بخش‌های شوروی تشکیل می‌داد (بیش از سی درصد). با فروپاشی شوروی این وضعیت به کلی دگرگون شد و تنها چیزی که باقی ماند، صدور مواد خام و مهاجرت نیروی کار به روسیه بود. این مسئله سبب افت شدید تولید ناخالص داخلی این جمهوری‌ها در چند سال اول پس از استقلال شد. به این ترتیب یک نوع رابطه مرکز - پیرامون بین منطقه و روسیه شکل گرفت که مانع بزرگی بر سر راه توسعه اقتصادی این کشورها به حساب می‌آید.

راه ابریشم و گردشگری

حوزه ایران فرهنگی از مرزهای غربی چین تا دیواره‌های استانبول و از جمهوری‌های آسیای مرکزی تا جنوب آسیا، ظرفیتی مناسب برای تعریف

گردشگری فرهنگی در منطقه بزرگ غرب آسیا فراهم می‌کند. در واقع، غرب آسیا با محوریت ایران عرصه‌ای عظیم برای تعاملات فرهنگی و گردشگری است و این کشور به لحاظ جاذبه‌های گردشگری و اکوتوریسم رتبه پنجم و جاذبه‌های تاریخی و باستانی رتبه دهم دنیا را دارد (مجددی، ۱۳۸۹). راه ابریشم به عنوان میراث فرهنگی منطقه و ایران می‌تواند زمینه رونق گردشگری، به ویژه گردشگری فرهنگی و بهره‌گیری از ظرفیت عظیم منطقه و چین به عنوان یک قدرت فرامنطقه‌ای را فراهم کند. باید این مسئله را در نظر داشته باشیم که چینی‌ها اکنون به بزرگ‌ترین جهان‌گردان تبدیل شده‌اند.

گردشگری را می‌توان از عوامل همگرایی منطقه‌ای نیز تلقی کرد. در واقع، میان گردشگری و همگرایی منطقه‌ای نوعی هم‌افزایی وجود دارد؛ به عبارت دیگر، ضمن آنکه گردشگری می‌تواند به تعمیق طرح‌های همگرایی منطقه‌ای یاری رساند، همکاری و همگرایی منطقه‌ای فرصتی پیش روی توسعه گردشگری است (همان). احیای راه ابریشم و به تبع آن توسعه گردشگری در منطقه و به خصوص گردشگری فرهنگی می‌تواند زمینه‌ساز تعامل فرهنگی و همزیستی و صلح، رشد اقتصادی و حفظ و تقویت موارث فرهنگی شود. رشد گردشگری می‌تواند فرصتی را برای تعامل مردمان و فرهنگ‌های گوناگون فراهم کند و بدین طریق، به بستری برای درک متقابل و گفتگوی فرهنگ‌ها تبدیل شود (همان).

رشد گردشگری در دهه‌های اخیر موجب شده است که بین توسعه و گردشگری ارتباط تنگاتنگی برقرار شود و گردشگری به محرک کلیدی رشد اقتصادی و اجتماعی تبدیل شود. امروز صنعت گردشگری وزنه مهمی در تجارت بین‌المللی است و منبع درآمد مهمی برای کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه به شمار می‌رود که به آن صادرات نامرئی می‌گویند (همان)؛

از این رو، لازم است که نظر خود را درباره مقوله گردشگری به مثابه کالایی لوکس تغییر دهیم و آن را به عنوان منبع درآمد مهمی نگاه کنیم و از ظرفیتی که میراث فرهنگی راه ابریشم فراهم کرده است، بهره مطلوب ببریم. آشنایی گردشگران خارجی با عرصه های اقتصادی گوناگون میزبان ضمن کمک به توسعه صادرات و توسعه صنایع دستی، به جذب سرمایه گذاری خارجی هم کمک خواهد کرد (همان).

نتیجه گیری

پیش بینی ها حاکی از این است که چین در آینده نزدیک جای ایالات متحده به عنوان قدرت اول اقتصادی جهان را خواهد گرفت، به ویژه در مقابل درون گرا و ضد جهانی شدن دولت آمریکا از سوی ترامپ، قصد دارد که جاده ابریشم را بار دیگر به نماد جهانی شدن تبدیل کند. راهبرد چین در حرکت به سوی غرب به معنای توسعه زیرساخت های ترانزیتی از طریق آسیای مرکزی به سوی اروپا، آسیای غربی و جنوبی است که از آن به عنوان «ابتکار کمربند و جاده» یاد می شود. امروزه در چین موضوع احیای جاده ابریشم و ابتکار مذکور، تقریباً ترجیح بندی است که در هر سمینار و کنفرانسی طرح می شود. اگرچه این موضوع را دکتورین رئیس جمهور فعلی چین اعلام می کنند و تلاش می شود که جلوه ای اقتصادی به آن داده شود، بی شک یکی از اصلی ترین راهبردهای پکن برای حفظ تمامیت ارضی خویش، بسط نفوذ منطقه ای و جهانی، دستیابی به امنیت انرژی و مقابله با آمریکا است. چین می کوشد که با گستراندن بال های خویش به غرب، بر فضای حیاتی پیرامون خود بیفزاید.^۱ بنابراین، باید توجه داشت که راهبرد چین

۱. این نکته را وام دار جناب دکتر ابوالفضل علمایی هستم.

ایران و راهبرد راه ابریشم نوین چین ۱۴۳

کاملاً در راستای منافع ملی این کشور است، اما به عقیده نگارنده می‌توان با راهبردی مناسب از آن برای تأمین منافع خود نیز استفاده کرد.

افتتاح خط آهن شمال - جنوب بین ایران، ترکمنستان و قزاقستان به عنوان بخشی از دالان شمال - جنوب، گامی مثبت در حرکت به سوی احیای جاده ابریشم محسوب می‌شود. با این حال، آنچه می‌تواند در نهایت زمینه‌ساز بهره‌گیری از جاده ابریشم جدید برای تقویت پایه‌های فرهنگی ایران در منطقه شود، تبدیل شدن به یک قطب مهم ترانزیت و اقتصادی است. به علاوه میراث برجای مانده از جاده ابریشم باستانی، به‌خودی‌خود می‌تواند ایران را در کنار آسیای مرکزی به یکی از قطب‌های صنعت گردشگری تبدیل کند. در صورت اجرای سیاست‌های مناسب، جلوه‌های طبیعی متنوع به همراه آثار تاریخی برجای مانده از راه ابریشم می‌توانند منافع اقتصادی چشمگیری را نصیب ایران و کل منطقه کنند.

منابع
فارسی

۱. آکایف، اصغر (۱۹۹۹)، دیپلماسی راه ابریشم نظریه‌ای در سیاست خارجی گذشته و حال راه ابریشم، تهران: شرکت زهان الکترونیک - ایران.
۲. آنکتاد (برنامه توسعه سازمان ملل متحد) (۱۳۷۵)، جاده ابریشم و سایر مسیرهای حمل و نقل تجاری آسیای مرکزی با جهان (گذشته، حال، و آینده)، ترجمه رضا پاکدامن، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
۳. اشراقی، احسان (۱۳۷۶)، «اهمیت تجارت ابریشم در زمان صفویه»، مجموعه مقالات دومین اجلاس بین‌المللی جاده ابریشم، ویراسته علی‌اصغر شعردوست، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۳)، اژدهای هفت سر (مجموعه مقالات)، تهران: دنیای کتاب.
۵. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۶)، «جاده تاریخی ابریشم یا راه‌های گفت و شنود فرهنگ‌ها»، مجموعه مقالات دومین اجلاس بین‌المللی جاده ابریشم، ویراسته علی‌اصغر شعردوست، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. خدایار، ابراهیم (۱۳۹۱)، «حوزه فرهنگی - تمدنی ایرانی در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهاردهم، ش. ۲، صص. ۴۸-۲۷.
۷. رضا، عنایت‌اله (۱۳۷۶)، «نقش ایران در جاده ابریشم تا پایان عهد ساسانی»، مجموعه مقالات دومین اجلاس بین‌المللی جاده ابریشم، ویراسته علی‌اصغر شعردوست، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین (آذر ۱۳۷۱)، «درباره همکاری ایران و آسیای مرکزی»، ترجمه سیروس سعیدی، ادبستان فرهنگ و هنر، ش. ۳۶، صص. ۳۱-۳۰.
۹. فرای، ریچارد (۱۳۸۶)، میراث آسیای مرکزی، ترجمه اوانس اوانسیان، تهران:

- بنیاد وقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
۱۰. قاسمی، حاکم (۱۳۸۸)، «تأثیر نظام بین‌المللی بر واگرایی ملت‌ها در حوزه ایران فرهنگی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دهم، ش. ۳۰، صص. ۲۵-۵۳.
۱۱. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۴)، جزوه درسی نظریه‌های منطقه‌گرایی، دانشگاه تهران.
۱۲. قریب، بدرالزمان (۱۳۸۴)، «سغدی‌ها و جاده ابریشم»، مجموعه مقالات دومین اجلاس بین‌المللی جاده ابریشم، ویراسته علی‌اصغر شعردوبیت، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۳. گلجان، مهدی (۱۳۹۰)، میراث مشترک (نظری اجمالی بر حوزه فرهنگی و تمدن شرق ایران و ماوراءالنهر)، تهران: امیرکبیر.
۱۴. مجلسی، فریدون (بهمن و اسفند ۱۳۸۸)، «فرهنگ ایرانی و ایران فرهنگی»، آیین، ش. ۲۶ و ۲۷، صص. ۶۳-۶۴.
۱۵. مجیدی، محمدرضا (زمستان ۱۳۸۹)، «سیاست گردشگری خارجی در ایران: جستجوی الگوی مطلوب»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، ش. ۴.
۱۶. مجیدی، محمدرضا؛ عزت‌الله عزتی؛ و محمدرضا سعیدآبادی (۱۳۸۷)، غرب آسیا، نظام بین‌الملل و همگرایی منطقه‌ای، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۷. مجیدی، محمدرضا؛ و محمدرضا دهشیری (۱۳۸۸)، «رهاورد غرب آسیا برای مفهوم امنیت انسانی»، ترجمه پریسا کریمی‌نیا، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا: دیدگاه‌ها و نقدها، ویراسته محمدرضا مجیدی و احمد خامسان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۸. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
۱۹. مظاهری، علی (۱۳۸۸)، جاده ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، ج. ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۰. هتته، بیوردن؛ آندراش اینونای؛ و اوزوالدو سوتکل (ویراستاران)، (۱۳۹۱)،

جهان‌گرایی و منطقه‌گرایی نو، ترجمه علیرضا طیب، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.

۲۱. هتته، بیوردن؛ آندراش اینونای؛ و اوزوالدو سوتکل (ویراستاران)، (۱۳۹۲)،

دیدگاه‌های کشورهای جنوب درباره منطقه‌گرایی نو، ترجمه علیرضا طیب،

تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.

انگلیسی

1. Foltz, Richard (2010), **Religions of the Silk Road, Premodern Patterns of Globalization**, Palgrave Macmillan.
2. Frye, Richard N., (2003) "**History of the Persian Language in the East**," http://www.richardfrye.org/files/History_of_the_Persian_Language_in_the_East.pdf
3. Griffiths, Martin, Steven C. Roach and M. Scott Solomon (eds), (2009), **Fifty Key Thinkers in International Relations**, Routledge.
4. Hveem, Helge (2000), "**Explaining the Regional Phenomenon in an Era of Globalization**", in Richard Stubbs and Geoffrey R.D. Underhill (eds) *Political Economy and the Changing Global Order*,. Oxford: Oxford University Press, pp. 70-81.
5. Laruelle, Marlene (2015), "**The Chinese Silk Road and their Reception in Central Asia**", *Looking West: China And Central Asia*; <http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
6. Majidi, Mohammad Reza (2014), **The Role of the Silk Road in the Rapprochement of Cultures**, Tehran: Elmi-Farhangi Publishing Company.
7. Matthee, Rudolph P. (1999), **The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600-1730**, Cambridge University Press.
8. Millward, James A. (April 12, 2013), **The Silk Road: A Very Short Introduction**, Oxford University Press.
9. Olcott, Martha Brill (1996), **Central Asia's New States: Independence**, Foreign Policy, and Regional Security, United States Institute of Peace.
10. Spindler, Manuela (2002), "**New Regionalism and the Construction of Global Order**", In <http://core.ac.uk/download/pdf/106047.pdf>

11. Starr, S. Frederick (2013), **Lost Enlightenment, Central Asia's Golden Age**, Princeton University Press.
12. Steger, Manfred B. (2003), **Globalization, A Very Short Introduction**, Oxford University Press.
13. Söderbaum, Fredrik (2012), **“Theories of Regionalism”**
14. **Routledge Handbook of Asian Regionalism**, Mark Beeson and Richard Stubbs (eds), Routledge.
15. Thubron, Colin (2009), **Shadow of the Silk Road**, HarperCollins.
16. Wanderlich, Jens-Uwe (2007), **Regionalism, Globalisation and International Order**, Ashgate Publishing Company.

پیشکش به نبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم

راهبرد منطقه‌ای چین در آسیای غربی و جایگاه ایران در آن

مقدمه

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ تاکنون، آسیای غربی شاهد نفوذ فزاینده چین بوده که به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و انرژی مشهود بوده است. نقش چین به تدریج در تمام جوانب زندگی در این منطقه افزایش یافته است و ظرف دو دهه از بازیگری حاشیه‌ای به بازیگری مهم و مورد توجه در منطقه تبدیل شده است. نگاه چین به آسیای غربی در سال‌های اخیر دچار تغییر و تحول اساسی شده است و درحالی‌که تا این اواخر به آن به چشم یک منبع تهدید می‌نگریست که باید از آن پرهیز شود، اکنون به چشم فرصت‌هایی نگریسته می‌شود که می‌تواند چین را به جایگاه یک قدرت بزرگ رهنمون کند.

آسیای غربی از چند جهت مورد توجه چین قرار گرفته است و برای برخی از دغدغه‌های مهم چین راه‌حل‌هایی فراهم می‌کند: اول، تأمین منابع انرژی‌ای است که در معرض معضلات ژئوپلیتیک دریایی جهانی قرار نداشته باشند؛ دوم، ظاهر شدن به‌عنوان یک قدرت نوظهور صلح‌جو که قادر است از کارت چندجانبه‌گرایی بهره بگیرد (Laurelle and Peyrouse, 2012: 4). درحالی‌که

چین در آسیای شرقی به چشم تهدیدی منطقه‌ای نگریسته می‌شود، در آسیای غربی دقیقاً وجهه‌ای متفاوت از آن ترسیم شده است. به عبارت دیگر، چین در آسیای شرقی وارد بازی‌ای با حاصل جمع صفر شده است؛ درحالی‌که بازی در آسیای غربی با حاصل جمع مثبت است. کاربرد سازمان همکاری شانگهای را می‌توان تلاشی در این راستا تلقی کرد. سوم، رویکرد چین به آسیای غربی برآمده از دغدغه‌های امنیتی این کشور در منطقه و به خصوص نگرانی از جدایی طلبی اویغورها در منطقه خودمختار سین‌کیانگ است. چهارم، چین رویکرد اقتصادی پویایی نیز در قبال آسیای غربی مطرح کرده است که بی‌ارتباط با رویکرد امنیتی این کشور نیست. پکن با تمرکز بر روی توسعه اقتصادی سین‌کیانگ قصد دارد آن را به الگویی برای کل منطقه آسیای غربی تبدیل کند و روند توسعه منطقه را به توسعه سین‌کیانگ گره بزند و به این ترتیب، بستر مناسبی برای فرونشاندن جدایی طلبی فراهم سازد. در چهارچوب رویکرد اقتصادی چین پروژه راه ابریشم جدید هم مطرح شده است که با وجود آنکه تأکید می‌شود یک پروژه کاملاً اقتصادی و حمل و نقلی است، با اهداف ژئوپلیتیک چین گره خورده است؛ پنجم، چین به ژئواکونومیک هم توجه ویژه‌ای دارد. در واقع، ژئواکونومیک را می‌توان حلقه پیوند بین جوانب مختلف رهیافت چین به آسیای غربی تلقی کرد. چین با استفاده نرم از منابع قدرت سخت خود و به خصوص با اتکا بر اقتصاد شکوفای خود می‌کوشد و وجهه‌ای از خود به مثابه قدرتی صلح‌جو و پایبند به چندجانبه‌گرایی به نمایش بگذارد. چین به این ترتیب می‌کوشد که نگرانی قدرت‌های رقیب را فروبشاند و زمینه شکل‌گیری موازنه متقابل را از میان بردارد.

در بررسی راهبرد منطقه‌ای چین در غرب آسیا باید به اولویت‌های چین و جایگاه ایران در آن توجه داشته باشیم. اولویت‌های موضوعی چین در این

منطقه منابع انرژی، مسیرهای ترانزیتی، تجارت و امنیت است. به لحاظ جغرافیایی هم این کشور به سه زیرسیستم آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و خلیج فارس اولویت می‌دهد. در میان کشورهای منطقه هم تنها می‌توان اسلام‌آباد را به معنای واقعی شریک راهبردی پکن دانست. بنابراین، در بررسی جایگاه ایران در سیاست منطقه‌ای چین، باید نگاه ویژه‌ای به سیاست آن کشور در آسیای مرکزی، سیاست خاورمیانه‌ای و سیاستش در قبال پاکستان داشته باشیم. در ادامه، در مورد این سه محور سخن خواهیم گفت.

در این مسئله تردیدی وجود ندارد که ابتکار چین در آسیای غربی از زمان فروپاشی شوروی به این سو، در افزایش روزافزون نفوذ پکن در منطقه موفقیت‌آمیز بوده است و اکنون چین با تمام کشورهای منطقه روابط خوبی دارد و به‌عنوان یک شریک سازنده و مهم برای کشورهای منطقه تلقی می‌شود. در همین زمینه الکساندر کولی^۱ نفوذ فزاینده چین در منطقه را حیرت‌انگیز خوانده است؛ به‌خصوص که چین تنها ظرف یک دهه موفق شد که خود را به شریک راهبردی منطقه تبدیل کند (Cooley, 2012: 74). از سوی دیگر، جنبه‌های قدرت نرم چین هم در منطقه گسترش یافته است. الگوی چینی توسعه اقتصادی و نظام آموزشی آن از جذابیت فزاینده‌ای برخوردار شده است. در این میان، چالش برانگیزترین محورهای راهبرد ژئواکونومیک محور چین برای غرب عبارتند از: ۱. الگوی توسعه چین که در آن یک اقتصاد بازار لیبرال تحت یک نظام سیاسی اقتدارگرا قرار گرفته است و ۲. چین در برنامه‌های کمک خود به بسیاری از کشورهای در حال توسعه هیچ قید و شرطی قائل نمی‌شود (3-2-3). این دو مسئله چالش برانگیز در منطقه آسیای مرکزی نیز به‌خوبی هم در برابر غرب و هم در برابر روسیه کارآمدی دارد. چین

1. Alexander Cooley

برخلاف غرب کاری به امور داخلی این کشورها و به خصوص حقوق بشر ندارد و برخلاف روسیه الگوی جذابی برای توسعه این کشورها ارائه می‌دهد.

نخست: سیاست چین در خاورمیانه

منطقه خاورمیانه که زمانی برای چین حکم یک منطقه پیرامونی و نسبتاً کم‌اهمیت را داشت، اکنون در محاسبات امنیتی ملی این کشور به‌طور بی‌سابقه‌ای خودنمایی می‌کند. دلایل این افزایش علاقه‌مندی و نقش‌آفرینی چین در خاورمیانه چیست و چه پیامدهایی برای آمریکا دارد؟ سه پاسخ احتمالی مطرح می‌شود: اول، سیاست جدید خاورمیانه‌ای چین پاسخی از سوی پکن به تجدید موازنه یا چرخش آمریکا به شرق آسیا است که توسط دولت اوباما در سال ۲۰۱۲ اعلام شد؛ دوم، اهمیت خاورمیانه برای چین به‌لحاظ اقتصادی در حال افزایش است؛ و سوم، منطقه خاورمیانه برای پکن به‌لحاظ ژئواستراتژیک اهمیت بسیار بیشتری پیدا کرده است. با این حال، محرک اصلی سیاست چین در خاورمیانه منافع اقتصادی و نیز تلاش برای «تجدید موازنه»^۱ در سیاست‌های داخلی، خارجی و امنیتی است؛ به طوری که از تمرکز بر شرق چین و آسیای شرقی کاسته شود. به عبارت روشن‌تر، علاقه‌مندی و نقش‌آفرینی چین در خاورمیانه از یک سو، جلوه‌گر وابستگی روبه‌رشد این کشور به منابع انرژی منطقه است و از سوی دیگر، برآمده از دل راهبرد «حرکت به سوی غرب» (غرب در مفهوم جغرافیایی آن) به سوی آسیای مرکزی و فراسوی آن است که سیاست خاورمیانه‌ای چین با اعلام رسمی راهبرد راه ابریشم توسط «شی جین‌پینگ» در سپتامبر ۲۰۱۳ به جزئی از این راهبرد تبدیل شد.

چین در عین حال که در خاورمیانه نقش امنیتی بیشتری در مقایسه با گذشته

خواهد داشت، ولی حاضر نیست که خود را چنان درگیر منطقه کند که موجب شود از وضعیت فعلی‌اش به‌عنوان دوست همه کشورها خارج شود و به یک کشور خاص، بیش از حد نزدیک شود. روابط آن کشور با ایران و عربستان، محدودیت‌های این راهبرد را نشان می‌دهد. از نگاه پکن، ایران و عربستان دو مرکز ثقل منطقه خاورمیانه محسوب می‌شوند. چین به‌لحاظ اقتصادی حضوری تمام‌عیار و پررنگ، به‌لحاظ دیپلماتیک حضوری کم‌رنگ، و به‌لحاظ نظامی حضوری کم‌پیدا در خاورمیانه داشته است. گسترش همکاری نظامی این کشور با عربستان نمی‌تواند برای آمریکا هشداردهنده باشد؛ اما این امر در مورد ایران برای واشینگتن نگران‌کننده خواهد بود. با این حال، تاکنون به‌جز رزمایش‌های اخیر دریایی مشترک چین و ایران در خلیج فارس نشانه‌ای از اتحاد نظامی بین دو کشور مشاهده نمی‌شود. نگاه چین به دو حوزه انرژی در خاورمیانه و حضور آمریکا برای حفظ جریان پایدار انرژی از منطقه، مثبت است؛ ولی در حوزه امنیتی، حضور نظامی ایالات متحده به‌عنوان عاملی تهدیدکننده برای منافع ملی چین در حوزه پیرامونی‌اش نگریسته می‌شود.

شروع علاقه‌مندی چین به خاورمیانه از دهه ۱۹۸۰ و با هدف رقابت با دو ابرقدرت جنگ سرد و کسب شناسایی بین‌المللی بود. با این حال، اوج گرفتن علاقه‌مندی چین به خاورمیانه و وابستگی اقتصادی به آن از دهه ۱۹۹۰ شروع شد. در حال حاضر وضعیت چین و آمریکا در خاورمیانه در نقطه مقابل هم قرار دارد؛ به این معنا که واشینگتن در حال کاهش تعهدات و نقش خود در خاورمیانه است و پکن در جهت عکس آن حرکت می‌کند. در پاسخ به این پرسش که آیا چین دارای یک راهبرد مشخص در خاورمیانه است، می‌توان به‌راحتی به آن پاسخی منفی داد؛ زیرا چین به‌صورت علنی چنین راهبردی را اعلام نکرده است و دلیل اصلی آن هم پرهیز از جنجال‌های مرتبط با آن و بازخورد منفی ناشی از

آن است. تدوین یک راهبرد مشخص می‌تواند روابط با برخی کشورهای منطقه را به خطر بیندازد و این مطلوب چین نیست. از نگاه پکن خودداری از وارد شدن در مسائل جنجالی خاورمیانه همچون صلح فلسطین و جنگ با داعش و عدم مداخله در امور داخلی کشورها بهتر می‌تواند تأمین‌کننده منافعش باشد. باین‌حال، چین راهبرد مشخصی در قبال خاورمیانه دارد.

منافع اصلی چین در خاورمیانه عبارتند از: امنیت انرژی، اهداف ژئواکونومیک، نگرانی‌های امنیتی، و ارتقای جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ. اهداف متناظر این کشور با این منافع عبارتند از: تضمین دسترسی به انرژی و دیگر منابع، موازنه در برابر نفوذ آمریکا و نه مقابله با آن، ترغیب کشورهای منطقه به سرکوب اقلیت اویغور چین و ترغیب کشورهای خاورمیانه به شناسایی ضمنی و صریح چین به‌عنوان قدرتی بزرگ. در مورد انرژی، خاورمیانه از سال ۱۹۹۵ به‌این‌سو، منبع اصلی نفت وارداتی چین بوده است و در روابط آن کشور با ایران و عربستان نقشی محوری دارد. در زمینه اهداف ژئواستراتژیک پکن باید به راهبرد «حرکت به سوی غرب» و موازنه برقرار کردن بین توسعه در مناطق ساحلی چین و مناطق سرزمینی این کشور در غرب اشاره کرد و اینکه پکن برای فرار از بن‌بست استراتژیک در شرق آسیا که خود را در محاصره آمریکا و متحدان آن می‌بیند به سوی غرب آسیا روی آورده است.

تحلیلگران چینی معتقدند در آسیای مرکزی و فراسوی آن ایالات متحده چنان قدرتی ندارد که پکن را محاصره کند. در واقع، آمریکا در آسیای مرکزی و فراسوی آن فاقد شبکه‌های متحدان خود همچون وضعیت موجود در شرق آسیاست. با استقلال کشورهای آسیای مرکزی، فاصله بین مرزهای غربی چین با خاورمیانه به یکباره برداشته شد و این امر بر احساس ناامنی این کشور افزود. پکن به‌طور مشخص از حمایت منطقه‌ای از جنبش اویغورها نگران است و

نمی‌خواهد آرمان اویغورها به آرمان جهان اسلام تبدیل شود. افزایش شدن اویغورها و پیوستن آنها به داعش برای چین به شدت نگران‌کننده بوده است. چین بیش‌ازپیش مایل است از سوی سایر کشورها به عنوان یک قدرت بزرگ شناخته شود و با حضور شمار زیادی از اتباع چینی در نقاط مختلف جهان و به‌ویژه در خاورمیانه، حفاظت از آنها را وظیفه خود می‌داند و در مقایسه با گذشته تمایل بیشتری برای نقش‌آفرینی نظامی از خود نشان می‌دهد.

روابط دوجانبه چین و عربستان طی ۲۵ سال گذشته هم گسترده و هم عمیق شده است. راهبرد چین در قبال عربستان را می‌توان به دو دوره قبل و بعد از ۱۹۹۰ تقسیم کرد؛ یعنی سالی که عربستان روابط کامل دیپلماتیک با چین را برقرار کرد. پیش از ۱۹۹۰، چین در درجه اول از ابزارهای دیپلماتیک و نظامی بهره می‌گرفت و اهدافش عمدتاً ژئواستراتژیک و مرتبط با جایگاه این کشور به عنوان یک قدرت بزرگ بود. ارائه موشک‌های میان‌برد بالستیک از سوی چین به عربستان در اواسط دهه ۱۹۸۰ تأثیر تعیین‌کننده‌ای در بهبود مناسبات عربستان با چین در دوره اول داشت. دهه ۱۹۹۰ شاهد برآمدن چین به عنوان یک قدرت اقتصادی روبه‌رشد بود و از سال ۱۹۹۳ به بعد چین به یک واردکننده انرژی تبدیل شد. به این ترتیب اهمیت خاورمیانه برای پکن دوچندان شد.

عربستان در دوره ریاست‌جمهوری باراک اوباما نسبت به تعهدات آمریکا در منطقه دچار تردید شده بود؛ تردیدی که نقطه آغاز آن تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳ و سپس خروج از آن در سال ۲۰۱۲ به‌علاوه کاهش اتکای آمریکا به نفت خاورمیانه و موارد دیگری همچون سیاست مداخلات در قبال بحران سوریه و مذاکرات هسته‌ای با ایران بود. با این حال، برحسب معیاری چون دیدارهای مقام‌های ارشد و همکاری امنیتی و فروش تسلیحات، مناسبات بین واشینگتن و ریاض کاملاً مستحکم به نظر می‌رسد و آخرین بار باراک اوباما در ژانویه ۲۰۱۵

در پی مرگ ملک عبدالله به ریاض سفر کرد. این سومین دیدار او از عربستان بود. در مقابل، دید و بازدید رهبران ارشد عربستان و چین هم از دهه ۲۰۰۰ افزایش پیدا کرد و مناسبات دو کشور بر شالوده‌ای بادوام استوار شد. این امر حاکی از اهمیت عربستان برای چین است. تعداد این دیدارها به تدریج در حال نزدیک شدن به تعداد سفرهای مقام‌های ارشد آمریکا بوده است.

با وجود آنکه چین کوشیده است که دامان خود را از مسائل جنجالی خاورمیانه مبرا نگه دارد، دو مسئله بسیار مهم ایران و سوریه برای برقراری روابط نزدیک‌تر بین ریاض و پکن در دسرساز شده است. چین و عربستان در مورد سوریه در دو جبهه مخالف هم قرار گرفته‌اند. چین مخالف مداخله خارجی و سرنگونی حکومت سوریه است و با روسیه هم‌نوایی دارد، حال آنکه عربستان درست عکس آن را می‌خواهد. چین برخلاف روسیه فاقد منافع ملموس در سوریه است، اما نمی‌خواهد اصل حقوقی بین‌المللی حاکمیت ملی و اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها خدشه‌دار شود. به علاوه، چین احساس می‌کند که در ماجرای لیبی در سال ۲۰۱۱ به این کشور خیانت شد و به همین دلیل مایل به تکرار آن در سوریه نیست. چین و عربستان در مورد ایران هم اختلاف نظر دارند و روابط نزدیک و دوستانه پکن با تهران برای ریاض قابل قبول نیست. نگاه منفی رسانه‌های عربستان به رفتار چین با مسلمانان و رویکرد پکن در بحران سوریه نیز برای چین ناراحت‌کننده بوده است.

در حوزه انرژی و همکاری اقتصادی، نقش چین در عربستان روبه‌افزایش و نقش آمریکا روبه‌کاهش است. به‌تازگی حتی بحث خرید سهام شرکت آرامکو عربستان موجب نگرانی بیش‌ازپیش آمریکا شد. چین در مورد نفت، عربستان را به ایران ترجیح می‌دهد و عربستان از سال ۲۰۰۲ به این سو منبع اصلی واردات نفت چین بوده است. چین و عربستان در ساخت پالایشگاه نفت،

پتروشیمی و گاز طبیعی هم همکاری می‌کنند. در حوزه انرژی، همکاری دو کشور به تولید انرژی هسته‌ای هم تسری یافته است و در ژانویه ۲۰۱۲ توافق برای همکاری در زمینه توسعه و استفاده از انرژی اتمی برای اهداف صلح‌آمیز امضا شده است. عربستان پیش از این با فرانسه، آرژانتین و کره جنوبی هم توافق‌هایی در همین موضوع امضا کرده بود. همکاری دو کشور در حوزه نظامی و امنیتی، چندان روشن نیست و ارزیابی آن سخت است؛ اما می‌توان گفت که تمرکز اصلی در این حوزه بر روی فروش جنگ‌افزارهای چینی بوده است؛ هرچند که در این زمینه آمریکا و انگلیس با فاصله بسیار زیاد از چین منابع اصلی فروش تسلیحات به عربستان بوده‌اند. گزارش‌های فراوانی در مورد انتقال سری موشک‌های بالستیک و موشک‌های کروز چینی به عربستان وجود داشته است. این امر حاکی از تلاش عربستان برای بازدارندگی استراتژیک است. عربستان در زمینه پهپاد هم با چین مراداتی داشته است. به گفته یک تحلیلگر آمریکایی، همکاری ریاض و پکن در حوزه نظامی روبه‌افزایش بوده است. دید و بازدید مقام‌های نظامی - امنیتی چین و عربستان بسیار محدود و غیرنهادینه بوده است.

در مجموع، سیاست چین در قبال عربستان به دلایل زیر موفقیت‌آمیز بوده است: دسترسی تضمین‌شده به منابع انرژی در عربستان و گسترش مناسبات اقتصادی؛ مشارکت محدود با عربستان در حوزه نظامی؛ فرونشاندن هرگونه انتقاد از رفتار چین با اوغورها؛ واداشتن عربستان به اذعان این مسئله که چین یک قدرت بزرگ در حال خیزش است.

روابط چین و ایران را می‌توان به‌عنوان مناسباتی نزدیک، اما پیچیده یاد کرد و به مشابهت‌های تاریخی و تمدنی دو کشور به‌لحاظ قدمت و شکوه گذشته و اشتراک نظر در مقابله با آمریکا اشاره کرد. از نگاه مقام‌های ایرانی، چین شریکی

راهبردی است که می‌تواند به کاهش انزوای ایران کمک کند. با این حال، روابط ایران و چین همواره مثبت نبوده است و پکن در شورای امنیت سازمان ملل با تحریم‌ها برضد ایران به دلیل برنامه هسته‌ای همراهی کرد. یک مشکل دیگر در روابط ایران و چین نقش مخرب واردات محصولات بی کیفیت چینی در تضعیف تولیدکنندگان داخلی در ایران است. چین در میان لطیف اصلاح طلب و میانه‌نخبگان سیاسی ایران چهره مطلوبی به حساب نمی‌آید.

سیاست چین در قبال ایران بر پایه موازنه محتاطانه بین احترام به تحریم‌ها و محدودیت‌های تحت رهبری آمریکا برضد ایران و بهره‌برداری از فرصت‌های فراهم شده با انزوای ایران استوار است. چین مایل نیست ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد و با رویارویی و بحران نظامی هم مخالف است، اما با بلندپروازی‌های منطقه‌ای ایران مشکلی ندارد. ایران در نگاه تشکیلات امنیت ملی چین کشور باثباتی است که می‌تواند در حفاظت از منافع اقتصادی و ژئواستراتژیک چین به این کشور کمک کند و به‌ویژه در مقابله با داعش بر روی حمایت ایران حساب می‌کند. با توافق هسته‌ای چین می‌تواند به شریک تجاری و انرژی مهم‌تری برای ایران تبدیل شود.

ایران از نگاه چین تنها قدرت مهم منطقه‌ای است که با آمریکا هم‌نواپی ندارد و در صورتی که چین تصمیم به افزایش حضور نظامی در خاورمیانه بگیرد، نقش ایران در کمک به تحقق اهداف ژئواستراتژیک چین بی‌نظیر خواهد بود. با این حال، چین ملاحظاتی در روابط خود با ایران دارد از جمله اینکه مناسبات اقتصادی پر دامنه‌ای با آمریکا دارد که نمی‌خواهد به‌خاطر ایران آسیب ببیند؛ مایل نیست رژیم صهیونیستی و عربستان به‌عنوان رقبای منطقه‌ای ایران را از خود برنجانند؛ به‌علاوه، نمی‌توان از مشارکت راهبردی بین ایران و چین سخن گفت. در مورد پیشینه روابط ایران و چین می‌توان به نقاط عطفی همچون انقلاب

می‌یابد. زمانی که دیگران را ترغیب می‌کنیم آرمان‌هایمان را بستایند و چیزی را بخواهند که ما می‌خواهیم، دیگر مجبور نخواهیم بود برای کشاندن آنها در سمت و سوی دلخواه‌مان به همان اندازه بر روی چماق یا هویج اتکا کنیم. جوزف نای به‌عنوان نظریه‌پرداز قدرت نرم می‌گوید: «قدرت نرم در تعریف وسیع آن به‌معنای توانایی اثرگذاری بر دیگران جهت به‌دست آوردن نتایج دلخواه است. اثرگذاری بر رفتار دیگران به سه شیوه اصلی صورت می‌گیرد: با تهدید به اجبار (چماق)، با ارائه مشوق‌ها یا پرداخت‌ها (هویج) و با ادا شدن دیگران به اینکه آن چیزی را بخواهند که ما می‌خواهیم. یک کشور می‌تواند در صورتی به نتایج دلخواه خود در سیاست جهان برسد که سایر کشورها خواهان پیروی از آن باشند» (Nye and Jisi, 2009: 18).

قدرت نرم همانند نفوذ نیست اما به‌عنوان یک منبع نفوذ خدمت می‌کند. چماق و هویج هم می‌توانند منبع نفوذ باشند. قدرت نرم به‌معنای قدرت جذب‌کنندگی هم هست. منابع قدرت نرم دارای‌هایی هستند که چنین جذابیتی ایجاد می‌کنند. برخی منابع، هم قدرت سخت و هم قدرت نرم ایجاد می‌کنند؛ برای مثال، یک اقتصاد قوی می‌تواند هم با پرداخت پول به دیگران نقش هویج را ایفا کند و هم یک الگوی موفقیت باشد که دیگران را جذب می‌کند. تشخیص اینکه یک دارای به‌عنوان منبع قدرت نرم است یا خیر را می‌توان با نظرسنجی تشخیص داد (Nye and Jisi, 2009: 18). قدرت نرم یک کشور در درجه اول به سه منبع متکی است: ۱. فرهنگ، ۲. ارزش‌های سیاسی، و ۳. سیاست‌های خارجی (زمانی که نگاه سایر کشورها به کشور مربوط به‌عنوان یک قدرت مشروع و اخلاقی باشد) (Nye and Jisi, 2009: 19).

هرچند که راهبرد «حرکت به سوی غرب» اساساً راهبردی ژئواکونومیک است؛ همچنان در چهارچوب قدرت نرم چین جای می‌گیرد. گراهام آلیسون

می‌گوید که در اکثر مواردی که یک قدرت مسلط جهانی حضور دارد و قدرت دیگری در حال نیرو گرفتن است، برخورد و منازعه بین آنها حتمی است و نمونه‌های فراوانی از آن را ذکر می‌کند. او معتقد است که چین و آمریکا هم به‌عنوان قدرتمندترین و قوی‌ترین قدرت‌ها در نظام بین‌الملل در همین مسیر گام برمی‌دارند؛ مگر آنکه دو شرط محقق شود: ۱. ایالات متحده و چین منافع حیاتی مشترکی داشته باشند؛ ۲. هر دو دولت برای ایجاد یک رابطه همکاری‌جویانه اقدامات مثبتی اتخاذ کنند (Allison, 2009: xi-xii). با توافق این دو قدرت بزرگ بر روی اهداف مشترک و نگرانی‌های مشترک، امکان همکاری دو طرف در امور جهانی فراهم می‌شود. اهداف مشترک آنها رشد اقتصادی و ثبات بین‌المللی و نگرانی‌های مشترکشان گرم شدن جهان، تروریسم بین‌المللی و گسترش سلاح‌های هسته‌ای هستند (Allison, 2009: xv). به‌عبارت‌دیگر، از نگاه چین، آسیای غربی جایی است که می‌توان در آنجا الگویی از یک سیاست خارجی همکاری‌جویانه را جا انداخت و وجهه منفی چین در آسیای شرقی را جبران کرد.

کنستانتین سیروئزکین^۱، پژوهشگر ارشد مؤسسه مطالعات راهبردی قزاقستان، در توصیف نوع رابطه چین و آسیای مرکزی اینگونه می‌گوید: «سرد به‌لحاظ سیاسی و سوزان به‌لحاظ اقتصادی» (Laruelle, 2015: 15). رویکرد اقتصادی چین به آسیای مرکزی در دو مقوله جای می‌گیرد: اول، دیپلماسی انرژی با هدف تضمین امنیت انرژی اقتصاد شکوفای خود؛ و دوم، دیپلماسی راه ابریشم با هدف توسعه زیرساخت‌های ترانزیتی در منطقه. هدف نهایی چین از رویکرد اقتصادی خود به آسیای مرکزی تضمین امنیت و ثبات سین‌کیانگ و تبلیغ الگوی پیشرفت چینی در منطقه پیرامونی خود است.

1. Konstantin Syroezhkin

اسلامی ایران، جنگ هشت‌ساله با عراق و دوران بازسازی و سفر آقای هاشمی رفسنجانی به چین در سال ۱۹۹۲ اشاره کرد. این پیشینه نشان می‌دهد که این روابط بیش از آنکه راهبردی باشد، عمل‌گرایانه بوده است. روابط ایران و چین در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رشد کرد، ولی در اواخر دهه ۱۹۹۰ تا جلدی به سردی گرایید که تابعی از تلاش پکن برای بهبود روابط با واشینگتن بود. در حوزه نظامی و هسته‌ای چین یک شریک کلیدی برای ایران بوده است. چین در سال ۲۰۰۸ جانشین روسیه به‌عنوان بزرگ‌ترین فروشنده سلاح به ایران شد که به‌ویژه شامل موشک می‌شد. در پی سفر آقای حسین دهقان، وزیر دفاع سابق ایران، به چین در مه ۲۰۱۴ رسانه‌های ایران نوشتند «چانگ وانگوان»^۱، وزیر دفاع چین، ایران را شریک راهبردی کشورش خواند. این درحالی است که چینی‌ها کمتر مایل به استفاده از این عبارت در توصیف روابط خود با ایران هستند.

با این حال، نیاز شدید چین به انرژی مهم‌ترین نقش را در روابط با ایران بازی می‌کند. چین در سال ۲۰۱۱ به بزرگ‌ترین واردکننده نفت از خلیج فارس تبدیل شد و سهم ایران تا ۲۰۱۴ معادل ده درصد واردات نفت چین بود. در مقابل، ایران در روابط خود با چین به‌دنبال دستیابی به فناوری و سرمایه‌گذاری خارجی است. چین در سال ۲۰۰۹ به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در بخش انرژی ایران تبدیل شد.

چین بیشترین نفع را در جریان اختلافات هسته‌ای ایران با غرب نصیب خود کرد و و با مهارت هرچه تمام‌تر از رابطه خود با ایران به‌عنوان یک اهرم چانه‌زنی با آمریکا استفاده کرد و در ازای موافقت با تحریم‌های سازمان ملل از واشینگتن امتیاز می‌گرفت و همچنان بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران باقی ماند. به‌علاوه، چینی‌ها با وجود عقد قراردادهای کلان سرمایه‌گذاری در ایران در

1. Chang Wanquan

عمل تعلل بسیاری در سرمایه‌گذاری در ایران به خرج می‌دادند؛ به طوری که ایران چندین قرارداد با طرف‌های چینی را به دلیل تأخیر بسیار زیاد لغو کرد.

ایران در دوره ریاست‌جمهوری آقای حسن روحانی یک رهیافت عمل‌گرایانه و متوازن را در پیش گرفت و با وجود ایراد انتقاداتی از چین، به رابطه مستحکم خود با این کشور ادامه داد. دولت آقای روحانی نگاه مثبتی به راهبرد راه ابریشم چین دارد و آن را فرصتی برای تقویت رشد اقتصادی خود تلقی می‌کند. چین نیز مایل است ایران را بیش از پیش به اقتصاد خود پیوند بزند.

آسیای غربی پس از منطقه آسیا - پاسیفیک در حال تبدیل شدن به مهم‌ترین منطقه برای چین است؛ هم به لحاظ نیاز به انرژی و هم به دلیل ارتباط آن با ناامنی داخلی چین و موقعیت ژئواستراتژیک آن. در همین راستا چین سیاست خود را در قبال خاورمیانه در چهارچوب راهبرد راه ابریشم تعریف کرده است، اما در ابعاد امنیتی و نظامی هنوز بر روی حضور نظامی آمریکا برای حفظ ثبات خاورمیانه حساب باز می‌کند. برخی ناظران معتقدند چین در بلندمدت به قدرت اصلی امنیتی در خاورمیانه تبدیل خواهد شد.

دوم: راهبرد چین در آسیای مرکزی

یکی از مفاهیمی که می‌تواند تبیین‌کننده رویکرد چین به آسیای مرکزی باشد «قدرت نرم» است و همان‌طور که گفته شد تلاش می‌کنیم جنبه‌های مختلف رویکرد چین به این منطقه را در چهارچوب این مفهوم تبیین کنیم. جوزف نای قدرت نرم را به معنای توانایی رسیدن به خواسته‌ها از طریق جذابیت تعریف می‌کند و نه قهر و اجبار یا پرداخت پول. قدرت نرم از جذابیت فرهنگ، آرمان‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌شود. زمانی که سیاست‌هایمان در نگاه دیگران مشروع به نظر برسد قدرت نرم ما افزایش

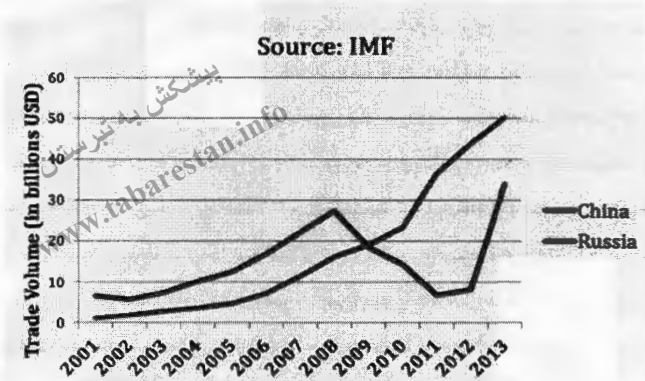
به عقیده وانگ، چین در تاریخ معاصر خود بیشترین توجهات را صرف شرق کشور و مناطق ساحلی کرده است؛ دلیل این امر از یک سو، برانگیخته شدن توسط قدرت‌های غربی و ژاپن و از سوی دیگر، برآمدن قدرت‌های نوظهور اقتصادی (چهار ببر آسیا) بود و به این ترتیب شکاف بین غرب و شرق کشور باز هم بیشتر شد. او تصویب «راهبرد توسعه غرب»^۱ را که در سال ۲۰۰۴ ارائه شد، نقطه عطفی در جبران این شکاف می‌داند. به عقیده وانگ، چین برای حمایت از این راهبرد توسعه به یک ژئواستراتژی خارجی مناسب هم نیاز دارد. ارکان این ژئواستراتژی خارجی عبارتند از: ۱. ایجاد راه ابریشم جدید متشکل از سه مسیر جنوبی، مرکزی و شمالی با هدف باز نگه داشتن جریان نفت و سایر اقلام به مرزهای غربی چین. جاده ابریشم جدید از بنادر شرقی چین، از طریق آسیای مرکزی به اروپا امتداد خواهد داشت، ۲. افزایش همکاری اقتصادی و تجاری و ارائه کمک اقتصادی به همه کشورهای غرب آسیا (شامل آسیای جنوبی، آسیای مرکزی، خاورمیانه و منطقه دریای خزر) و تأسیس یک صندوق توسعه و همکاری، ۳. حفظ سازگاری قومی و ثبات در سین‌کیانگ و تبت و سایر استان‌ها و مناطق غربی که در معرض تهدید جدایی طلبی قومی، افراطی‌گری مذهبی، تروریسم و سایر نیروهای خصمانه از خارج از مرزهای چین قرار دارند، ۴. افزایش سرمایه‌گذاری دیپلماتیک در تمام کشورهای غرب آسیا و تقویت ارتباطات اجتماعی و فرهنگی بین دو طرف. چین باید مزیت اقتصادی خود را در منطقه به یک مزیت سیاسی تبدیل کند و در پی آن، قدرت نرم چین را افزایش دهد. این امر به نوبه خود، قدرت مانور چین را افزایش خواهد داد (Jisi, 2014: 130-131).

چین در دهه ۱۹۹۰ بازیگر حاشیه‌ای بازی بزرگ در آسیای مرکزی بود.

حل و فصل اختلافات مرزی با کشورهای منطقه (قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان)، فشار به کشورهای منطقه جهت جلوگیری از سیاسی شدن جمعیت اویغور ساکن منطقه و حضور اقتصادی ناچیز، ماحصل حضور چین در این دهه بود؛ اما در دهه ۲۰۰۰ اوضاع به کلی متحول شد. در کمتر از ده سال چین برای تمام کشورهای منطقه به یکی از سه شریک تجاری اصلی تبدیل شد. یک چهارم نفت قزاقستان را کنترل می‌کند و خط لوله‌ای را از دریای خزر به سین‌کیانگ کشیده است. به مشتری اصلی گاز ترکمنستان تبدیل شده است و قرقیزستان را به شبه تحت‌الحمایه اقتصادی خود با صدور مجدد کالاها چینی تبدیل کرده است (Laurelle and Peyrouse, 2012: 7).

تعامل روزافزون اقتصادی چین با آسیای مرکزی خیره‌کننده بوده است. در سال ۲۰۰۰ براساس آمار صندوق بین‌المللی پول (IMF)، کل تجارت چین با منطقه آسیای مرکزی حدود یک میلیارد دلار برآورد می‌شد. این رقم در پایان دهه ۲۰۱۰ به سی برابر افزایش یافت و در سال ۲۰۱۳ حجم تجارت از پنجاه میلیارد دلار هم گذشت (Cooley, 2015: 67). در حالی طی دوره ده سال ۲۰۰۱-۲۰۱۱، حجم تجارت بین چین و آسیای جنوبی و نیز آسیای غربی تقریباً سی برابر افزایش یافت که در همان دوره حجم کل تجارت چین هفت برابر افزایش یافته بود و درصد آن به کل تجارت خارجی چین از دو درصد به نه درصد افزایش یافت (Jisi, 2014: 131). تراز تجاری چین با کشورهای آسیای مرکزی در سال ۲۰۰۸ به بیش از ۲۵ میلیارد دلار رسید و از آن به بعد، از روسیه جلو افتاد. البته هشتاد درصد تجارت چین با کشورهای منطقه، در واقع تجارت با قزاقستان است (Scobell, 2014: 43).

نمودار ۱. تجارت چین و روسیه با آسیای مرکزی، ۲۰۰۱-۲۰۱۳
(ارقام به میلیارد دلار)



Source: <https://www.businessinsider.com.au/chinas-wants-central-asia-and-its-not-just-about-russia-2015-6>

در دهه ۱۹۹۰ چین برای آسیای مرکزی راه سومی در برابر رقابت روسیه و آمریکا و گزینه سومی جهت رها شدن از رقابت این دو قدرت بود. اکنون کار برعکس شده است. در حال حاضر، آسیای مرکزی به غرب چین تبدیل شده است و جایگاه اقتصادی و ژئوپلیتیک این منطقه براساس همجواری با چین تعریف می‌شود. اکنون برای آسیای مرکزی چین به قدرتی تبدیل شده است که برخلاف دیگر قدرت‌ها که دچار نوسان بوده‌اند پای ثابت منطقه شده است و بنابراین چاره‌ای نیست، جز آنکه با آن کنار آمد و این وضعیت با تغییر رژیم‌ها و تحولات ژئوپلیتیک در برابر روسیه و آمریکا تغییر نخواهد کرد (Laurelle and Peyrouse, 2012: 8).

چین با وجود آنکه اقتدارگراست دارای اقتصادی است که ظرف سه دهه تولید ناخالص داخلی‌اش را سه برابر کرده است و همین امر موجب جذابیت آن

برای بسیاری از کشورهای درحال توسعه شده است. این جذابیت با بحران مالی ۲۰۰۸ و سربلندی چین در آن تقویت هم شد. الگوی پیشرفت چین به عنوان یک نظام سیاسی اقتدارگرا اما برخوردار از یک اقتصاد بازار، برای کشورهای اقتدارگرا و شبه اقتدارگرا جذاب است (Nye and Jisi, 2009: 19). از زمان رکود جهانی سال ۲۰۰۸ همه کشورهای آسیای مرکزی بیش از پیش نسبت به نقش اساسی پکن متقاعد شده‌اند. درحالی که کشورهای اروپایی مجبور شدند که از سرمایه‌گذاری‌های خود بکاهند و تحت تأثیر بحران‌های اقتصادی داخلی ضعیف شدند، چین به سرعت از جا بلند شد و تنها کشوری بود که توانست مقادیر عظیمی در منطقه سرمایه‌گذاری کند و از بی‌اعتبار شدن سازمان‌های بین‌المللی و قدرت‌های غربی بهره بگیرد (Laurelle and Peyrouse, 2012: 9).

چگونگی استفاده از منابع قدرت چه از نوع سخت و چه از نوع نرم بیش از ماهیت منبع قدرت می‌تواند تبیین‌کننده قدرت نرم باشد. اگر دولتی بتواند برای مردمانش با استفاده از منابع قدرت خود چنان رفاهی ایجاد کند که مورد ستایش دیگر کشورها قرار گیرد، به قدرت نرم دست یافته است. استفاده دوران‌دیشانه و محتاطانه و با درنظر گرفتن علائق دیگران و نیز رهبری در عرصه بین‌المللی در کمک به آنچه خیر عمومی گفته می‌شود نیز قدرت نرم به همراه می‌آورد (Mingjiang, 2009: 7).

اگرچه پویای اقتصادی چین در آسیای مرکزی چندبعدی است، تمرکز اصلی آن تأمین منابع انرژی است. دیپلماسی انرژی چین «شامل تنوع‌سازی منابع عرضه‌کننده انرژی، گسترش روابط دوجانبه با کشورهای تولیدکننده، تشویق شرکت‌های نفتی داخلی به سرمایه‌گذاری در ورای مرزها و بالاخره ایجاد اتحادهای استراتژیک برای همکاری در زمینه حفظ امنیت و توسعه منابع انرژی در نقاط مختلف جهان بوده است (کولایی و تیشه‌یار، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

از آنجا که هم‌اکنون چین قریب به هفتاد درصد نفت مورد نیاز خود را از منطقه خاورمیانه تأمین می‌کند و این نفت از مسیرهای دریایی به این کشور ارسال می‌شود، چندان به امنیت آن مطمئن نیست و آن را در معرض اعمال فشار از سوی آمریکا تلقی می‌کند و از سوی دیگر حاضر نیست صرفاً به‌سوی خود را به یک منطقه محدود کند. درست به همین دلیل چین راهبرد انرژی خود را به سوی آسیای مرکزی و روسیه تغییر جهت داده است؛ زیرا این انرژی را از مسیرهای زمینی دریافت می‌کند که در معرض سیطره آمریکا قرار ندارند (خانی، ۱۳۹۲: ۷۳).

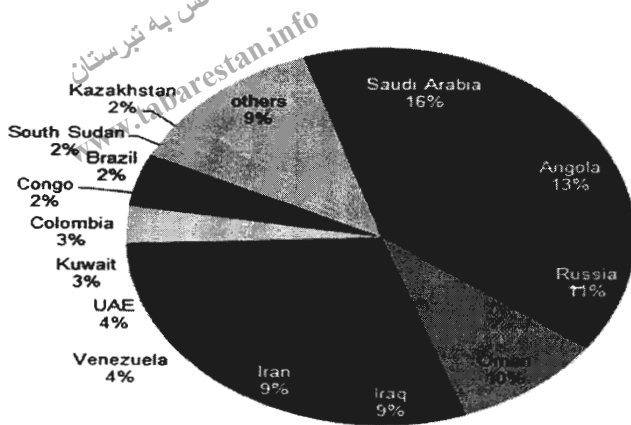
اولویت‌های چین در حوزه انرژی کاملاً روشن است: تنوع بخشیدن به واردات و تأمین آنها با دسترسی مستقیم به میادین نفتی خارجی. از سوی دیگر برخلاف پروژه‌های جهت‌گیری شده به سوی اروپا که مستلزم توافق‌های چندجانبه، شرکای متعدد، حضور شرکت‌های بین‌المللی، کشورهای ترانزیت و کشورهای مقصد است، پروژه‌های جهت‌گیری شده به سوی چین بیش از هر چیز به روابط دوجانبه بین دولت‌های آسیای مرکزی و دولت پکن مربوط می‌شوند و بنابراین اجرای آنها آسان‌تر است. علاوه بر این، شرکت‌های چینی از قیمت‌های غالباً گزاف بازار آسیای مرکزی فراری نیستند؛ زیرا تصمیمات تجاری چین در چهارچوب منطق کلی‌تر سیاسی و ژئوپلیتیک معنا و مفهوم پیدا می‌کند (Peyrouse, 2015: 78).

مجموعه‌ای از عوامل در کنار هم موجب شد که چین توجه ویژه‌ای به منابع انرژی آسیای مرکزی معطوف کند؛ از جمله این عوامل می‌توان به رقابت با ژاپن که در سال ۲۰۰۳ در زمینه ساخت خط لوله انتقال نفت از سیبری سرمایه‌گذاری کرده بود، تمایل به کاهش وابستگی به واردات انرژی از مسیرهای دریایی و به‌خصوص تنگه مالاکا، کشف میادین بزرگ نفت و گاز در آسیای مرکزی، به‌خصوص میدان نفتی کاشاغان در قزاقستان (کولای و

۱۶۸ ایران در آینه سیاست خارجی چین

تیشه یار، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۷) و نیز میدان گازی گالکینیش در ترکمنستان (که در هر دو مورد چین به احداث خطوط لوله اقدام کرد) اشاره کرد.

نمودار ۲. کشورهای صادرکننده نفت به چین، ۲۰۱۴



Source: Facts Global Energy, Global Trade Information Service Inc.

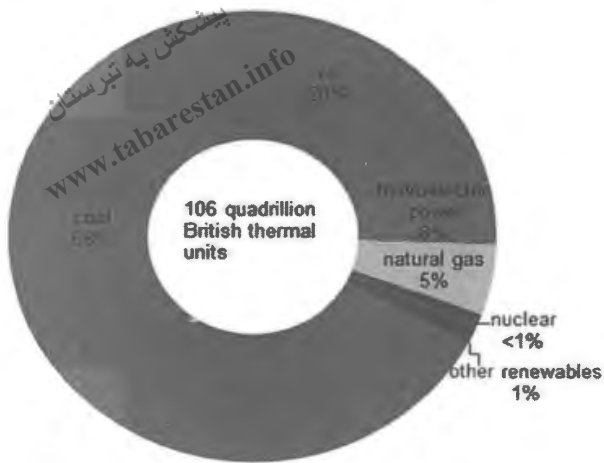
چین در سال ۲۰۰۶ خط لوله آتاسو - آلاشانکو به سین کیانگ را به عنوان اولین مسیر صدور انرژی در آسیای مرکزی که روسیه را دور می زند راه اندازی کرد. طول این خط لوله ۲۲۲۸ کیلومتر و ظرفیت آن بیست میلیون تن در سال است. خط لوله گاز از ترکمنستان هم در سال ۲۰۰۹ رونمایی شد که سه شاخه از آن با ظرفیت سی میلیارد مترمکعب راه اندازی شده است و شاخه چهارم هم در صورت راه اندازی، کل ظرفیت آن را به ۶۵ میلیارد مترمکعب می رساند (Peyrouse, 2015: 79-80). چین با ساخت خط لوله گاز آسیای مرکزی - چین و متصل کردن آن به خط لوله غرب به شرق در خاک خود سلطه

انحصاری روسیه را بر صادرات گاز منطقه شکست. این خط لوله از چهار شاخه تشکیل شده است که شامل خطوط A, B, C و D می‌شود و تمام کشورهای منطقه را به چین متصل می‌سازد. برآورد می‌شود که حجم گاز ارسالی از طریق این خط لوله به چین در پایان سال ۲۰۱۵ به ۵۵ میلیارد متر مکعب گاز برسد که معادل بیست درصد گاز مصرفی سالیانه چین است (Cooley, 2015: 67). از نگاه تحلیلگران چینی خطوط لوله نفت و گاز از روسیه و آسیای مرکزی همچون گذرگاه‌های راهبردی هستند که برخلاف مسیرهای دریایی در منطقه نیروی دریایی ایالات متحده قرار ندارند (Scobell, 2014: 25).

هو جین تائو، رئیس‌جمهور سابق چین از تنگنای مالاکا^۱ سخن گفت که اشاره به هراس چین از وابستگی به جریان انرژی از طریق خطوط ارتباطی باریک دریایی همچون تنگه مالاکاست که می‌تواند به‌مثابه یک نقطه حساس مورد بهره‌برداری دشمنان چین قرار بگیرد. به‌خصوص که چین در آینده‌ای نزدیک ۸۵ درصد از نفت و گاز موردنیاز خود را از مسیرهای دریایی اقیانوس هند، تنگه مالاکا و دریای چین جنوبی دریافت خواهد کرد (Scobell, 2014: 74). چین در پاسخ به این معضل دو راه‌حل در نظر دارد: ۱. تقویت حضور خود در اقیانوس هند، و ۲. توسعه تجارت زمینی و دالان‌های انرژی زمینی از طریق آسیای مرکزی. تحلیلگران هندی و آمریکایی به راهکار اول لقب «رشته مروارید»^۲ داده‌اند. پاکستان در هر دو مورد نقشی کلیدی دارد. در اینجا اهمیت بندر گوادر و سرمایه‌گذاری چین برای توسعه آن نمایان می‌شود (Scobell, 2014: 74).

1. Malacca Dilemma
2. String of Pearls

نمودار ۳. کل مصرف انرژی چین براساس نوع سوخت، ۲۰۱۲
(زغال سنگ، نفت، نیروی برق آبی، گاز، نیروی هسته‌ای
و سایر انرژی‌های تجدیدپذیر)



Source:

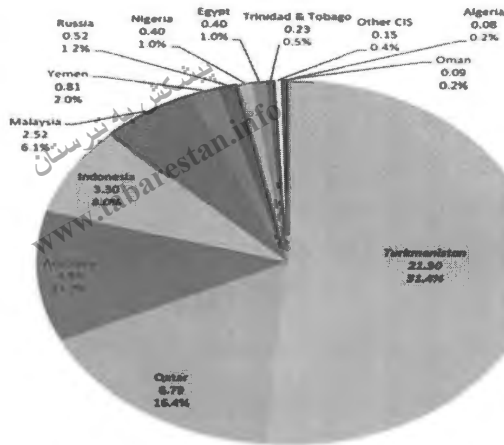
<https://instituteforenergyresearch.org/analysis/china-worlds-largest-energy-consumer-and-greenhouse-gas-emitter/>

بالین حال، چین همچنان بخش عمده‌ای از نفت و گاز خود را از مسیرهای دریایی و تنگه مالاکا دریافت می‌کند؛ بنابراین نمی‌توان راهبرد این کشور را در آسیای مرکزی با هدف رهایی از وابستگی به تنگه مالاکا توصیف کرد؛ زیرا چنین ظرفیتی در آسیای مرکزی وجود ندارد. به این ترتیب، هدف اصلی چین را می‌توان تقویت امنیت ملی با سرمایه‌گذاری منطقه‌ای و نیز رقابت با آمریکا تلقی کرد (کولایی و تیشه‌یار، ۱۳۸۹: ۱۳۲). در واقع، از میان منابع انرژی، چین بیشترین مصرف را از منابع زغال‌سنگ دارد و ۶۶ درصد انرژی مصرفی‌اش را از

آن، بیست درصدش را از نفت و پنج درصد هم از گاز تأمین می‌کند. طبق آمار «اداره اطلاعات انرژی آمریکا»، چین در سال ۲۰۱۱ به بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی در جهان تبدیل شد و دومین مصرف‌کننده نفت در جهان پس از آمریکا است. پکن در پایان سال ۲۰۱۴ به‌عنوان واردکننده نفت از آمریکا پیشی گرفت. تنها دو تا چهار درصد از مصرف نفت چین از قزاقستان و یازده درصد آن از روسیه تأمین می‌شود. سهم گاز در کل مصرف انرژی چین تنها پنج درصد است و آن کشور در نظر دارد که آن را در سال ۲۰۲۰ به ده درصد برساند. جالب است بدانیم که چین در اوایل دهه ۱۹۹۰ صادرکننده نفت و تا سال ۲۰۰۷ صادرکننده گاز بود (EIA, 2015: 1-15). در حال حاضر، ترکمنستان با تأمین بیش از نیمی از گاز مصرفی چین، به بزرگ‌ترین منبع گاز وارداتی این کشور تبدیل شده است (Shea, 2014: 2).

از دیگر حوزه‌های فعالیت شرکت‌های چینی می‌توان به ساخت نیروگاه برق آبی و احداث خطوط انتقال برق پرفشار اشاره کرد. چین ضمن آنکه به واردات برق ارزان آسیای مرکزی جهت رفع کمبود برق در سین‌کیانگ چشم دوخته است، به سرمایه‌گذاری در انتقال برق بین آسیای مرکزی و جنوبی نیز توجه دارد. تاجیکستان، به‌خصوص به این دلیل که بعد از روسیه اولین تولیدکننده برق آبی در حوزه CIS است، مورد توجه خاص چین قرار دارد. با این حال، چینی‌ها به‌جای مشارکت در پروژه‌های بزرگی چون قنبرآتا در قرقیزستان و راغون در تاجیکستان به پروژه‌های کوچک تا متوسط توجه نشان می‌دهند (Peyrouse, 2015: 81-82).

نمودار ۴. کشورهای صادرکننده گاز به چین، ۲۰۱۲



Source: BP Statistical Review World Energy

اورانیوم نقشی کلیدی در مشارکت اقتصادی بین قزاقستان و چین داراست. در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷ چندین توافق‌نامه همکاری بین شرکت «قزاقم پروم»^۱ و شرکت چینی «گروه نیروی هسته‌ای گوانگدونگ»^۲ امضا شد. در سال ۲۰۰۸ مشارکت راهبردی سه‌جانبه‌ای بین شرکت ملی قزاقستان و دو شرکت چینی CGNPC و شرکت ملی هسته‌ای چین^۳ امضا شد و قزاقستان به عرضه‌کننده اصلی اورانیوم به چین تبدیل شد. قزاقستان توافق کرده است که تا سال ۲۰۲۰ حدود ۲۴ هزار تن اورانیوم را به چین عرضه کند (Peyrouse, 2015: 81).

1. Kazatomprom
 2. CGNPC
 3. CNNC

رویکرد امنیتی چین به آسیای غربی

رهبان چین نسبت به چهار حلقه تهدید هم‌مرکز نگران هستند: ۱. تهدیدهای موجود برای ثبات سیاسی و تمامیت ارضی، ناشی از نیروها و بازیگران خارجی، ۲. تهدیدهای ناشی از مرزهای مشترک با چهارده همسایه که در هفتاد سال گذشته با پنج مورد از آنها جنگیده است، ۳. تهدیدهای ناشی از اتصال چین به شش منطقه ژئوپلیتیکی مجزا با مشکلات و چالش‌های خاص خود، و ۴. تهدیدهای ناشی از دنیای فراسوی همسایگی بلافصل چین (Nathan and Scobell, 2012). نگاه چین به مقوله امنیت در روابط خود با منطقه آسیای مرکزی از دو بعد برخوردار بوده است. از بعد داخلی، نگرانی از جدایی‌طلبی اویغورها، تروریسم و افراطی‌گری در استان سین‌کیانگ مورد توجه ویژه قرار گرفت و از بعد خارجی به حضور و نفوذ قدرت‌های رقیب، به خصوص ایالات متحده در آسیای مرکزی توجه شد.

درمورد اینکه اولویت چین در آسیای مرکزی امنیت است یا اقتصاد اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی پژوهشگران معتقدند که نگاه چین به آسیای مرکزی همچنان از دریچه تهدید است و این منطقه را بستر مساعدی برای رشد تندروهای اسلامی، پایگاه‌هایی بالقوه برای حمایت از نیروهای جدایی‌طلب در سین‌کیانگ و آسیب‌پذیر در برابر دسیسه‌چینی قدرت‌های بزرگ تلقی می‌کند (Scobell, 2014: xiii)؛ اما طبق دیدگاهی دیگر، اولویت‌های چین در آسیای مرکزی در درجه اول اقتصاد و سپس ملاحظات امنیتی داخلی (مسائل مرتبط با سین‌کیانگ) است و دغدغه‌های امنیتی، به‌ویژه درمورد اوضاع افغانستان در مراتب بعدی قرار می‌گیرند. درواقع، تمرکز امنیتی اصلی چین بر روی تحرکات آمریکا در شرق است (Swanström, 2015:131). درحالی‌که چین در ابتدای کار صرفاً بر روی وضعیت سین‌کیانگ و ناامنی در آن متمرکز بود، اکنون

رویکرد امنیتی متنوع‌تری پیش گرفته است و در کنار حفظ امنیت داخلی (سین‌کیانگ) به ثبات منطقه‌ای و پیشرفت اقتصادی نیز توجه کرده است (Swanström, 2015: 133).

در سال ۱۹۹۱ محافل سیاست خارجی چین اطلاع و تخصص چندانی در زمینه مسائل منطقه آسیای مرکزی نداشتند. بسیاری در این محافل بیم آن داشتند که فروپاشی شوروی خلأ امنیتی‌ای را به وجود آورد و بی‌ثباتی در آسیای مرکزی تأثیری منفی بر استان سین‌کیانگ، در مجاورت آسیای مرکزی برجای گذارد. جنگ افغانستان، ظهور اسلام سیاسی، وقوع جنگ داخلی در تاجیکستان (۱۹۹۲) و ناآرامی‌های پراکنده در سین‌کیانگ (۱۹۹۳-۱۹۸۹) موجب تشدید این نگرانی‌ها شد. بلافاصله پکن با کشورهای تازه استقلال‌یافته رابطه برقرار کرد، اما تا چندین سال این منطقه برای چین در اولویت دیپلماتیک و اقتصادی قرار نداشت؛ بلکه نگرانی‌های اصلی پکن عبارت بودند از: تعیین حدود مرزی و تضمین حمایت [کشورهای آسیای مرکزی] از سیاست‌های چین در سین‌کیانگ. در آوریل ۱۹۹۶ «گروه پنج شانگهای» شامل چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان تشکیل شد تا این موضوعات و نیز غیرنظامی کردن مرزها را تسهیل کند. پکن از همان ابتدا پیگیر روابط حسنه با هریک از این کشورها بود؛ برای مثال، مقامات پکن پس از فروپاشی شوروی از تمام رهبران آسیای مرکزی خواستند که از چین دیدن کنند. در سال ۱۹۹۴، لی پنگ^۱، نخست‌وزیر وقت چین، از تمام کشورهای آسیای مرکزی به‌جز تاجیکستان - که گرفتار جنگ داخلی بود - دیدن کرد. وی اصول مهمی را که باید بر روابط حاکم باشند، اینگونه برشمرد: «برقراری و حفظ روابط حسن همجواری و همزیستی مسالمت‌آمیز؛ پیگیری روابط برابر و همکاری متقابلاً منفعت‌آمیز در جهت

سعادت و رفاه مشترک؛ احترام به حاکمیت و استقلال ملل آسیای مرکزی از طریق اتخاذ سیاست عدم مداخله در امور داخلی [این منطقه] و پیگیری و حفظ ثبات منطقه». در ژوئیه ۱۹۹۶، جیانگ زمین^۱، رئیس‌جمهور وقت چین، از ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان دیدن کرد (ICG, 2013: 3).

اعتراضات سازمان‌یافته و حوادث خشونت‌بار ویژگی مستمر تاریخ معاصر سین‌کیانگ بوده است. در قرن ۲۱ جدی‌ترین مورد از این حوادث به ۵ ژوئیه ۲۰۰۹ بازمی‌گردد که طبق آمار رسمی چین به کشته شدن ۱۹۷ نفر انجامید. صرف‌نظر از علل این حادثه، اثرات آن بر سین‌کیانگ و روابط خارجی چین فراگیر بود. در واقع، تدابیری اتخاذ شد که زیربنای آنها این تفکر بود که با شکوفایی اقتصادی احتمال شورش کاهش خواهد یافت. در همین راستا، در سال ۲۰۱۰ شهر کاشغر به‌عنوان قطب فرهنگی اویغورها به یک منطقه ویژه اقتصادی تبدیل شد که هدف آن تبدیل کاشغر به یک قطب ترانزیت بود (Mackerras, 2015: 27-28). البته این تدابیر به‌علاوه موجب برکناری دبیر کهنه‌کار حزب کمونیست در سین‌کیانگ شد که شورش مشابه شورش ۲۰۰۹ اتفاق نیفتد، اما همچنان حوادث خشونت‌باری از سوی اویغورها در سین‌کیانگ و خارج از آن صورت گرفت که حاکی از ناخرسندی از برنامه توسعه اقتصادی و ناکامی آن در فرونشاندن ناراضی‌ها بود. در این میان، تغییر نسبت جمعیتی منطقه با افزایش درصد قوم هان از ۶/۱ درصد در سال ۱۹۵۳ به حدود چهل درصد در سال ۲۰۱۰ هم بی‌تأثیر نبوده است (Mackerras, 2015: 29).

ثبات منطقه جزو منافع اصلی چین در آسیای مرکزی است تا از این طریق امنیت سین‌کیانگ تضمین و منافع اقتصادی چین در منطقه حفظ شود. مقامات پکن، به‌ویژه نگران سرایت ناآرامی از افغانستان و یا شکل‌گیری پدیده‌ای مانند

1. Jiang Zemin

بهار عربی در آسیای مرکزی هستند. بسیاری از پژوهشگران چینی براین باورند که بزرگ‌ترین نگرانی بلندمدت امنیتی این کشور در آسیای مرکزی، آشفته‌گی داخلی در این کشورها و آثار متعاقب این آشفته‌گی هاست. خروج برنامه‌ریزی‌شده نیروهای آمریکایی و ناتو از افغانستان نیز موجب نگرانی ویژه دولتمردان پکن شده است. به باور آنها، گروه‌های جدایی‌طلب چینی در افغانستان و پاکستان آموزش دیده‌اند و ثبات یا بی‌ثباتی [افغانستان] تأثیر مستقیمی بر شورش‌های اسلام‌گرایانه در مناطق مرزی چین دارد (ICG, 2013: 6).

نقش چین به‌لحاظ نظامی در آسیای مرکزی تحت‌الشعاع نقش و حضور نظامی روسیه در منطقه بوده است. عواملی همچون تفاوت‌های فرهنگی و زبانی و نگرش محتاطانه کشورهای منطقه به چین، از دلایل ضعف نظامی چین در منطقه محسوب می‌شود (خانی، ۱۳۹۲: ۵۷). به این عامل باید خودداری چین را هم افزود که مایل نیست قدرتی مهاجم به‌نظر برسد و هر آنچه از قدرت نرم خود به‌دست آورده است را بر باد دهد. چین همچنین به همکاری روسیه نیاز دارد و حاضر نیست خشم مسکو را در منطقه برانگیزد و نوعی تقسیم کار بین دو طرف در عمل شکل گرفته است. روسیه فقط می‌تواند حضور روزافزون چین در آسیای مرکزی را از طریق دو اقدام کلیدی مهار کند؛ نخست آنکه روابط سیاسی مستحکم خود را با کشورهای آسیای مرکزی، به‌ویژه قزاقستان حفظ کند و دوم، نفوذ خود را در حوزه امنیتی و نظامی از دست ندهد. در چنین شرایطی، پروژه‌های CSTO و اتحادیه اوراسیا سرعت نفوذ چین در آسیای مرکزی را کاهش خواهند داد (Starr and Cornell, 2014: 172).

منافع چین در آسیای مرکزی از چند جهت با وضعیت افغانستان گره خورده است؛ غالب جریان پیکارجویان، مواد مخدر و تسلیحات از افغانستان به‌سوی چین و نیز از کمربند قبیله‌ای پاکستان، از طریق کشورهای آسیای مرکزی

صورت می‌گیرد و نه مستقیماً از طریق مرزهای پاکستان و افغانستان. گروه‌های پیکارجوی آسیای مرکزی، همچون «حرکت اسلامی ازبکستان» پیکارجویان اویغور را در خود جای داده‌اند. آسیای مرکزی یکی از شریان‌های اصلی کمربند اقتصادی راه ابریشم چین است و بی‌ثباتی در افغانستان می‌تواند سبب اختلال در آن ناحیه و آن طرح شود (Small, 2015: 154). در نگاه چین، افغانستان کانون محوری آسیای مرکزی است و هرگونه بی‌ثباتی، موج‌ومرج و افراط‌گری در آن به ناگزیر از طریق مرزهایش به سمت شمال و جمهوری‌های آسیای مرکزی سرایت خواهد کرد. در این میان پکن معتقد است که اسلام‌آباد تصمیم‌گیرنده تأثیرگذاری بر جریان رویدادها در کابل است (USCC, 2015: 51).

در نظر چینی‌ها، بی‌ثباتی در افغانستان می‌تواند آینده پروژه «کمربند اقتصادی راه ابریشم» موردنظر رئیس‌جمهور این کشور را به خطر اندازد؛ به همین دلیل، پکن بر تحرکات سیاسی خود در افغانستان افزوده است؛ خواه در روابط دوجانبه با دولت افغانستان، از طریق دیپلماسی منطقه‌ای، هماهنگی با ایالات متحده و یا تماس با طالبان (Small, 2015: 152). چینی‌ها نگرانند که سرمایه‌گذاری‌های عظیمی که در قالب SREB در آسیای مرکزی صورت داده‌اند، با لغزش افغانستان به وضعیت سابقش، صادرکننده بی‌ثباتی در منطقه، به خطر افتد. علاوه‌براین نگرانی از احتمال استقرار پیکارجویان اویغور در افغانستان هم وجود دارد. نقش‌آفرینی فزاینده چین در افغانستان در همین چهارچوب قابل تحلیل است.

دو دغدغه اصلی چین در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر عبارتند از: ۱. برپایی پایگاه‌های نظامی دائمی توسط آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی؛ و ۲. تبدیل افغانستان به مرکز اشاعه تروریسم با پیروزی شورشیان و پناه بردن شورشیان اویغور به آن (Small, 2015: 151).

چین همکاری نزدیکی نیز با پاکستان دارد که تداوم بخش سیاستی است که در اواخر دهه ۱۹۹۰ اتخاذ شد و محورهای سه گانه زیر را داراست: ۱. تضمین امنیت داخلی چین با قطع ارتباط بین اویغورها در سین کیانگ و اسلام گرایان افراطی در پاکستان؛ ۲. موازنه در برابر هند با حفظ یک رابطه امنیتی پایدار با پاکستان؛ و ۳. تنوع بخشیدن به مسیرهای تجاری و گسترش فرصت‌های اقتصادی (Scobell, 2015: 62-63). اما جدایی طلبی اویغورها و تهدید ناشی از آن به همان اندازه که می‌تواند چین و پاکستان را به هم نزدیک کند، ممکن است آنها را از هم دور سازد. چین در بیست سال گذشته بارها به صورت موقت تجارت و ترانزیت با پاکستان را قطع کرده و به این ترتیب، نوعی هشدار ضمنی متوجه اسلام‌آباد کرده است (Scobell, 2015: 64).

اهمیت سین کیانگ برای چین

سین کیانگ اصل و اساس سیاست چین در آسیای مرکزی است و اهمیت بالایی برای آن کشور دارد؛ به طوری که با تقریباً یک ششم مساحت چین و ۱/۵ درصد جمعیت آن (حدود ۲۲/۰۹ میلیون نفر طبق سرشماری ۲۰۱۱) دارای سی درصد ذخایر نفتی، ۳۴ درصد ذخایر گازی و چهل درصد ذخایر زغال سنگ چین است (Scobell, 2014: 15) و همچنین دارای ذخایر بزرگ نفت و گاز است (حدود یک پنجم نفت چین). این منطقه به لحاظ کشاورزی هم اهمیت دارد و هفتاد درصد گوجه فرنگی چین در سین کیانگ تولید می‌شود (Pantucci, 2015: 33). به گفته یک مقام چینی در اورومچی (مرکز سین کیانگ)، «نزدیک‌ترین شهر بزرگ چین به اروپا» اورومچی است (Pantucci, 2015: 34). سین کیانگ با هشت کشور مرز مشترک دارد که همین مسئله نشان‌دهنده اهمیت راهبردی آن برای چین است. طولانی‌ترین مرزهای سین کیانگ با مغولستان و قزاقستان است

و پس از آن دو، قرقیزستان و تاجیکستان قرار دارند. سین‌کیانگ مرز مختصری نیز با روسیه و تاجیکستان دارد و با جامو و کشمیر تحت کنترل پاکستان و هند نیز هم‌مرز است.

در تبیین سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی دو دیدگاه اصلی وجود دارد؛ براساس دیدگاه اول، رهیافت چین صرفاً تحت تأثیر الزامات این دولت در منطقه خودمختار اوغورنشین سین‌کیانگ تلقی می‌شود. براساس دیدگاه دوم، دیپلماسی چین در منطقه تحت تأثیر خواست این کشور برای برتری ژئوپلیتیک در برابر ایالات متحده (و روسیه) ارزیابی می‌شود. البته این دو دیدگاه نفی‌کننده یکدیگر نیستند (Clarke, 2015: 113). از سوی دیگر، سین‌کیانگ برای چین هم به‌لحاظ تبدیل شدن و احیای دوباره راه ابریشم و تبدیل شدن به قطب راه ابریشم جدید اهمیت دارد و هم به‌لحاظ آنکه در نگاه رهبران چین یک منطقه تهدید محسوب می‌شود. راه ابریشم ابتکاری برای تبدیل این منطقه تهدید به یک منطقه فرصت است. پکن به این نتیجه رسید که روابط عمیق اقتصادی میان آسیای مرکزی و سین‌کیانگ راهی برای تضمین ثبات دو طرف و موفقیت چین برای دستیابی به جایگاه یک قدرت جهانی است. از اوایل دهه ۲۰۰۰، پکن مشارکت فعالی در چندین پروژه چشمگیر زیرساختی، از راه‌سازی گرفته تا ساخت خطوط لوله، داشته تا حلقه‌های اتصال آسیای مرکزی به سین‌کیانگ باشند (ICG, 2013: 4).

وانگ لیکوان^۱، دبیر وقت حزب کمونیست چین در سین‌کیانگ، در سخنرانی‌ای به مناسبت هشتادمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست چین در اواسط سال ۲۰۰۱، گفت که این کشور برای مبارزه با جدایی‌طلبی اوغورها در سین‌کیانگ و حفظ ثبات بلندمدت اجتماعی باید بر روی توسعه اقتصادی

1. Wang Lequan

متمرکز شود و رشد اقتصادی بیشتر و استانداردهای زندگی بالاتری در مقایسه با کشورهای همسایه داشته باشد. به این ترتیب، حمایت همه گروه‌های قومی از رهبری حزب کمونیست تضمین شده خواهد بود (Scobell, 2014: 14). یکن از اوایل دهه ۱۹۹۰، سین کیانگ را به مثابه یک «پل قاره‌ای اوراسیایی» و قطب اصلی یک راه ابریشم جدید یا در قالب اظهارات «هشی جین پینگ»، رئیس‌جمهور چین، قطب «کمر بند اقتصادی راه ابریشم» (SREB) توصیف کرده است (Clarke, 2015:115).

سین کیانگ با وجودی که به لحاظ سطح توسعه هنوز از شهرهای ساحلی چین در شرق، فاصله بسیاری دارد، از سال ۲۰۰۱ با شروع «پویش توسعه غرب»^۱ در معرض توسعه قرار گرفت و در مرکز توسعه اقتصادی و تجارت بین‌المللی قرار گرفت (Mackerras, 2015: 27). هم‌اکنون ۸۳ درصد کل تجارت سین کیانگ با کشورهای آسیای مرکزی است و هشتاد درصد کل تجارت چین با آسیای مرکزی از طریق سین کیانگ صورت می‌گیرد. این به معنای آن است که اقتصاد سین کیانگ و ثبات آن تا حد زیادی به امنیت و توسعه اقتصادی آسیای مرکزی بستگی دارد (SWANSTRÖM, 2015: 134).

با توجه به آنچه گفته شد، چین در حال تبدیل شدن به یکی از بازیگران اصلی در زیرسیستم آسیای مرکزی است و این مسئله برای ایران فرصت‌ها و تهدیدهای نوینی مطرح می‌کند. منطقه آسیای مرکزی دیگر منطقه‌ای کم‌اهمیت تلقی نمی‌شود و حضور اقتصادی توانمند چین موجب می‌شود که حضور در اقتصاد این منطقه برای ایران دشوارتر از قبل شود. با این حال، چین برای حفظ منافع اقتصادی فزاینده خود اهمیت ویژه‌ای به ثبات در منطقه می‌دهد و در این زمینه بر روی نقش ثبات‌بخش ایران حساب می‌کند. افزایش تعاملات در

حوزه‌های گوناگون با آسیای مرکزی می‌تواند به بهبود جایگاه ایران در سیاست خارجی چین بینجامد.

سوم: روابط چین و پاکستان و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران

روابط چین و پاکستان را به‌عنوان روابطی توصیف کرده‌اند که بالاتر از بلندترین کوه‌ها و عمیق‌تر از ژرف‌ترین دریاهاست. شاید بتوان گفت که این توصیفات چندان هم اغراق‌آمیز نباشد؛ زیرا با نگاهی به پیشینه روابط دو کشور درمی‌یابیم که تغییرات صورت گرفته در معادلات منطقه‌ای و جهانی و سوگیری‌های متفاوت دو کشور طی جنگ سرد و تغییرات اساسی در سیاست خارجی چین از دوره اصلاحات اقتصادی «دنگ شیائوپینگ» و پس از جنگ سرد هم موجب نشده است که از سطح روابط دو کشور کاسته شود. مسلماً یکی از دلایل این پایداری در روابط دو کشور وجود یک تهدید مشترک منطقه‌ای به نام هند بوده است که اتفاقاً سابقه جنگ با هر دو کشور را هم داراست. باین‌حال، تحولاتی رخ داده که موجب شده است از نقطه عطف جدیدی در روابط اسلام‌آباد و پکن خبر دهیم و آن را دارای پیامدهای مهمی برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تلقی کنیم. چین برخلاف قبل که فاقد راهبرد مشخصی در منطقه غرب آسیا و زیرسیستم‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی و جنوبی آن بود اکنون راهبرد مشخصی با عنوان «کمربند اقتصادی راه ابریشم»^۱ (SREB) در پیش گرفته و سرمایه‌گذاری هنگفتی نیز برای تحقق آن در نظر گرفته است. (SREB) یکی از دو رکن راهبرد کلی‌تر چین با عنوان «کمربند و جاده»^۲ (OBOR) است. رکن دیگر آن راهبرد «راه ابریشم دریایی»^۳ (MSR) مکمل راه ابریشم زمینی

1. Silk Road Economic Belt
2. One Belt, One Road
3. Maritime Silk Road

است. یکی از شاخه‌های «SREB» پروژه «دالان اقتصادی چین - پاکستان»^۱ (CPEC) است که محوریت آن را تبدیل پاکستان به یک قطب ترانزیت کالا و انرژی به چین تشکیل می‌دهد.

یکی از دلایل مهمی که موجب شد «شی جین پینگ»، رئیس‌جمهور چین، در سپتامبر ۲۰۱۳ از راهبرد خود در غرب آسیا^۲ پرده بردارد، اهداف ژئوپلیتیک این قدرت جهانی در رقابت با ایالات متحده و واکنش به دو اقدام راهبردی آمریکا بود؛ اولی چرخش آمریکا به شرق آسیا^۳ در راهبرد جهانی آمریکا و دومی راهبرد «راه ابریشم جدید» آمریکا بود که در سال ۲۰۱۱ توسط هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت آمریکا، پرده‌برداری شد. با توجه به همه این تحولات است که باید از نقطه عطف جدیدی در غرب آسیا سخن بگوییم که در صورت غفلت از سوی کشورمان می‌تواند بر تضعیف موقعیت ژئوپلیتیک ایران در منطقه بینجامد. در ادامه، به پیامدهای اتحاد چین و پاکستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

منافع متقابل چین و پاکستان در روابط دوجانبه

روابط چین و پاکستان را برگشت‌پذیر و پایدار توصیف می‌کنند؛ زیرا هرگاه تصور می‌شد که این روابط رو به افول بگذارد و یا با توجه به تغییر معادلات جهانی رنگ ببازد، پر قدرت‌تر از قبل احیا شده است. این روابط طی چند دهه گذشته توانسته است از نقاط عطفی همچون گذار چین از مائوئیسم به اقتصاد بازار، رشد پیکارجویی اسلامی در منطقه، و تغییر و تحول در مناسبات دو کشور با آمریکا به سلامت عبور کند؛ یا مثلاً ناآرام شدن استان سین‌کیانگ چین

1. China-Pakistan Economic Corridor
2. Pivot to Asia

و گرفتن رد پیکارجویان اویغور به مناطق قبایلی پاکستان می‌توانست به تنش در روابط دو کشور منجر شود؛ اما برعکس به انکای بیشتر چین به نیروهای امنیتی پاکستان انجامید (Small, 2015: 17).

روابط بسیار نزدیک بین پاکستان و چین براساس دشمنی مشترک با هند شکل گرفت؛ پاکستان در دوران انزوای دیپلماتیک چین راهی برای خروج از انزوا بود؛ بین پکن و واشینگتن میانجی‌گری کرد و متحد چین در برابر شوروی بود. با این حال، اکنون اهمیت پاکستان برای چین از این جهت است که جایگاهی مرکزی برای گذار چین از یک قدرت منطقه‌ای به یک قدرت جهانی یافته است. پاکستان در قلب طرح‌های چین برای ایجاد شبکه‌ای از بنادر، خطوط لوله، راه‌ها و بزرگراه‌هایی قرار گرفته است که میادین نفت و گاز خاورمیانه را به کلان‌شهرهای آسیای شرقی متصل می‌سازند. قرار است که سواحل پاکستان به سکوی پرتابی برای ناوگان دریایی چین تبدیل شوند و حوزه دسترسی آن را از اقیانوس هند به خلیج فارس و دریای مدیترانه گسترش دهند. رخنه اطلاعاتی پاکستان در تاریک‌ترین محافل تروریستی نیز یک دارایی حیاتی برای چین است (Small, 2015: 16).

چین البته انتظاراتی از پاکستان دارد که از آن میان می‌توان به احتیاط و پیش‌بینی‌پذیری بیشتر در تعاملات با هند؛ اتخاذ تدابیر قانع‌کننده در مبارزه با پیکارجویان اویغور و بهبود عملکرد اقتصادی خود اشاره کرد. در واقع، ماهیت روابط چین و پاکستان را می‌توان سیاسی - امنیتی تلقی کرد؛ زیرا با وجود مناسبات نزدیک دو کشور هیچ‌گاه انتظارات درمورد تأثیر مثبت آن بر تقویت مناسبات تجاری برآورده نشده و روابط اقتصادی دو کشور با وجود طرح‌ها و پروژه‌های پرطمطراق درنهایت، به سرخوردگی، ناامیدی و آمار و ارقام بسیار ناچیز منتهی شده‌اند. حجم روابط تجاری چین و پاکستان به‌طور نسبی در

مقایسه با سطح مبادلات تجاری چین و هند اندک محسوب می‌شود. در سال ۲۰۱۲ حجم تجارت دوجانبه چین و پاکستان به دوازده میلیارد دلار رسید، اما فاصله بسیاری با انتظارات داشت و در مقایسه با تجارت ۶۶ میلیارد دلاری چین و هند رنگ می‌باخت (Small, 2015: 71). طبق تحقیق اندیشکده «رند» سطح کل کمک‌های وعده داده‌شده از سوی چین به پاکستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ در حدود ۶۶ میلیارد دلار بود حال آنکه فقط شش درصد آن محقق شده است (Wolf et.al. 2013: 37-38).

مناسبات اقتصادی دو کشور چین و پاکستان را می‌توان به‌عنوان سپری برای محافظت از منافع سنتی امنیتی آنها تلقی کرد و نه آنکه بخواهد پلی به‌سوی رونق و ثروت مشترک باشد. این رابطه را می‌توان به یک میز سه‌پایه تشبیه کرد که تنها دو پایه دارد و به‌همین دلیل، تلاش برای ایجاد یک شالوده مستحکم اقتصادی با این هدف است که از سقوط آن جلوگیری کند. در این رابطه دو طرف به یکی از ابعاد مغفول‌مانده در روابط خود می‌پردازند تا بتوانند پایداری این رابطه را تضمین کنند. پاکستان دریافته است که با روندی که اوج‌گیری خشونت در این کشور دنبال می‌کرد هم به‌لحاظ ژئوپلیتیک و هم به‌لحاظ اقتصادی روبه‌افول خواهد گذاشت. درست به‌همین دلیل، پاکستان با نگرانی هرچه تمام‌تر نظاره‌گر مناسبات نزدیک تجاری چین با هند بود و دریافت که باقی‌ماندن در گرداب خشونت و دل‌مشغولی‌های امنیتی موجب خواهد شد که از طرح‌های بلندمدت منطقه‌ای چین کنار گذاشته شود که اگر چنین شود، ضمن تضعیف ژئوپلیتیک، از فرصت همراهی با اقتصاد شکوفای چین و بهره‌مند شدن از آن محروم خواهد شد. ناامنی در پاکستان نه تنها بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌های چین بلکه اساس رابطه اقتصادی چین و پاکستان را به خطر انداخته و این کشور را در عمل به خطرناک‌ترین کشور برای چینی‌ها در خارج

از چین تبدیل کرده است (Small, 2015: 72).

همکاری با چین برای پاکستان بهترین وسیله جهت خروج از بی‌ثباتی و ضعف اقتصادی و درعین‌حال، بزرگ‌ترین امید آن کشور برای پر کردن خلأ امنیتی است که با خروج غرب از افغانستان ایجاد خواهد شد؛ به‌ویژه از این جهت که پاکستان خود را بخشی لاینفک از راه ابریشم جدید می‌بیند. به‌علاوه، درست همان‌طور که هند ابتکار کمربند و جاده چین را ابتکاری فراتر از اهداف اعلانی آن می‌داند، پاکستان هم برای آن اهمیتی فراتر از منافع صرف اقتصادی قائل است. این ابتکار چین، با خروج آمریکا از افغانستان هم‌زمان شده است و نشان می‌دهد که پکن می‌خواهد نقش بیشتری در آسیای مرکزی و جنوبی ایفا کند. اعلام یک بسته سرمایه‌گذاری ۴۵ میلیارد دلاری از سوی چین در پاکستان خبرساز شد و کشورهای دیگر را به پیوستن به پروژه‌های چین ترغیب کرد (Fallon, 2015: 145).

رهیافت چین در افغانستان و اتکا بر پاکستان

در بررسی سیاست چین در افغانستان باید به نکات زیر توجه داشت:

چین دارای منافع امنیتی و اقتصادی مهمی در ارتباط با افغانستان است؛ این کشور شاهد افزایش تهدیدات علیه منافع خود در افغانستان است و خواستار آن است که شرکای خارجی بار مالی و امنیتی حمایت از احیای اقتصاد و امنیت افغانستان را بر دوش کشند؛ پاکستان برای راهبرد چین در افغانستان هم فرصت‌ساز است و هم چالشگر؛ نه آمریکایی‌ها و نه افغان‌ها با آنچه که سواری مجانی چین لقب داده‌اند مجادله نکرده‌اند؛ چین همچنان گزینه‌هایش را برای آینده باز نگه داشته است. مهم‌ترین منافع چین در ارتباط با افغانستان عبارتند از: تضمین امنیت داخلی و تمامیت سرزمینی چین؛ مقابله با تروریسم فراملی؛

محدودسازی جریان مواد مخدر افغانستان به چین؛ ارتقای امنیت در پاکستان و آسیای مرکزی؛ تضمین دسترسی به منابع طبیعی افغانستان؛ محدودسازی اثرات مختل‌کننده منازعه افغانستان بر منافع اقتصادی چین در کشورهای پیرامون افغانستان؛ محدود کردن حضور ناتو در همسایگان غربی چین به لحاظ اندازه و دوره زمانی (Weitz, 2015: 7-12).

رهیافت چین در افغانستان از منشور پاکستان نگریسته می‌شود؛ مسئله‌ای که مؤید رهیافت امنیت‌محور پکن است. بسیاری از تحلیلگران چینی به نقش محوری اسلام‌آباد در راهبرد پکن در قبال کابل اشاره دارند و می‌گویند که منافع پاکستان در افغانستان با منافع چین در این کشور برابر است. تحلیلگران چینی بر این مسئله تأکید دارند که هرگونه راه‌حل امنیتی برای معضل افغانستان باید دربرگیرنده پاکستان هم باشد. آنها نگران این هستند که فروپاشی هر دولتی در آسیای مرکزی می‌تواند امنیت غرب چین، به‌ویژه امنیت منطقه خودمختار اویغورنشین سین‌کیانگ را تضعیف کند (International Crisis Group, 2013: 5). رهبران پاکستان هم به جد کوشیده‌اند نمایندگان چین را قانع کنند که عزم اسلام‌آباد در حفاظت از چین در برابر تروریسم جدی است. آصف علی زرداری، رئیس‌جمهور سابق پاکستان تقریباً هر سه ماه یک بار با سفر به پکن سیاست‌سازان چینی را از تعهدات خود در مبارزه با تروریسم باخبر می‌ساخت. زرداری در دیداری با هو جین‌تاو در پکن در ۷ ژوئیه ۲۰۱۰ تأکید کرد که پاکستان محیط امن و سالمی برای شرکت‌های چینی ایجاد خواهد کرد تا چین را به سرمایه‌گذاری بیشتر در آن کشور متقاعد کند. درحالی‌که برخی نویسندگان معتقدند که اطمینان چین به توانایی پاکستان در جلوگیری از حملات تروریستی برضد منافع چین در افغانستان کاهش یافته است، «سون یوشی»^۱ فرستاده ویژه

چین در افغانستان قویاً انکار کرد که سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان از تروریسم برای بی‌ثباتی افغانستان استفاده می‌کنند. او گفت که مقام‌های چینی به‌خوبی درک می‌کنند که «پیشگیری و پاسخ به تهدیدهای تروریستی مرتبط با سین‌کیانگ مستلزم حمایت از تلاش‌های ضدتروریستی پاکستان است» (Weitz, 2015: 16-17).

پکن رهیافت دوگانه‌ای را درقبال تهدیدات امنیتی افغانستان اتخاذ کرده است که عبارت است از: مشارکت راهبردی دوجانبه با کابل و همکاری چندجانبه از طریق SCO. چین در سال ۲۰۱۱ همکاری سه‌جانبه‌ای را با پاکستان و افغانستان آغاز کرد که زمینه‌ساز میانجیگری چین بین کابل و اسلام‌آباد شده است. پکن در ژانویه ۲۰۱۳ رایزنی‌های دوجانبه‌ای را با اسلام‌آباد با محوریت مسائل افغانستان آغاز کرد و ظاهراً درحال بررسی همکاری سه‌جانبه دیگری است (چین - افغانستان - هند یا چین - افغانستان - روسیه). اگرچه برخی احساس می‌کنند که چین فاقد راهبردی روشن در افغانستان است، طرح‌های امنیتی و سیاسی اخیر حاکی از تمایل پکن به افزایش نقش خود در این کشور است (International Crisis Group, 2013: 15-16).

خروج برنامه‌ریزی‌شده نیروهای آمریکایی و ناتو از افغانستان، مایه نگرانی ویژه دولتمردان پکن است. به باور آنها، گروه‌های جدایی‌طلب چینی در افغانستان و پاکستان آموزش دیده‌اند و ثبات یا بی‌ثباتی افغانستان تأثیر مستقیمی بر شورش‌های اسلام‌گرایانه در مناطق مرزی چین دارد. این نگرانی سبب شده سیاست‌گذاران چینی، تعامل با عناصری از طالبان را مدنظر قرار دهند، تا بدین طریق ایشان را ترغیب کنند که حمایت احتمالی‌شان را از گروه‌های

جدایی طلب اویغور، از جمله «جنبش اسلامی ترکستان شرقی»^۱ (ETIM) کاهش دهند. عمق نگرانی چین در مورد تهدیدات احتمالی برخاسته از افغانستان زمانی مشخص شد که این کشور «ژو یونگ کانگ»، رئیس وقت سازمان امنیت چین را در سپتامبر ۲۰۱۲ به کابل اعزام کرد؛ آن هم درحالی که پیش از انتقال رهبری در چین که هر ده سال یک بار صورت می‌گیرد، ژو، که بلندپایه‌ترین مقام چینی بود که در پنجاه سال گذشته به افغانستان سفر می‌کرد، وعده داد کشورش کمک‌هایی را برای بازسازی این کشور و نیز کمک‌های امنیتی محدودی را در قالب آموزش پلیس افغان فراهم آورد. گرچه سیاست‌گذاران چینی آشکارا از رهبران آسیای مرکزی حمایت کرده و درباره پایداری سیاسی این کشورها ابراز اطمینان می‌کنند، هنوز طرح روشنی برای تقویت ثبات در افغانستان و آسیای مرکزی ندارند (International Crisis Group, 2013: 3-4).

درحالی که تا پیش از خروج ناتو از افغانستان چینی‌ها بیشتر نگران برنامه‌های غرب در اجرای راهبرد مهار منطقه‌ای چین بودند، با شروع خروج نیروهای ناتو، این اتحاد را به‌خاطر شکست در سرکوب شورش طالبان و نیز به‌خاطر افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر از افغانستان مورد سرزنش قرار دادند و اکنون بیشتر گمان می‌کنند که غرب عامدانه می‌کوشد تا پکن را در مشکل امنیتی افغانستان مقصر جلوه دهد (Weitz, 2015: 8). در واقع، می‌توان گفت که اگرچه ناتو در حال خروج از افغانستان است، راهبرد اصلی غرب در مهار چین همچنان پایرجاست؛ با این تفاوت که اکنون به‌جای حضور سنگین نظامی که با هزینه‌های مالی هنگفتی همراه است، رویکرد پیوند زدن بسین نقاط بحران با هدف فشار به روسیه و چین دنبال می‌شود و در همین راستاست که تروریسم و

۱. East Turkestan Islamic Movement (ETIM): یک سازمان پیکارجوی مستقر در مناطق قبایلی پاکستان (وزیرستان شمالی) که هدف خود را استقلال استان سین‌کیانگ چین قرار داده است.

گروه‌های تروریستی همچون آتشی که در جنگل رخ می‌دهد، به یکدیگر می‌پیوندند. چینی‌ها که در اوج حضور ناتو با فراغ خاطر در حال سرمایه‌گذاری در چین بودند، اکنون بررسی می‌کنند که چگونه ضمن پایین نگه داشتن هزینه‌ها و تعهدات خود در افغانستان، از پیدایش شبکه‌های امنیتی و نهادی خطرناک در افغانستان جلوگیری کنند.

منافع چین در آسیای مرکزی از چند جهت با وضعیت افغانستان گره خورده است؛ عمده جریان پیکارجویان، مواد مخدر و تسلیحات از افغانستان به سوی چین و نیز از کمر بند قبیله‌ای پاکستان، از طریق کشورهای آسیای مرکزی صورت می‌گیرد و نه مستقیماً از طریق مرزهای پاکستان و افغانستان. گروه‌های پیکارجوی آسیای مرکزی همچون «حرکت اسلامی ازبکستان» پیکارجویان اویغور را در خود جای داده‌اند. آسیای مرکزی یکی از شریان‌های اصلی کمر بند اقتصادی راه ابریشم چین است و بی‌ثباتی در افغانستان می‌تواند سبب اختلال در آن در آسیای مرکزی شود (Small, 2015: 154). در نگاه چین، افغانستان کانون محوری آسیای مرکزی است؛ به این عبارت که هرگونه بی‌ثباتی، هرج و مرج و افراطی‌گری در آن به ناگزیر از طریق مرزهایش به سمت شمال و جمهوری‌های آسیای مرکزی سرایت خواهد کرد. در این میان چین معتقد است که پاکستان تصمیم‌گیرنده تأثیرگذاری بر جریان رویدادها در افغانستان است (The U.S. -China Economic And Security Review Commission, 2015: 51)

نگرانی‌های چین از سرایت هرگونه بی‌ثباتی، هرج و مرج، افراطی‌گری و ناامنی در افغانستان از سمت شمال و جمهوری‌های آسیای مرکزی و اعتقاد آن دولت مبنی بر تأثیرگذاری پاکستان بر جریان رویدادها در افغانستان، زمینه‌ساز تحول در روابط کابل و اسلام‌آباد شد و در رویکرد پاکستان به طالبان تغییری اساسی ایجاد کرد؛ در نتیجه، ارتش پاکستان رهیافت گزینشی خود را در مورد

تروریسم کنار گذاشته و به دلایل محکم داخلی و خارجی، سیاست جدیدی را پی گرفته است. پاکستان در داخل به خاطر همدستی با طالبان هزینه گزافی پرداخت؛ به علاوه، استقرار یک حکومت طالبانی در کابل دیگر به نفع پاکستان نخواهد بود. خواست آمریکا به خروج از افغانستان و تصمیم چین برای سرمایه‌گذاری در ثبات آن کشور با هدف پیگیری منافع منطقه‌ای خود و نیز جلوگیری از پناه آوردن شورشیان اویغور به افغانستان، انگیزه‌های لازم را برای پاکستان جهت تغییر رفتار خود فراهم کرده است (Hindu, July 28, 2015).

راه‌حل دلخواه چین در افغانستان در حال حاضر، این است که بین دولت، طالبان و سایر مبارزان افغان صلح برقرار شود و این صلح از سوی همسایگان آن کشور و قدرت‌های بزرگ حمایت شود. این شرکای خارجی ضمن توافق با حفظ بی‌طرفی افغانستان به صورت جمعی به توسعه افغانستان کمک خواهند کرد. با چنین سناریویی است که محیط مطلوب‌تری برای سرمایه‌گذاری چین در افغانستان مهیا خواهد شد؛ برخی از منابع تروریسم منطقه‌ای و قاچاق مواد مخدر کاهش خواهند یافت و استفاده از خاک افغانستان در جهت اجرای پروژه راه ابریشم چین تسهیل خواهد شد (Weitz, 2015: 9).

پیامدها برای جمهوری اسلامی ایران

در بررسی پیامدهای تحولات اخیر در روابط چین و پاکستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران لازم است که ابتدا به وضعیت روابط دوجانبه ایران با هر دو کشور بپردازیم و در نهایت، برآیند اتحاد نزدیک‌تر پکن و اسلام‌آباد بر کشورمان را ارائه دهیم. اهمیت چین برای جمهوری اسلامی ایران بیشتر در سطح بین‌المللی و مخالفت چین با یکجانبه‌گرایی آمریکا مدنظر است، اما در سطح منطقه‌ای به نظر می‌رسد که منافع ایران با منافع هند همخوانی بیشتری

دارند تا با چین. یک دلیل مهم برای این مسئله نوع روابط کاملاً متمایز چین و هند با پاکستان است که در سطح منطقه به تدریج در حال تبدیل شدن به یک منبع تهدید برای ایران است.

در حالی که در دهه ۱۹۸۰ عواملی همچون سیاست خارجی مستقل چین در برابر آمریکا و شوروی، سردمداری امپال کشورهای جهان سووی توسط این کشور و تبدیل شدن به منبع بالقوه جایگزین برای دریافت کالاهای نظامی و غیرنظامی موجب شده بود که روابط تهران و پکن شتاب قابل توجهی به خود بگیرد، با تغییر جهت سیاست‌ها و اولویت‌های داخلی چین و به تبع آن، تغییر جهت‌گیری بین‌المللی آن کشور این شتاب در توسعه روابط به کندی گرایید. اصلاحات اقتصادی چین و حرکت به سوی اقتصاد بازار، تمایل برای ادغام در اقتصاد جهانی و نیاز به سرمایه‌گذاری و دسترسی به بازار، به ویژه در ایالات متحده تغییر در سیاست خارجی پکن را به امری الزامی تبدیل کرد (Hunter, 2010: 119).

ایران در تلاش برای برقراری مناسبات نزدیک اقتصادی، نظامی و سیاسی با چین با موانعی مواجه است که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: عامل آمریکا و به ویژه روابط گسترده و پیچیده اقتصادی، تجاری و مالی چین با این کشور؛ رقابت عربستان سعودی با ایران و تلاشش برای دور کردن پکن از تهران؛ عامل رژیم صهیونیستی؛ تنش سیستمی بین قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و انتظارات ناهمگون دو کشور از یکدیگر (Hunter, 2010: 127).

اینکه آیا پاکستان را می‌توان به مثابه تهدیدی برای ایران به حساب آورد یا خیر، سؤالی است که در محافل رسمی دو کشور فوراً پاسخی منفی به آن داده می‌شود؛ با این حال، آنچه در عمل رخ داده است، پاسخ مثبت به این سؤال را توجیه می‌کند. در واقع، پاکستان از زمانی که با تأسیس طالبان، پروژه تبدیل افغانستان به عمق راهبردی خود را دنبال کرد، مسیر رقابت و خصومت با ایران

را در پیش گرفت و در سیاست خارجی‌اش اهمیت بیشتری به روابط با عربستان داد تا ایران. اگر به نظریه استفان والت رجوع کنیم که چهار عامل مجاورت جغرافیایی، قابلیت‌های کلی، قابلیت‌های تهاجمی و نیات تهاجمی را به‌عنوان عوامل اصلی تبدیل‌کننده یک کشور به منبع تهدید برای همسایه خود ذکر می‌کند، می‌توان پاکستان را تهدیدی برای ایران تلقی کرد که لزوم موازنه‌بخشی در برابر آن را ایجاب می‌کند (خبر آنلاین، ۱۹ فروردین ۱۳۹۳).

در یک نگاه می‌توان حوزه‌هایی همچون ایدنولوژی، مسائل هسته‌ای، مسائل مرزی، افغانستان، آسیای مرکزی و بنادر چابهار و گوادر را حوزه‌های رقابت ایران و پاکستان معرفی کرد؛ رقابتی که به مرور زمان با مداخله آمریکا و عربستان چنان بالا گرفته است که همکاری در حوزه‌ای همچون انرژی که دو کشور مکمل یکدیگر به‌شمار می‌روند را هم مختل کرده است (محرابی، ۱۳۹۳).

ازسوی دیگر، سرمایه‌گذاری کلان چین در پاکستان که «شی جین‌پینگ»، رئیس‌جمهوری چین، در اولین سفر خود به پاکستان با امضای ۵۱ توافق‌نامه به ارزش ۴۶ میلیارد دلار از آن خبر داد، محاسبات راهبردی منطقه را برهم زد. این بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری چین در خارج محسوب می‌شود. برای هند این سخاوت چین تنها دلیلی است که پاکستان را به کشوری بسیار قدرتمندتر از گذشته تبدیل خواهد کرد. این بدان‌معناست که هند باید خود را مهیای رقابت با قدرت اقتصادی و نظامی قوی‌تری کند. برای جمهوری اسلامی ایران هم این مسئله از این جهت تهدیدآمیز است که می‌تواند به پاکستان جسارت بیشتری در پیگیری اهداف منطقه‌ای خود بدهد.

یکی دیگر از نقاط تنش و رقابت در روابط ایران و پاکستان که نقش چین هم در آن بارز است، توسعه بندر گوادر توسط چینی‌هاست. این مسئله، به‌خصوص برای هند اهمیت بسیاری دارد و از نگاه آن کشور به‌هیچ‌وجه

نمی‌توان این دست‌و‌دل‌بازی چین در نقطه‌ای که به لحاظ امنیتی برای پکن خطرناک محسوب می‌شود را بر مبنای منافع اقتصادی و انرژی توجیه کرد. از نگاه هند هدف اصلی پکن از توسعه گوا در پیگیری راهبرد «رشته مروارید» با هدف محاصره و مهار هند است.

در این میان، آنچه می‌تواند به تأمین منافع ملی ایران کمک کند، پرهیز از گرفتار شدن در بازی ژئوپلیتیک چین و هند در منطقه است. دهلی نیز با گرایش به سوی واشینگتن و دادن رأی منفی بر ضد برنامه هسته‌ای کشورمان در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، نشان داد که استقلال سیاست خارجی خود را فدای اتحاد نزدیک‌تر با آمریکا کرده است. از سوی دیگر، چین نیز در راهبرد راه ابریشم خود بیشتر بر دو کشور قزاقستان و پاکستان اتکا کرده است و از این جهت برای ایران تضعیف‌کننده ژئوپلیتیک محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، همان‌طور که پروژه راه ابریشم آمریکا می‌تواند تحولاتی ژئوپلیتیک به زیان ایران به بار آورد، طرح کلان چین هم جایگاه درخوری برای جمهوری اسلامی قائل نمی‌شود و انزوای ژئوپلیتیک را برای ایران در پی خواهد داشت.

در اینجا می‌توان با استفاده از مجموعه مفاهیمی که در فصل نخست کتاب بررسی شدند به تبیین نوع رویکرد ایران به چین در غرب آسیا پرداخت. اولین مفهومی که می‌توان با استفاده از آن به تدوین راهبرد ایران کمک کرد، مفهوم تجدیدنظرطلبی است. در این زمینه همان‌گونه که قبلاً تشریح شد ایران و چین هر دو در نظام بین‌الملل به عنوان قدرت‌های تجدیدنظرطلب شناخته می‌شوند؛ با این تفاوت که چین یک تجدیدنظرطلب ارتدوکس و ایران یک تجدیدنظرطلب رادیکال و انقلابی است. با این حال، این مسئله غالباً در سطح تحلیل بین‌الملل صدق می‌کند و در سطح منطقه‌ای می‌توان چین را یک قدرت طرفدار وضع موجود دانست. این امر در مورد ایران با پیچیدگی بیشتری همراه

است؛ به این معنا که با مجموعه تحولاتی که به حذف رژیم صدام از منطقه غرب آسیا منجر شد و سپس با خروج آمریکا از عراق، موازنه قدرت در منطقه به نفع ایران تغییر کرد و به همین دلیل، عربستان که تا آن زمان طرفدار وضع موجود در منطقه بود به یک کشور تجدیدنظرطلب تبدیل شد و ایران در مقابل، برای حفظ وضعیت موجود وارد عمل شد. برآمدن داعش و جنگ داخلی در عراق و سوریه و جنگ در یمن گویای این وضعیت بود. بنابراین، از این جهت می‌توان منافع ایران و چین در غرب آسیا را موازی و هماهنگ خواند؛ اما به دلیل مشکلات مربوط به سطح بین‌المللی و مسائل دیگر که در ادامه ذکر خواهد شد نتوانسته است تأثیرگذاری ویژه‌ای بر نوع نگاه چین به ایران داشته باشد.

از سوی دیگر، راهبرد کلان سیاست خارجی ایران و چین در سطح منطقه‌ای با سطح بین‌المللی تمایز چندانی ندارد؛ به این معنا که راهبرد کلان ایران چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی غالباً ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک محور است، حال آنکه راهبرد چین ژئواکونومیک محور است. این امر در سطح منطقه‌ای در غرب آسیا به این معناست که چین برخلاف ایران حاضر به موضع‌گیری در منازعات منطقه‌ای نیست و حداکثر نقشی نمادین خواهد داشت. در این زمینه، هرچه موضع و دیدگاه جمهوری اسلامی ایران از ابعاد ایدئولوژیک به ابعاد ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک نزدیک‌تر شود، زمینه همگرایی بیشتری با چین فراهم خواهد شد؛ برای مثال، هرچه ایران بر روی برقراری ثبات در عراق و سوریه و در کنار آن توسعه پروژه‌های زیرساختی و ترانزیتی منطقه‌ای همچون راه ابریشم نوین و دالان شمال - جنوب سرمایه‌گذاری کند، بیشتر مورد توجه چین قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر، هرچه در راهبرد کلان سیاست خارجی از ابعاد ایدئولوژیک فاصله بیشتری بگیریم از گزینه‌های سیاستی بیشتری برخوردار خواهیم شد و همین امر زمینه برای استقلال عمل بیشتر را

فراهم خواهد کرد. این مسئله ما را به سوی دو مفهوم دیگر کتاب یعنی موازنه‌سازی و تنوع‌بخشی رهنمون می‌کند.

در مورد مفهوم موازنه‌سازی باید توجه داشته باشیم که درست به همان صورت که چین به موازنه‌سازی میان ایران، عربستان و رژیم صهیونیستی می‌پردازد؛ ما نیز می‌توانیم به موازنه‌سازی میان چین، هند و آمریکا در منطقه غرب آسیا بپردازیم. در این زمینه باید توجه داشته باشیم که مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای چین در این منطقه هند و سپس آمریکا است. اگر چین راهبردی با عنوان ابتکار کمربند و جاده را برای برقراری مسیرهای ترانزیتی زمینی و دریایی بین چین و اروپا به اجرا گذاشته است و در بخش زمینی آن تا اندازه قابل توجهی بر روی نقش پاکستان حساب باز کرده است، هند نیز در پی اجرای پروژه راهگذر ترابری شمال - جنوب تا روسیه و اروپا از طریق ایران است و در این زمینه تا حد چشمگیری بر روی ایران به عنوان قطب این دالان حساب باز کرده است. بنابراین، موازنه‌سازی میان چین و هند در این حوزه به تأمین منافع ملی ایران بهتر کمک می‌کند. ایران ضمن آنکه به مشارکت فعالانه در پروژه راهگذر شمال - جنوب می‌پردازد، باید از موقعیت ژئوپلیتیکی خود برای جذب سرمایه‌گذاری‌های کلان چین نیز بهره بگیرد. بنابراین، برای آنکه بهتر بتوان از راهبرد موازنه‌سازی بهره گرفت باید به تنوع‌سازی در سیاست خارجی روی آورد.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد ایران در زمره کشورهای محسوب می‌شود که به دلیل نوع راهبرد کلان سیاست خارجی خود کمتر به مفهوم تنوع‌سازی در سیاست خارجی پرداخته و این امر در حالی است که چین درست برعکس ایران، بسیار در پی تنوع‌سازی در حوزه‌های مختلف سیاست خارجی خود بوده است و از این طریق ضمن تضمین استقلال عمل در سیاست خارجی، کوشیده

است کشورهای دیگر را به خود وابسته کند. جالب اینجاست که در مواقعی که ایران توانسته است تا حدی به سوی تنوع‌سازی در سیاست خارجی روی آورد بیشتر مورد توجه چین قرار گرفته است؛ برای مثال می‌توان به دوره بلافاصله پس از برجام اشاره کرد که تصور می‌شد ایران در چرخش خود اقتصاد خود بر روی غرب است و به این ترتیب از وابستگی (شرق (روسیه و چین) به سوی تنوع‌سازی حرکت کرده است. در چنین بستری بود که ایشی جین پینگ برای تضمین سهم خود در اقتصاد و تجارت ایران راهی سفر به ایران شد و متعهد شد که سطح تجارت با ایران را ظرف یک دهه به ششصد میلیارد دلار در سال افزایش دهد. موقعیت ژئوپلیتیک ایران و بهره‌مندی آن از منابع گوناگون به گونه‌ای است که به خوبی می‌تواند اصل تنوع‌سازی را در صدر اولویت‌های سیاست خارجی خود قرار دهد و به این ترتیب استقلال عمل را در این عرصه تضمین کند؛ همان‌گونه که گره زدن اقتصاد کشور به نفت آثار زیان‌بار فراوانی برای کشور به همراه داشته است، گره زدن سیاست خارجی و تجارت خارجی به چند کشور کم‌شمار نمی‌تواند تضمین‌کننده استقلال در سیاست خارجی باشد. به همین دلیل، پیوستن به سازمان تجارت جهانی و ارتباطات مالی و بانکی نظام‌مند با شبکه بانکی جهانی می‌تواند در کمک به تنوع‌سازی در تجارت خارجی بسیار مؤثر واقع شود.

نوع سازه منطقه‌ای در غرب آسیا در نگاه جمهوری اسلامی ایران غالباً سازه‌ای ژئوپلیتیک است؛ حال آنکه برای چین سازه منطقه‌ای در غرب آسیا غالباً ژئواکونومیک است. همین امر موجب شده است که ایران سیاستی امنیت‌محور در منطقه داشته باشد و چین سیاستی اقتصادمحور. ناهمگونی این دو سیاست موجب شده است که نوع روابط فعلی میان دو کشور را شاهد باشیم. اگر ایران بتواند رویکرد ژئواکونومیک‌محور هم به منطقه داشته باشد و

در دام جبرگرایی ژئوپلیتیکی گرفتار نشود قادر خواهد بود در روابط با چین از جایگاه مهم‌تری برخوردار شود.

در زمینه منافع موازی، متنازع و متضاد باید به این نکته اشاره شود که در روابط میان ایران و چین چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی منافع موازی دو کشور بر منافع متنازع و متضاد آنها برتری قابل توجهی دارد و به همین دلیل رویکرد دو کشور به یکدیگر غالباً در حوزه منافع موازی و همکاری با یکدیگر قرار می‌گیرد. با این حال، در منطقه غرب آسیا سیاست موازنه‌سازی و تنوع‌بخشی چین موجب شده است که منافع موازی دو کشور تا اندازه‌ای کمرنگ شود. به علاوه، چین به وضوح نشان داده است که به پاکستان به عنوان تنها متحد در مناطق پیرامونی خود می‌نگرد و به همین دلیل حاضر شده است که سرمایه‌گذاری چشمگیری در این کشور در قالب راهگذر اقتصادی چین و پاکستان ارائه دهد. در مورد سایر کشورهای منطقه، چین کوشیده است که موازنه در روابط خود با ایران، عربستان و رژیم صهیونیستی را حفظ کند. بنابراین، انتظار از چین برای وارد شدن در منازعات منطقه غرب آسیا و موضع‌گیری آشکار به نفع جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند واقع‌بینانه باشد.

در زمینه سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی قبلاً گفته شد که نگاه دو کشور ایران و چین بر پایه این دو سطح به یکدیگر متفاوت است؛ به این صورت که ایران بیشتر به چین به عنوان یک وزنه متقابل در برابر استیلای آمریکای می‌نگرد؛ حال آنکه چین اینگونه به ایران نمی‌نگرد و اساساً در معادلات جهانی خود بر روی ایران حساب باز نکرده و تنها شاید در برخی مواقع کوشیده است از اهرم ایران برای امتیاز گرفتن از آمریکا استفاده کند. اهمیت ایران برای چین غالباً در سطح منطقه‌ای به عنوان یک قدرت منطقه‌ای تعریف می‌شود که همواره روابط دوستانه‌ای با چین داشته و نقش بسیار مهمی در ثبات منطقه‌ای ایفا کرده است.

برای چین حفظ ثبات در منطقه غرب آسیا اهمیت بسیار بالایی برای منافع اقتصادی این کشور دارد و به هیچ وجه مایل نیست که جنگ بزرگ دیگری در منطقه رخ دهد. ترغیب ایران برای توافق هسته‌ای از سوی رهبری چین از همین زاویه قابل تحلیل است. بنابراین، هرچه ایران بیشتر به خود را به عنوان یکی از قطب‌های مهم پروژه‌های اقتصادی و ترانزیت در منطقه و به‌ویژه آن مطرح کند از جایگاه والاتری در سیاست خارجی چین برخوردار خواهد شد.

در جریان مذاکرات مربوط به توافق هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ نقش چین غالباً حاشیه‌ای و تابع نظر دیگران تلقی می‌شود. با این حال، به باور برخی کارشناسان، چین نقش بسیار بارزی در تحقق توافق هسته‌ای ایران بازی کرده است و برای ترغیب ایران برای پیوستن به این توافق از رویکرد چماق و هویج اقتصادی بهره برده و میان ایران و آمریکا نقش میانجی را بازی کرده است. یکی از عواملی که چین را به سوی پشتیبانی از برجام سوق می‌دهد پروژه راه ابریشم نوین است که ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود می‌تواند نقش بارزی در آن داشته باشد. رویکرد چین در این زمینه اینگونه بود که ضمن تأکید بر اهمیت توافق هسته‌ای برای توسعه اقتصادی ایران، به کاهش خرید نفت از ایران اقدام کرده بود. مقام‌های چینی در فاصله ژوئن ۲۰۱۳ تا ژوئیه ۲۰۱۵ مجموعه دید و بازدیدهای فشرده‌ای با مقام‌های ایرانی صورت دادند. نتیجه اینکه این دید و بازدیدها دوگانه بود؛ به این صورت که از یک سو بر این مسئله تأکید می‌شد که در صورت عدم توافق هسته‌ای، احتمال بروز جنگ افزایش خواهد یافت و از سوی دیگر، بیان می‌شد که در صورت توافق هسته‌ای، چین می‌تواند به صنعتی‌سازی و توسعه اقتصادی ایران کمک چشمگیری ارائه دهد.

یکی از اولویت‌های بالای چین در زمینه برنامه هسته‌ای ایران جلوگیری از وقوع جنگ و درگیری بوده است؛ زیرا از نگاه رهبری چین این مسئله می‌تواند

برای منافع چین در منطقه به شدت زیان‌بار باشد؛ به این صورت که ضمن ضربه به منافع اقتصادی چین و پروژه راه ابریشم، ثبات در منطقه سین‌کیانگ را هم به مخاطره خواهد انداخت. به علاوه، تغییر موازنه قدرت در منطقه خلیج فارس در صورت بروز جنگ و یکه‌تازی آمریکا برای چین خوشایند نخواهد بود. در مقابل، با توافق هسته‌ای می‌توان یک محیط خارجی آرام‌تر و کم‌ تنش‌تر همراه با فرصت‌های سرمایه‌گذاری بیشتری را انتظار داشت (Garver, 2016). بنابراین، باید به اینگونه حساسیت‌های چین توجه داشته باشیم و در روابط با پکن سیاستی را پیش بگیریم که تضمین‌کننده منافع ملی و استقلال عمل باشد.

نتیجه‌گیری

چین در حال گشودن بال‌های ژئوپلیتیک خود در منطقه غرب آسیاست و راهبرد مشخصی هم برای تحقق اهدافش اعلام کرده است؛ اگرچه پکن مدعی است که هدف غایی‌اش از این طرح‌ها چیزی جز خیر جمعی و منافع اقتصادی نیست، اهداف ژئوپلیتیکی‌اش در این چرخش به غرب آسیا قابل کتمان نیست. در واقع، پکن به‌خوبی می‌خواهد خلأ ناشی از خروج آمریکا از منطقه را خود پر کند. در این میان، یکی از ارکان راهبرد چین در منطقه بی‌شک پاکستان است و به همین دلیل، این کشور در کانون ابتکارهای منطقه‌ای حاکمان پکن قرار گرفته است. یک دلیل مهم برای این مسئله، راهبرد آمریکا در چرخش به شرق آسیا و اتحاد با هند با هدف مهار جاه‌طلبی‌های چین بوده است. از سوی دیگر، پاکستان از زمانی که به برپایی طالبان در افغانستان اقدام کرد، به تدریج به منبع تهدیدی برای جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد و از آن زمان تاکنون، بین منافع منطقه‌ای ایران و پاکستان تعارضی مستمر مشاهده شده است و گرایش اسلام‌آباد به سوی عربستان در سال‌های اخیر وضعیت روابط را بدتر هم کرده است. اقدام چین در

سرمایه‌گذاری کلان در پاکستان و همنوایی هرچه بیشتر این دو قدرت در افغانستان می‌تواند بر روی موقعیت ژئوپلیتیکی ایران اثرگذار باشد.

اهمیت اسلام‌آباد برای پکن را می‌توان با اهمیت تهران برای دهلی نو مقایسه کرد. اهمیت ایران برای هند چه به لحاظ منابع انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک و چه در حوزه مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری و نیز در حوزه افغانستان بر کسی پوشیده نیست و درست به همین دلیل شاهد پیشرفت‌های مقطعی در روابط دو کشور بوده‌ایم. بنابراین، ایران در راهبرد منطقه‌ای هند و نیز در حوزه انرژی اهمیت فراوانی برای هند دارد؛ اما در سطح فرامنطقه‌ای و در بعد بین‌المللی دهلی نو راه اتحاد راهبردی با آمریکا را در پیش گرفته است و از این رو، در مواقعی که منافع منطقه‌ای و جهانی خود را در تعارض دیده، اولی را قربانی کرده است. تعلق و کارشکنی در اجرای پروژه‌های گازی شامل خط لوله صلح و پروژه توسعه میدان گازی فرزاد بی از نمونه‌های این وضعیت است. از سوی دیگر، هند به عنوان دومین خریدار نفت ایران و نیز بازار دائماً در حال افزایش مصرف انرژی، اهمیت فراوانی برای جمهوری اسلامی دارد. علاوه بر این، دو کشور در حوزه افغانستان و مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری و نیز در بحران سوریه دارای منافع مشترکی هستند. پروژه راه‌گذر^۱ شمال - جنوب هم در یک سو از هند سرچشمه می‌گیرد و از سوی دیگر، از طریق ایران و روسیه به اروپا متصل خواهد شد. مدیریت این بازی دوگانه چین و هند در منطقه باید از اولویت‌های دولت‌مردان ایران باشد.

چین به دو دلیل امنیتی و ژئوپلیتیک به اجرای راهبرد مشخصی در غرب آسیا روی آورده است. اولین و مهم‌ترین دلیل آن حفظ و تضمین امنیت داخلی‌اش با

توسعه اقتصادی منطقه خودمختار سین‌کیانگ در گام اول و سپس گسترش مرادفات اقتصادی با منطقه پیرامون سین‌کیانگ در آسیای مرکزی و فراسوی آن در سراسر غرب آسیا و اروپا بوده است. در این راهبرد، پاکستان یکی از ارکان اصلی محسوب می‌شود و پکن هم در زمینه مهار تروریسم ضد چینی و به‌خصوص جدایی‌طلبان اویغور و گروه‌های افراطی حامی آنها و هم در زمینه «ارتباط‌پذیری با خاورمیانه به لحاظ زیرساخت‌های ریلی، جاده‌ای و خطوط لوله انرژی، حساب ویژه‌ای بر روی اسلام‌آباد باز کرده است و در قالب پروژه «دالان اقتصادی چین - پاکستان» بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری خود در خارج از چین را اعلام کرده است. دومین دلیل برای روی آوردن چین به غرب آسیا موازنه‌بخشی در برابر ایالات متحده بوده است که پاسخی بود به راهبرد دولت باراک اوباما در چرخش به شرق آسیا. چین که در شرق آسیا با یک بازی با حاصل جمع صفر در برابر آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن مواجه شده بود، بهترین گزینه برای پرهیز از منازعه را روی آوردن به غرب آسیا دیده است و به نوعی فضای حیاتی در این منطقه دست یافته است. استراتژیست‌های چینی مزیت این راهبرد را فراهم شدن مجال همکاری با آمریکا می‌دانند؛ امری که در شرق آسیا بسیار سخت به نظر می‌رسد. پاکستان در این زمینه هم از ارکان راهبرد چین به‌شمار می‌رود و اساساً توسعه بندر گوادر توسط چین را می‌توان در چهارچوب چرخش چین به غرب آسیا تبیین کرد. اتحاد چین و پاکستان که در گذشته دارای بعد منطقه‌ای با هدف مقابله با هند بود، اکنون با گرایش هند به سوی آمریکا بعدی فرامنطقه‌ای پیدا کرده است.

از سوی دیگر، تعامل چین با کشورهای آسیای مرکزی را می‌توان یک نمونه آزمایشی برای توانایی آن کشور در اثبات رهبری منطقه‌ای و جهانی دلخواه خود تلقی کرد. آیا پکن قادر خواهد بود که بر سخت‌ترین چالش‌های آسیای مرکزی همچون فقر، زیرساخت‌های توسعه‌نیافته، دولت‌های ضعیف و فاسد و تهدید تروریسم به

شيوه‌ای غلبه يابد که به رشد اقتصادی، امنیت منطقه‌ای و حکومت‌داری مسئولانه بینجامد؟ یا آنکه از روابط خود با آسیای مرکزی صرفاً برای پیشبرد منافع خود استفاده خواهد کرد؟ آیا توانایی و تمایل چین در تعامل با آسیای مرکزی در نهایت موجب خواهد شد که منطقه به آرزوهایش در تبدیل شدن به قطب شکوفای بین قاره‌ای دست یابد یا آنکه در باتلاق اقتدارگرایی و تهدید پررسم فرو خواهد رفت؟

منافع چین در آسیای مرکزی طی چند دهه تکوین یافته است: در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ دغدغه اصلی پکن امضای معاهدات تعیین حدود مرکزی، غیرنظامی شدن مرزها و پیشگیری از تقویت جدایی طلبی اویغورها بود. در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ هدف چین ایجاد سکویی برای بحث و مذاکره و کشف متقابل و ایجاد یک چهارچوب امنیت جمعی از طریق سازمان همکاری شانگهای (SCO) بود. در نیمه دوم دهه ۲۰۰۰، آن کشور با قدرت به تثبیت حضور خود در بازار آسیای مرکزی و عمدتاً در منابع هیدروکربن، صنایع استخراجی، زیرساخت‌ها و ارتباطات روی آورد. سرانجام از سال ۲۰۰۵ پکن کوشیده است راه‌هایی برای ارتقای زبان و فرهنگ خود و آموزش نخبگان آسیای مرکزی طبق الگوی چین بیابد (Peyrouse, 2015: 76).

منابع فارسی

۱. خانی، محمدحسن (پاییز ۱۳۹۲)، «تأثیر امنیت بر راهبرد اقتصادی چین در آسیای مرکزی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۸۳.
۲. کولایی، الهه و ماندانا تیشه‌یار (بهار ۱۳۸۹)، «مطالعه تطبیقی بهایف‌های امنیت انرژی چین و ژاپن در آسیای مرکزی»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، شماره ۷۱.
۳. اسمعیلی، علی (۱۹ فروردین ۱۳۹۳)، «پاکستان، رفیق یا دشمن ایران؟» خبرآنلاین؛ <http://www.khabaronline.ir/detail/348186/World/asia>
۴. خانی، محمدحسن (پاییز ۱۳۹۲)، «تأثیر امنیت بر راهبرد اقتصادی چین در آسیای مرکزی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۸۳.
۵. کولایی، الهه و ماندانا تیشه‌یار (بهار ۱۳۸۹)، «مطالعه تطبیقی بهایف‌های امنیت انرژی چین و ژاپن در آسیای مرکزی»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، شماره ۷۱.
۶. محرابی، علیرضا؛ و محمد اقتدارنژاد (پاییز ۱۳۹۳)، «مدل تبیینی ژئوپلیتیک پاکستان در حوزه رقابت و همکاری با جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر موقعیت و نقش آفرینی منطقه‌ای)»، *مطالعات شبه‌قاره*، سال ششم، شماره ۲۰، صص. ۱۹۹-۲۲۳.

انگلیسی

1. Allison, Graham (2009), "Introduction" In **Power And Restraint: A Shared Vision For The U.S.-China Relationship**, Richard Rosecrance, and GuGuoliang (eds) New York: Publicaffairs.
2. Binhong, Shao (2014) **The World in 2020 According to China: Chinese Foreign Policy Elites Discuss Emerging Trends in International Politics**, The Netherlands: Koninklijke Brill NV.
3. Clarke, Michael (2015) "Prepared Statement Of Dr. Michael Clarke" In **Looking West: China And Central Asia**, Hearing

- Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
4. Cooley, Alexander (2012), **Great Games, Local Rules: The New Great Power Contest in Central Asia**, Oxford: Oxford University Press.
 5. Cooley, Alexander (2015) "China's Changing Role in Central Asia and Implications for US Policy: From Trading Partner to Collective Goods Provider" in **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
 6. Garver, John (2016) China and Iran: An Emerging Partnership Post Sanctions, **MIE Policy Focus**, 2016, 3.
<<http://www.mei.edu/content/china-and-iran-emerging-partnership-post-sanctions>>
 7. EIA (2015) "China: **International energy data and analysis**" **U.S. Energy Information Administration**;
http://www.eia.gov/beta/international/analysis_includes/countries_long/China/china.pdf
 8. Jisi, Wang (2014) "Marching Westwords: The Rebalancing of China's Geostrategy" In **The World in 2020 According to China: Chinese Foreign Policy Elites Discuss Emerging Trends in International Politics**, ShaoBinhong (ed.) The Netherlands: Koninklijke Brill NV.
 9. Laruelle, Marlene (2015), "The Chinese Silk Road and their Reception in Central Asia" In **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
 10. Laurrelle, Marlene and SebastienPeyrouse (2012) **The Chinese Question in Central Asia: Domestic Order, Social Change, and the Chinese Factor**, London: Hurst and Company.
 11. Li, Mingjiang (2009), **Soft Power; China's Emerging Strategy in International Politics**, United Kingdom: Lexington Books.
 12. Mackerras, Colin (2015), "Xinjiang in China's Foreign Relations: Part of a New Silk Road or Central Asian Zone of Conflict?" **East Asia**, 32:25-42.
 13. Nathan, Andrew J. and Andrew Scobell (2012), "How China Sees

- America: The Sum of Beijing's Fears," **Foreign Affairs**, September-October 2012, v. 91, iss. 5, pp. 32-47.
14. Nye, Joseph and Wang Jisi (2009), "Hard Decisions on Soft Power; Opportunities and Difficulties for Chinese Soft Power," **Harvard International Review**, summer 2009.
 15. Pantucci, Raffaello (2015) "Prepared Statement Of Mr. Raffaello Pantucci," In **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
 16. Peyrouse, Sebastien (2015) "China As An Economic Actor In Central Asia: Between Development And Concerns" In **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
 17. Scobell, Andrew et al. (2014), "China's Strategy Toward South and Central Asia," **RAND Corporation**,
http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/research_reports/RR500/RR525/RAND_RR525.pdf
 18. Shea, Dennis C. (2014) "China's Energy Engagement with Central Asia and Implications for the United States" **House Foreign Affairs Subcommittee on Europe, Eurasia, and Emerging Threats**;
<http://docs.house.gov/meetings/FA/FA14/20140521/102248/HHRG-113-FA14-Wstate-SheaD-20140521.pdf>
 19. Small, Andrew (2015), "China, the United States, and the question of Afghanistan," In **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
 20. Starr, S. Frederick and Svante E. Cornell (2014), **Putin's Grand Strategy: The Eurasian Union and Its Discontents**, Washington: Central Asia-Caucasus Institute;
<http://www.silkroadstudies.org/resources/1409GrandStrategy.pdf>
 21. Swanström, Niklas (2015), "What is driving China's security engagement with Central Asia?" In **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>

- 018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf
22. Zakaria, Fareed (December 12, 2005), "The U.S. Can Out-Charm China," **Newsweek**, December 12, 2005;
<http://www.newsweek.com/u-s-can-out-charm-china-113691>
 23. (2013), "China's Central Asia Problem," **International Crisis Group**, Asia Report N 244;
[http://www.crisisgroup.org/~media/Files/asia/north-east-asia/244-chinas-central-asia-problem.pdf](http://www.crisisgroup.org/~/media/Files/asia/north-east-asia/244-chinas-central-asia-problem.pdf)
 24. (2015), **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
 25. Binhong, Shao (2014) **The World in 2020 According to China: Chinese Foreign Policy Elites Discuss Emerging Trends in International Politics**, The Netherlands: Koninklijke Brill NV.
 26. Fallon, Theresa (2015) **The New Silk Road: Xi Jinping's Grand Strategy for Eurasia**, **American Foreign Policy Interests**, 37:3, 140-147, DOI:10.1080/10803920.2015.1056682.
 27. Hunter Shireen T. (2010) **Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era**, California: Praeger.
 28. Jisi, Wang (2014) "Marching Westwards: The Rebalancing of China's Geostrategy" In **The World in 2020 According to China: Chinese Foreign Policy Elites Discuss Emerging Trends in International Politics**, ShaoBinhong (ed.) The Netherlands: Koninklijke Brill NV.
 29. Laurelle, Marlene and SebastienPeyrouse (2012) **The Chinese Question in Central Asia: Domestic Order, Social Change, and the Chinese Factor**, London: Hurst and Company.
 30. (May 2015) "China's Military Strategy" **The Information Office of the State Council**.
 31. Peyrouse, Sebastien (2015) "China As An Economic Actor In Central Asia: Between Development And Concerns" In **Looking West: China And Central Asia**, Hearing Before The U.S. -China Economic And Security Review Commission;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
 32. Prasad, Jayant (July 28, 2015), "Talks with Taliban: more hype than hope," **The Hindu**;
<http://www.thehindu.com/opinion/lead/talks-with-taliban-more-hype-than-hope/article7470868.ece>
 33. Scobell, Andrew et al. (2014), "China's Strategy Toward South and Central Asia," **RAND Corporation**;

- http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/research_reports/RR500/RR525/RAND_RR525.pdf
34. Small, Andrew (2015) **The China-Pakistan Axis; Asia's New Geopolitics**, New York: Oxford University Press.
35. (2015) "China: **International energy data and analysis**" U.S. **Energy Information Administration**;
http://www.eia.gov/beta/international/analysis_includes/countries_long/China/china.pdf
36. Shea, Dennis C. (2014) "China's Energy Engagement with Central Asia and Implications for the United States" **House Foreign Affairs Subcommittee on Europe, Eurasia, and Emerging Threats**;
<http://docs.house.gov/meetings/FA/FA14/20140521/102248/HHR-G-113-FA14-Wstate-SheaD-20140521.pdf>
37. Weitz, Richard (November 2015) "China and Afghanistan After the NATO Withdrawal" **The Jamestown Foundation**.
38. (27 February 2013) "China's Central Asia Problem" **International Crisis Group**, Asia Report N 244.
39. (2015), "Looking West: China And Central Asia", Hearing Before **The U.S. -China Economic And Security Review Commission**;
<http://origin.www.uscc.gov/sites/default/files/transcripts/March%2018,%202015%20Hearing%20Transcript.pdf>
40. Wolf, Jr. Charles, Xiao Wang, Eric Warner (2013) "China's Foreign Aid and Government-Sponsored Investment Activities" **RAND Corporation**.

پیشکش به نیرستان
www.tabarestan.info

نتیجه گیری

در این کتاب تلاش شد که به جایگاه ایران در سیاست خارجی چین توجه شود و به همین منظور در آغاز کار به یک چهارچوب نظری و مفهومی نیاز بود که بتواند راهنمای ما در فصول دیگر کتاب باشد. به نظر می‌رسد که نبود چنین چهارچوبی موجب شده است که در بررسی روابط ایران با چین دچار نوعی سردرگمی شویم و نتوانیم الگوی مشخصی از روابط خود با چین ترسیم کنیم. مفاهیمی که در فصل نظری و مفهومی کتاب ارائه شده است و نیز بررسی تاریخی روابط ایران و چین می‌توانند چهارچوبی ارائه دهد که با استفاده از آن هم در تحلیل رویدادها در روابط دوجانبه مورد استفاده قرار دهیم و هم اینکه انتظارات غیرواقعی از چین در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی نداشته باشیم. توجه به تفاوت بارز میان تجدیدنظرطلبی ایران و چین و نیز راهبرد کلان متفاوت دو کشور در این زمینه کمک مؤثری به تحلیلگر محسوب می‌شود.

روند تاریخی توسعه روابط ایران و چین در دوره بعد از انقلاب و تبدیل شدن چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری و اقتصادی ایران پیامدهای گسترده‌ای بر سیاست خارجی کشورمان داشته و پایه و اساس سیاست نگاه به شرق را تشکیل داده است. به عبارت دیگر، هرچه در مناسبات ایران با غرب محدودیت‌ها و موانع افزایش یافته است گرایش به سمت تقویت روابط با چین و روسیه بیشتر شده است. این امر البته به نوبه خود عدم توازن در سیاست خارجی و

احتمال وابستگی به این دو کشور را به همراه آورده است. بنابراین، هر زمان انزوای بین‌المللی ایران افزایش یافته است سیاست نگاه به شرق با جدیت بیشتری پیگیری شده است و نمونه بارز آن در دوره ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد مشاهده شد.

اگرچه نمی‌توان سیاست نگاه به شرق را دوره رد کرد، اما باید همراه با انتظاراتی واقع‌بینانه باشد و زمانی که این سیاست از انتظارات و توقعاتی غیرواقع‌بینانه همراه شود می‌تواند به بحران‌ها در سیاست خارجی کشور دامن بزند. این درحالی است که چین هرگز چنین نگاهی به روابط خود با ایران نداشته و همواره کوشیده است در روابط با ایران و رقبای منطقه‌ای ایران توازن را حفظ کند و با تنوع‌بخشی به شرکای خود در حوزه‌های مختلف و به‌ویژه انرژی مانع از وابستگی یک‌سویه شود. بنابراین، در تعریفی که چین از استقلال دارد با تعریفی که ایران در نظر دارد تفاوت‌هایی اساسی مشاهده می‌شود. اینگونه تفاوت‌ها که چه‌بسا به راحتی قابل درک و مشاهده نیستند می‌توانند به برداشت‌های غلط در سیاست خارجی منجر شوند.

حتی در حوزه اقتصاد و مبادلات تجاری که چین شریک اصلی ایران است مشکلات و موانع فراوانی مشاهده می‌شود. چین در حال تنوع بخشیدن به شرکای خود در حوزه انرژی است و این به معنای وابستگی کمتر به منابع انرژی ایران است. به‌علاوه، چین از یک‌سو توسعه منابع انرژی داخلی خود با استفاده از فناوری نفت و گاز شیل را دنبال می‌کند و از سوی دیگر به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در حوزه انرژی‌های پاک تبدیل شده است. در همین حال، اصلاحات ساختاری در اقتصاد چین و آنچه به‌عنوان «نیو نورمال» شناخته می‌شود به معنای پوست‌اندازی اقتصاد چین از یک اقتصاد صادرات‌محور به یک اقتصاد پیشرفته متکی بر مصرف داخلی است. این درحالی است که اقتصاد ایران همچنان اقتصادی متکی به

صادرات نفت است و هنوز چشم‌انداز روشنی برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی و پیوستن به نظام مالی و بانکی جهانی در پیش رو ندارد.

مجموعه این عوامل به ما یادآور می‌شوند که ایران و چین در حوزه نظامی - امنیتی و راهبردی، با محدودیت‌های فراوانی برای همکاری روبه‌رو خواهند بود و به‌جز برخی همکاری‌های محدود و کم‌اهمیت در این حوزه‌ها، پیشرفت چشمگیری را نمی‌توان انتظار داشت. درست به همین دلیل سخن گفتن از اتحاد راهبردی ایران و چین و گمانه‌زنی در مورد آن به هیچ‌وجه راهگشا نبوده و نخواهد بود. شاید تنها کشوری که بتوان از آن به‌عنوان متحد راهبردی چین نام برد پاکستان باشد. در واقع، پاکستان تنها کشوری است که چین رابطه خود با این کشور را عادی نمی‌داند و اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل است. الگوی مفهومی ارائه‌شده در این کتاب چهارچوب تحلیلی مناسبی در این زمینه به‌دست می‌دهد. به‌هرحال، در بررسی منافع موازی، متعارض و متضاد میان ایران چین می‌توان به‌خوبی پی برد که کفه منافع موازی سنگین‌تر است و بنابراین همکاری گسترده امکان‌پذیر است. در واقع، چین در روابط با همه کشورها می‌کوشد بر روی نقاط اشتراک تکیه کند و از هرگونه تضاد در روابط خود با سایر کشورها بپرهیزد.

Iran in the Mirror of the China's Foreign Policy

Mohammad Hossein Dehghanian

پیشکش به تیرستان
www.tabarestan.info

ISBN: 978-964-528-258-5



9 789645 262585



Tehran

International Studies Association

Research Institute

021 88 500 250

www.tisa.org